

خرید کتب
—

که زوال در عت کتبی
کتاب پست و کتبی
در کتب کتبی

بازدید شد
۱۳۸۲

بازدید شد
۱۳۸۲

تجلیل زربنا و در فلفل مصطلی از کتبی ۲
مستند ۸۷۲۵

۱۰۹۷۹

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: جنات المعالمات

مؤلف: محمد حسین مجری باقر جراح شیرازی

موضوع: شماره قفسه ۶۵۹۲

شماره ثبت کتاب: ۸۷۴۱۸

نظری - فهرست شده
۶۵۹۲

2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 3

خوبه کتب

که در دوران محرم و صفر کتب
در این شهر و در این
در این شهر و در این

بازدید شد
۱۳۸۲

بازدید شد
۱۳۸۲

تجلیل از زینب و دار فلفل مصطفی
مستند ۸۱
مستند ۸۱
مستند ۸۱

۱۰۹۷۹

۸۷۴۵

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتاب جنگ المعالمات

مؤلف محمد حسین محمد باقر جاع میرازی

شماره ثبت کتاب

شماره قفسه ۶۵۹۳

موضوع

۸۷۴۱۸

فصلی - فهرست شده
۶۵۹۳

در باب الطوب جامع در دو بار قد جان انداخته در زند
 غمش آدر پابل تا مرغ شورش معزوده اشوا انداخته
 اداست حکیم عمل ادانت علم خل حکمت کلامش خباثت که بعد
 شامه خود از حیثات و غیرت است به زکده است تقرموده کوشش
 نموده رقم زو جان صفی عدل و آد که بر حش اکت
 مناد مل الله و علم نعامه و صحیف صدور و لطیف
 سخاوت غیر مقصود بر قد میون و بیخ نمایان شیده است
 و پسند سخاوت اشرف نبی آدم و مقدر عالم اعنی حضرت خاتم
 کو محبت و پس کن که دین و دنیا را لغا خواست باشد
 چه جایی تعریف است منظر حق ز چار کتاب اعتراف است
 تا در نقاب شبهه نماند رخ یقین صلوایه و آله اجمعین در یاد
 کسی گشتی که هر کوشش لکتن کل و حسن سنل و جهان جهان
 و کیهان کیهان رندان شار و دیار کوه پاک و جوهر ادر اک
 مایه بود عالم و مایت وجود آدم بر که علی است فاعلی سر
 از قل الله قل هو الله احد و باقی اثمه طاهرین با سلام و صلوات

در باب الطوب جامع در دو بار قد جان انداخته در زند
 غمش آدر پابل تا مرغ شورش معزوده اشوا انداخته
 اداست حکیم عمل ادانت علم خل حکمت کلامش خباثت که بعد
 شامه خود از حیثات و غیرت است به زکده است تقرموده کوشش
 نموده رقم زو جان صفی عدل و آد که بر حش اکت
 مناد مل الله و علم نعامه و صحیف صدور و لطیف
 سخاوت غیر مقصود بر قد میون و بیخ نمایان شیده است
 و پسند سخاوت اشرف نبی آدم و مقدر عالم اعنی حضرت خاتم
 کو محبت و پس کن که دین و دنیا را لغا خواست باشد
 چه جایی تعریف است منظر حق ز چار کتاب اعتراف است
 تا در نقاب شبهه نماند رخ یقین صلوایه و آله اجمعین در یاد
 کسی گشتی که هر کوشش لکتن کل و حسن سنل و جهان جهان
 و کیهان کیهان رندان شار و دیار کوه پاک و جوهر ادر اک
 مایه بود عالم و مایت وجود آدم بر که علی است فاعلی سر
 از قل الله قل هو الله احد و باقی اثمه طاهرین با سلام و صلوات

در باب الطوب جامع در دو بار قد جان انداخته در زند
 غمش آدر پابل تا مرغ شورش معزوده اشوا انداخته
 اداست حکیم عمل ادانت علم خل حکمت کلامش خباثت که بعد
 شامه خود از حیثات و غیرت است به زکده است تقرموده کوشش
 نموده رقم زو جان صفی عدل و آد که بر حش اکت
 مناد مل الله و علم نعامه و صحیف صدور و لطیف
 سخاوت غیر مقصود بر قد میون و بیخ نمایان شیده است
 و پسند سخاوت اشرف نبی آدم و مقدر عالم اعنی حضرت خاتم
 کو محبت و پس کن که دین و دنیا را لغا خواست باشد
 چه جایی تعریف است منظر حق ز چار کتاب اعتراف است
 تا در نقاب شبهه نماند رخ یقین صلوایه و آله اجمعین در یاد
 کسی گشتی که هر کوشش لکتن کل و حسن سنل و جهان جهان
 و کیهان کیهان رندان شار و دیار کوه پاک و جوهر ادر اک
 مایه بود عالم و مایت وجود آدم بر که علی است فاعلی سر
 از قل الله قل هو الله احد و باقی اثمه طاهرین با سلام و صلوات



که در رو یا و شکم باشد تحیل دهد **آب** سرب به گویند چون در می
 بر موضع بهر مد آنرا نکت ساخته بر آن ورم به بندند تحیل برد و بر موضع
 چه کرده باشد یا در دکت با آب کشیز مکه کنند دفع کند و بر جایش کرده
 حله از آن ملک کرده گذارند و به بندند بهتر شود خاصه چنان گرفت
 بگر بایس بر آن به بندند نفق بلوغ رسد و سوخته آن در مراهم بسیار
 زخم به و طریق نوشتن اینست بر آتش نهند تا به مین یا زمین رسد
 شود پس کبریت در آن تاب بریزند تا حل شود بعد سرب در آن بکشدند
 تا آتش در آن افتد و به نو انگاه مغولش کنند و طریق شستن آن
 که در آب با آن بسایند و آب را در ظرفها کنند هر چه بر روی آب باشد
 جمع نماید و خشک کند و این بسیار نیکوست زخمها به در زخمها هر صدفه
 چشم و جای که بشکافد و غده و هر فن آوردند یا زخم قصبه عمیق دارد
 مسج الزمان که جراح سکندر بودی گوید که مرهم این جگر زخمها می کشد
 و آنست فرنگ مجربست **ابو خل** میز را چیه بختادی که در زمان غلیظه
 بنفاد بود و جراح کامل دانا بوده آوده که هیچ دوا به جگر زخم
 بهتر از هو چوب نیست و بهترین آن بنفش شدن با چوباس که حل کنند
 در آب

در آفتاب نهند و بعد از دو روز صافی نموده باز در آفتاب نهند
 تا غلیظ شود پس بر بوق و بر من بالند رنگ شود چنان که تمام باشد
 و مرض زایل شود خاصیت روغن هو چوبه این است که دفع ورم پسر
 و در دیا و در دماغ نوکیند و بر خا نیر مالیدن تحیل دهد و دفع عرق النساء
 کند و چون بر شقاق با پی مرغ موم و روغن کرده بگذارند به شود و زخم
 شکم را تیر نافع باشد و اگر کسی به موضع فرود شده باشد بالذات از آن بگریز
 شود خاصه اشخوان بخل و پینه و کردن و کتف **طریق خا خان**
 هو چوبه چمنقال در آب بکوشانند پس از آن پنج اسپند روغن ترب
 در آن بکشد بکوشانند تا آب برود و روغن بمسازد بعد از آن آن روغن را
 در ظرف مسین یا فقره کشند بجهت سه بار بدن چون بالند رفع کند
 و چون داخل مرهم کشند زود تر به شود **ابو رشیم** خاصیت آن بسیار
 چون بوزند و خاکستر آن بر ریشهای چشم باشند نفع بود و حدقه
 چشمی را که گنده باشند و آلات قصبه و قصبه که هر فن آورده باشد
 نیکو بود و خون را زود به بندد **طریق رختان** **ابو رشیم** بکیرند ابریشم مقوی
 و در دیک مسین کرده و سرخ کنند تا ابریشم سوخته شود پس برون

و باید و داخل مرهم نماید **ابن سينا** انواع است بهترين آن با که چون آن
اندازند در آب نشیند و خوب آن یعنی کچوب عتاب میماند اگر آن
بپایند بر پیک درشت و در ظرفی کنند تا خشک شود و بر ریش
درشت افشانند خشک کند و اگر داخل مرهم نموده بر زخم تیر و کار دیگر
گذارند بی شود و بدل آن خوب کن است **ابن سينا** سوار است و آن جان
مثل کرب پوز یا ریخت و در ویش بپزند و ناضج دراز و دشمن بر پیک
و گاه باشد که چون در جای بر و بر سخت گیرند آدم به پیک و گزیدن او
سخت باشد و هر دندان او تا جگه است که جای که نشین زده مگر قطع کند
یا آنکه گو سفندی به زنده بکشد و آن موضع به در لذر و آن
نشیند و اگر پا و دست باشد آنجا به بپزند و یا در میان زخم
نهند و بعد آن و نه به جابجاء کنند و چیز دیگر آن است که در ملک
راسورازنده بگیرند و یکم او به بکافند و بر از کشید و کوفته کنند
و چون خشک شود آن کشید را بر من ل و دنگ پیک را که و غده با دهم
باشد بر خود مالده مضرت آن بوی نرسد و بهیچ او به چون بر موضع زخم
پیکان و کلو که گذارند بهتر شود و سپردن آید و اگر گوشت و است

گرفته و داخل مرهم کنند زخمی که خونی زهر آب دار با و رسیده باشد
دفع مضرت آن بکند و اگر خون را سوراخ را زیر بالند تازه تحلیل
و چون در طعمای زهر کرده باشند و خواهند بخور و کپ و دهند
به سو در جای باشد فسر یا د کند **ابن سينا** سپرد را گویند چون با
تجدیل کرده بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و با سیر بر حل کرده زخم
بر سوختگی آتش طلا کنند نافع باشد و اگر داخل مرهم کنند زخم
خشک کند **ابن سينا** الورا گویند با مغز کوفته بر و امیل گذارند
پخته کنند و در خمایی سخت را تحلیل **ابن سينا** مغز کوفته را گویند
چون کوفته و پخته بر موضع که خار و پیکان در آن ناپدید یا چیز دیگر
پرون آورد و چون داخل مرهم کنند زخم بر با حربه زهر دار زده
باشند دفع سمیت آن نماید **ابن سينا** برنج را گویند چون او
گوشه بر او رام گرم طلا کنند و در برابر طرف کند و چون در مرهم
داخل کنند زود بپزد و سپرد زخم کشاید و خون زخم باز دارد و به
ابن سينا بهترين آن قلعی باشد تسکین او رام دهد چون در مرهم کنند
زخم خشک کند و زخم پس کمرش به بغایت موافق باشد و خوردن آن

و غذا و ای آن بقی کنند و نیز نافع بود در ششها را و گوشت تازه بر آرد
در پیچ اگر کهن و ابر مرده نیز گویند حیوانی در بایست وقتی که بمیرد
 آب او را با پهل اندازد و گویند نباتی در بایست و این محقق است
 و بایه خلاف و بهترین دوی آن باشد که تازه باشد چون بسوزند
 و خاکستر آن بر زخمی که تازه بر کپ زده باشند خشک بند کنند
 چرک و ریمند بر زخم را خوب کنند و آن را بمقراض پاره پاره بکنند
 و در آب توان سپائید بهادون کوفته شود **اس** پیار پی
 مورد و گویند خون که از اعضا آید چون بر آن طلا کنند خون با
 دارد و یک تن اعضا چون طلا کنند در دست کند و چون بسوزند
 و بر سوزنی آتش طلا کنند سود دهد و چون بر او هم طلا کنند
 باز دارد و در تبکین **در اسقو لوقد ریون** بشیر از بی زکلی دارد و گویند
 و گویند پیچ کبر رومی است چون بر پیچ زد و درم آن طلا کنند تحلیل
 دهد **اسفان** چون بگویند و بپزند و داخل مرهم کنند بچه کند و درم
 و تحلیل آن دهد و در دستان زنان را چون بطریق مرهم گذارند
 پاک کن کنند **اشند** پیار پی و دوا که گویند چون بپزند و بر درم پی

طلا کنند در دانه زایل کند مثل مهر زانو و سر پا و پیوند استخوان
اشتر غار زنجبیل بپزد و قهیر استر غار سگ الجال است
 و آن پیچ انجدان خراپک نیت چون بپزند و در زخم طلا کنند
 که بآلت زهر در زده باشند مقرت زهر را بکند **اشتر** چون بگویند
 و در پسر که کهنه حل کرده بپزند با انجیر و بر پارچه بند کرده بر پیچ
 گذارند درم آن تحلیل دهد و چون بگویند با کند و با پ حل کرده بر دهن
 گذارند که همان روز سر کرده باشد خون و چرک آن بکشد و چون
 داخل مرهم بچند کنند زود بپزد و بر بکشاید و ریشها پلید **اسرا**
 و پاک سازد و بچند زخم کهن در مرهم کنند پیار پی با **اسرا**
 اصل الخی است و این عریت و پیار پی پیوسته گویند که در پیچ
 است نیا گوید که چون با ده بزرگ بهر پد و درم طلا کنند باشد
 سریش را با ماست کا و چکیده در مرهم حل کرده و صلایه نموده بر آن
 گذارند نفايت نافع باشد و چون بپزند و درم پیانده داخل
 خشک دارد و کرده بر زخم پیانده خشک کرد اند **اصل القصب**
 پیچ را گویند چون نرم گوید و بعضوی تمند که پیکان تیر در آن

یا کلوله تفکک یا سپنج و خاری در گوشت ناپید باشد بیرون
 آورد مکرر باید کرد و **اصل الکبر** سنج کبر را کونید چون کوفته بر خازیر
 طلا کنند زخم به خشک کند و درم آن به تحلیل دهد و سپرز
 را نیز چنان کند **اقول** چون بسوزند و بر درم زخم خاکستر آن
 طلا کنند زخم را خشک کند **اقایا** چون موضعی بشکند عوض
 زفت از آن طلا سازند یا سفیده تخم مرغ و بربند و بکپسته
 درست کنند **اعیل الملک** چون بکوبند و با مرهم بربند و امیل کنند
 زود بچشمه کشند و سرکه بربند و در دهنند حاصه زخم را بربند و مثل چسب
 که بیرون آورده **الیه** دینه کوبند است از آن که جسد بوا
 سازند جهت زخمها و در محالاف است **صف ریحان** بکوبند و دینه پیا
 و بژوند و سپنجهای کز بسیار بتراشند و انقدر که جادار و دینه
 از آن سپنجها بر آن بترشد و سرهای سپنجها را روشن کنند و دینه
 بسنج آهن زنند و ظرفی در زیر آن گذارند تا روغن آن در آن بکشد
 این است طریق ساختن روغن که محلول **انجیر** ریشهای کوفته
 از وی لید باز دارد و رویش به خشک کند و خشک دارد باشد همچنان
 ندر

سار و خان چراح فرکیا آورده بچشمه خاصیت زخم که فرکیان انجیر را
 عوض بود چوبه بکار میبرد و قطع بسیار در آن میبندد و بر هر چه یکبار
 گذارند بار دیگر احتیاج نشود خاصه زخم پستان و قصب و آنچه
 نا صورت باشد و چون داخل سفیده تخم مرغ کرده بر کرباس و بر
 شکسته گذارند بهتر شود و مکرر تجرب شده **انجیل** خطمی صحرایی بود
 و خاصیت آن بسیار است چون بپزند و بر درم گذارند زخم
 نمایان کشند **انزروت** کچده خوانند و بشیرازی کوزد کونید چون
 بروم خازیر یا سفیده تخم مرغ بر کرباس کرده گذارند بغایت نافه
 باشد و جهت التخام و سر و کردن زخم و زایل کردن گوشت زیاده
 و پاک کردن چرک زخمها نافه است و با سفیده تخم مرغ یا با شیرین
 و در چشم کشند در چشم نافه است و اگر فیکه بدان آلوده کرده باشد
 و در کشش که چرک آید گذارند صحت یابد **افچه** پنیر مایه کونید
 چون بر زخمی که پیکان یا کلوله در آن مانده باشد بیرون آورده
ایر پنچ سوسن باشد چون بروم خازیر طلا کنند و در تحلیل
ایلیج بلیله زده کونید چون بپزند و در چشم کشند آب بخن زایل کند

اصطلاح اسود هلیله سیاه است چون بسایند و در چشم کشند قوه باصره را

عرف الباه بافتلا

امیر مغری جراح گوید که چون با قتل دار دنیا بجهت بر آه آن کمتر باشد خاصیت آن بسیار است ریش و زخمهای حیوانات به نافع باشد و چون شیر زنی بسته باشد بپزند و بر آن مالند شیر بکشاید و بر در گردن و روی و موی اعضا که درم کند به نفع باشد و اگر از آن مرهمی سازند و در حلق ماده باشد بر آن به بندند سپر بکشاید خاصه اگر مثل شور با بپزند و غرغره کنند و چون با آرد حله و عسل پاشند و مخلوط دامیل بود و در مهای بن کوش و زجر چسبند زایل گرداند و اگر با شنبلیله و زیت عقیق بر خوار بر خفا کشند تحلیل برد و اگر بار و غن بادام و قند بپزند سرفه و خسونه پسینه حلق به مفید باشد **بادر نجبه** چون درم در حلق و اطراف دندانها باشد بآب آن مضمضه کنند و دفع شود و بر زخم شک و حیوانات ازین مرهم سازند و گذارند زود به شود **بادر نجبان** سارد خان جراح گوید خوردن بوا سپر لور و دروغن کل باد نجبان دفع بوا سپر کند تا غل آن

فلک

خشک کشند و آب بپزند و بار و غن کخند بقوام آورند و در مرهم بوا سپر داخل کنند دفع بوا سپر کند و اگر از آن موم و دروغن سبزه از پیله مرغ و مرغ شقاق کف دست و پا و سر انگشتان به شود و آرد و اگر باد نجبان به بوزند و خاکستر آن بچربشمالیسل طلا کنند سود دارد و دمالیل به ملک گویند و اگر دروغن نفثه بادام تلخ و دروغن کل باد نجبان به هم صلایه کرده بر بوا سپر مالند سود دارد و **بروبیت** بنا قیست در آب رودید و در مصر از وی بکا میسازند و بر شیرازی آنرا از می تلک خوانند و دستخ میمان وی بدز خوانند و بغایت خشک کنند بود چون بسوزند و بر جراثیم با سبب خشک سازد و چون در خاکستر آن سهر که داخل کرده پس از آن باز بسوزند تا دفع سپر که شود بهر نا صور پاشند بهتر شود و خاکستر وی چون بر جوشش دهن پاشند نافع باشد و اگر که در دهن باشد سود دارد و **پریا دنگ** چون بسوزند گزندگی سبک دیوانه به طلا کنند سود دارد و در زخم نافع باشد و چون بخی آن بسوزند و بر بکله و شیرینه طلا کنند سود دارد و موی بر بیا

و شش و سپید از فضل غلیظ پاک کند و کزندی که بپوشد
 نافع باشد و در آفتاب نافع باشد و بر خنای برود و مامیل
 تخم کشت و اگر بالادان و در خون مود یار و خمر سوسین در
 و شرب پامیزند و بر موی کبود و عسل کشتند و بر روی
 آن تخم کشت **پیارسی** منقش گردند و بشیر زرد می گویند
 چون آن ۴ با سر که حل کرده برود کم گذاردند تخمیل و در خانه در
 که صربان داسسته باشد و لعاب آن در مراهم کردن نافع بود
 گوشت برود و لعاب و بر روی غلظت سیاه کند برود و مراد
 نقرس باشد که در صداع با طلاب عناد کردن نافع است
پیارسی تخم غریز و قرص کلاغ گویند و کبریا می گویند
 خشویه سپید نافع باشد لعاب دانه آن منقش و مراد و محل با
 در لعابهای که حرا جان حبه زخم طوله و چکان و زخم سردان
 آوردن حدقه لعاب آن ۴ نافع دانست باید داخل مردم
 آتشند زعفران فراهم آورد و در خمر در دکنند چون مرهم آن ۴
 گذارند در دساکن کشتند و کزندی که آید را اسودد و بد

بهترین آید باشد و کزندی آن حبه او ۴ مپسود زخم بسوزد
 نافع باشد و با سر که بر بوق و بر من عسل کردن سود دارد و اما
 طاکند و در آفتاب نشیند و لعاب حیرس برده کمر اسودد و بپا
پیارسی تخم کشت خوانند چون بسوزند و بر روی
 آتش باید که کنار آن خورده میشود و صفت نافع گوشت تازه برود
 و اگر کرم افتاده دفع آن بکند و اگر ناصور شده باشد بطرق اول
 چون باغ خاکستر آن بشویند و بر من طاک کردن زایل کند
 و اگر بکوبند و عوض نمک بر زده تخم مرغ نیم برت افشانند
 و بخورند می صفت ۴ قوت دهد و صفت کثیر است **پیارسی**
 پیارسی تخم کما تو گویند چون کبچ در زخم خواب نباشد ساد و طاق
 فرنگی آورده و مغز سر بر زده سیمت بپزند و کما بوساید بطریق
 نمک بر آن بپسند بخورند بخواب رود **الحل** تخم تر بزه گویند
 بآب بادیان روی بر بوق سیاه مالند با پیچند و نافع باشد
 و اگر با سر که و کندش بهالند کلف و منس زایل کند **پیارسی**
 پیارسی تخم مرد گویند و بشیر زردی مرد نمک چون لعاب آن و تخم کما

و خطمی خورد و غنم کما و نیز زد و بر زخم که بود خورد و با نهند نافع باشد
 و خنجر او هم در دهنش باشد **در کوفت** چون بسوزند و کوفت بر
 مسند گذارند نافع باشد و چون زخم بر اعضا می رسد رسیده باشد
 بار و غنم حل بجز و بطریق مرهم که از نافع باشد و کبریا آرد و با آن
 و آرد و حله به بزند و بر ناخن شکسته گذارد از نو با آید و اگر زخمی
 بسیار در دهنش مثل زخم عقده و قصب و حید و پستان
 و غیره بالباب شکو و آرد و خود و آرد و با نافع و زخم هر چه
 و لعاب کتان به نهند و به بزند و بر آن گذارند و بکین باید
 و در هر چه نبت **در کوفت** اگر با سر که با نافع منقذ فواق بود
 و انور **در کوفت** کرم غنم است چنان که گذاردن و حل بزند و گذارد
 شکو باشد و آب و بر آب می کشند و زده به بزنند و بکین **در کوفت**
 کرم حل سیرج است چون بکشند و آب آن بکشند و بکشند
 چو شکر و آن کاهم به و صلیق و نیز نافع بود و اگر به صلیق کوفت با
 بکشاید **در کوفت** چون با خلط حل کرده و بر لبه اسیر یا بر لب
 اندن مسند افعال گذارند نافع بود **در کوفت** چون بکوبند و بکشند

چشمه و بر لبه اسیر گذارند قطع و اسیر و نو اسیر بر کوفت و بکین
در کوفت اصل المرقان است و آن المرقان است بهترین و بی
 سبب باشد و بار یک نوعه و بی سبب به قوت دهد و آب فین
 باز دارد و چون در حلقه کشند و بعد از سوختن او به بالابست
در کوفت آنست که کوفت کوفت کی و کشند و بکین
 تیرند و در زخم خبازی بکشند شب و ما و او و بر دهن او زده کوفت
 زیاده بخورد و اثر است به از این که اگر به کوفت هر کوفت مسود
 بند نافع باشد و خشک بکین و بکین و بکین و بکین و بکین
در کوفت اسیر از بی شکل نه گویند چون گفته شد باشد بکین
 و خوب بکین و بکین و بکین و بکین و بکین و بکین و بکین و بکین
 بهتر است خنجر محلیت با عمل به بکشند و بکشند و بکشند
 سود و در و با نافع آب بر کوفت کی فنی بکشند و در و بکشند
 بر کوفت کی و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند
در کوفت اصل بیش است چون بکین و بکین و بکین و بکین
 حلاکت و آنست سوخته و آنست که بکشند و بکشند و بکشند

در سوده برومی ریزند و در وقت نینشد و در پشت آتش گشت
 و در شب بقیه کاسه نهد که روغن کزکند **در کس**
 بر صحرای باقلا می مصری با نافع بود و جبهه برص و ریش
 و کمزیدن سبک دیوانه و خنار زیر و آتش فایس و چون بوفند
 و ضحاک کنند بر روی که خواهند بود تحلیل و نافع باشد
نیش چون بریش قصب و خیمه عصب است نافع بود و در
 ریش و صمدید با لاد خشک شود و در سب و جالی انقد خشک
 بنود که در تو تیا است خاصه مغول **در کس** آن السه
 بکیزند تو تیا و در آب ساینده در ظرف خاک کنند از هر ظرف در آن
 ظرف و زلال میکنند و می کنند از نیتا خوب ته نشین شود پس
 از آن خشک کرده بر سبک سماق صلایه نموده با سب و انج
 عدسی مغول ساینده خشک دارد و با سب و در مرا هم کنند
 بچینه زخم رطوبت دار و نیکو است خشک کند و رویانده کوبند با سب
در کس چون اوسه جوته شد بغایت خشک کنند بود
 اول در آب نشا سسته حل کرده جوته شد بغایت لطیف باشد
 و در

و زخم قدیم را نافع بود و کوبند زیاد و بخورد و زخمها و جگر
 بد نافع باشد **در کس** قوی ترین تو بالها بود و سب که
 کرده بسوزند و خوب مغسول نموده خشک کنند و نظیر باشد
 ریشهای بد نافع است بسیار **در کس** انجیر قطب و یا سب
 تو میزد چون بپزند و بر اوسه م و در مایل گذارند تحلیل برود و کس
 و شبیه و در خام که باشد بر ثانیل طما کشته و دفع آن کند و چون
 غرغره کنند ورم حلق و ملازه و شبیه نافع است خاصه
 آن بار و عن نفشه بادام بر زخم بر کج نه زهر آب داده زده باشند
 دفع منفرت آن بکند و خنای سب تحلیل برود و چون خشک می باشد که
 بپزند و بر ورم سب بپزند نافع بود و اگر بر سب چهار دانه انجیر
 در سب که خوب باشد و با سب بخورند سب نافع باشد **در کس**
در کس اسقور دیون است خاصیت آن بسیار است
 بعضی از منافع وی در این جانوستم اولاً که مرضهای مزه
 و فحاح و القوه و جذام و برص و هق و سوده چون با عسل کن
 گرفته با لاشند و بقورید و سب کوبیده برص و هق و جرب زایل کند

چون بدین صفت است عمل کنند **مکان** بگوید ثوم پی
 و خردل بگویند و آب را زیاده بکشند و بگویند زیاده بگویند
 با عسل کف گرفته در دست ام مثل روز بگویند در هر سه
 روز یک لوب و بکنند تا با عرق نشود و آید و خفس گوید
 خد ام به زایل سازد و چون پاشا ماند در هر پنج روز چهار
 مثقال با عسل و باقی مفتش در پیگرد یون کفتر شود
در زخم پاره پیاز و دار گویند ابو عمال هر وی گوید
 دفع می زهر با کند از زخم چون آلتی بزهر آب داده باشند
 و یک پیاز زده باشند جدا در آب جوشانیده بآن بشینند
 دفع ضرر آن بکند و جوی سازند و هر روز یک مرتبه از آن بکشند
 آن چنان که بکند دفع ضرر آن زخم بکند **در زخم** بگوید
 خط یا نیم مثقال طین محض ۲۰ آن زعفران یک انگشت
 صدایه کرده بلعاب به دانه عسل مصفا جها کرده هر روز
 یکی بدین زخم زهر برون دهد و در هر هم نیز داخل کردن
 بسیار نافع است و زخم خا زهر و درم بستان در شش ماهی

نافع بود گوشت مرده پیزد و درم خلق و ملازه نافع باشد
 آب آن عرقه کردن و چون ضرر بر عضوی حوزده باشد
 و پیاده شده باشد در دکنه مالند و در و سیاهی ببرد
 آماس و سوزش باز دارد و بر بهق و بر عین مالند زایل کنند
در زخم کز باز گویند چون بگویند در موضع سپر زینند
 دفع سپر زکند و چون با سر که باشد بهتر گوید بر کزندی
 ریتد مالند سود دارد **در زخم** غایب یک آید
 گویند یو خا گوید چون اندکی از آن بخورند ضرر زهر از بدن
 بکند و چون روغن آن بر او نم بلفی مالند و درم در دپا کنند
 فالج و رعشه و خدر و نپیان و صداع که از پ روی باشد
 بخور کردن نافع است و محلل نفس باشد و صاب منحل
 گوید شربتی از وی زیاده از یک درم نشاید و صاب منحل
 گوید و دو مثقال جند به شتر و قدری فودج بری پاشا ماند
 خفس براند و چون بغایت صدایه کرده در پیشم کنند جدا
 و اگر نمیدرم با سر که پاشا ماند مغض و فوای نافع باشد

در کوزه کی عقیق طلا کنند سود دهد و گری که سبب آن نثر
 باشد سود دهد و چو بقدر عذیب بار و عن نادر وین بکند
 و بر سر مضر و عطلا کنند نافع بود و در روغن حل کنند
 و طلا کنند خدر و اسپر خا و اعطار را و فالج و نمرس سرد
 نافع بود و اگر بخورند تریاق سمهای سرد بود خواه میوه ای
 و خواه بنایه خاصه تریاک و در قیوب چکانند عیسر البول
 و ز سر سبک بود و خلطی یلغی باشد نافع بود و چند کی استیا
 زند کوشش کنند باشد اگر کسی خورده باشد او را بر او می کنند
 بشت و نوک و سپستان و عسل بعد از قریب خاص است و چند
 و باره بر است یا بهای فو که نثر را که یا شیر مرغ
 چون ناستا بخانید و بر ورم سودا آورند سود دهد
 چون آب ترب و آب کشنی طلا کنند دفع فتن کند و اگر هفت
 اطفال و نان بر سر پیاده باشد همین تابا اندکی سرش
 حل کرده بر خور طلا کنند و بیندند بجا شود و ابو موسی جراح
 گوید چون زخمهای پنی در دمان و بیه خورده باشد آنچیز و جو

اسرو هم کوفه بصری منسید بکند از نه کوشش زیاده بخور و در جرب
طالع پودنه گوشت چون بر او ۴ م بزنند و کنند نافع
 و تا میل و نش و لطف نافع بود و چون بگویند و دوست تو
 بر سر طان طلا کنند پس از آن مرهم گذارند زنده شود
طالع سبک خراست چوین بزنند ز بار و عن زیت
 بر خا ز سر طلا کنند تحلیل دهد و بشید تاج و ر کوبد چوین
 پس از سر و رویش ریخته بود این روغن ۴ کوزه با لک
 مور سیاه خوب بر آوردد شمس خمر برید اگر خوب بسایند
 و در مرهم داخل نمایند شقاق کف دست و پای و انگشتان
 نافع و رافع و رافع بود **طالع** چوین بگویند و بپزند کس که زده
 بوده باشد در آب آن نشیند سود دهد **طالع** خمر است
 چون لعاب آن را گرفته و بر و سجا گوم نهاد کنند باطل نمایند
 تحلیل کنند و چون بار و عن بادام غرغره کنند او ۴ م حلق و طلا
 رافع بود ابو صبح جراح گوید زخم چشم و از صربه و سقط رسد یا بجز
 بچشم خورده باشد و من رمان باشد یا حلقه برون آورده باشد

لعاب آن به غلیظ کردن یار و غن بادام مرهم بسیار
 گذارند چند روز بهتر شود و همه زخم تان و کمره و ناف باشد
در جگر جلقون است در دفع آن حبه زخم زهر دار یکی
 با سه خاصه زدن افنی و عقرب با اکچر و خربار قیص مرهم
 گذارند دفع و زخم ازنا کنند و صاحب اثر زخم همین باشد از مردن
 و زخم شیشه و کار و خنجر و بغایت ناف باشد **در الحصى**
 فا و زهر است اگر به خشن باشد خاصیت بسیار با و است
 چون آب بادیان بماند و بر گزده کی مار طلائع است
 در دگر ساکن شود و از مردن خلاص نماید و گزیدن مهر جانور
 را نافع باشد و دفع ضرر می نماید داخل مرهم کرده آنکست
 و زخم قنطیر و ریش پنبه و مقعد و کوشه و بینی و زایل کننده
 و طریقی و از تن خوب و بدیش این است که سوزنی سرخ کرده بیک
 فرو کنند اگر در شربسپاه باشد خوب است و آلاء است **در**
 علاز علا کوید که چون کپه و سبک مثانه باشد نمید
 با آب کرم بخورد و زود خلاص شود و چون مغول کرده زخم و

شک شود **در جگر** بسیار پی سنگ آهن ربا کوید
 بهترین وی سپاه بود که سحرخی مایل باشد چون مغول
 و بر هر جراحتی که با تیغ زهر اید از زده باشند علاج کنند
 زهر از آن زخم دور کند **در مرهم** عریمت و پیویانی مول خود
 و پیار پی صندل و انج و بستر یا بسا و نیز پیار پی سفید
 و بشیر از می نوید و زهر از اسفند نیز کوید چون بگویند ببرد
 مفاسل علاج کنند دفع کنند و چون سحر کنند و با عسل و زهر مرغ
 و گلبک و زعفران و آب رازیانه تر چشم کشند حق با
 بدد و اگر بخورند با ادویه قللالت و دو و حب القرع و بیرون
 صاحب منبراج کوید بعد از این رلوب فواکه ترش خورند و صاحب
 نفقویم کوید قرصه و در جلی بود و گویند فالج و تشنج و لقوه و علته
 کرده و مثانه نفق و در و اگر بوی زده لب پیوست هر شب بکشد
 و نیم سفوف سازند تا سوده عرق النساء نافع بود و نفوس
 و فالج و در و پا و لهنای نفق و در **در مرهم** چون بگویند و ببرد
 صلب علاج کنند بکداز و چون بیزند و بر برص مانند دفع کنند

چون برایش ما و ما میل کند از نخل و
 و غره کردن خنایک باشد و چون با نطرون
 بر سر ز کند از نسل و در رم حق و طایفه را تحلیل
 و بر در زخم طو کردن در رم و در نیت اند و بر کزبان سک
 و بر اند طو کردن بود و در کلف و شش و کجی و رانای بود
 و چون غره کنند آواز گرفته که بسبب اشک گرفته بود
 بکشد و چون از آن سر می بایست مرغ ساخته بر شقاق کف
 دست و پا و هر عضوی کند از نسل و بر شود و سرخشی اشک
 نیکو بود و بر هر مو صغیر آن آب زرد و بهر چه چون بر آن
 مانند باب کرم فطخ آید و در و آن نماید **طی** و شش
 را گویند و من محروست را که آن خوانند بیایست و اگر در و
 انگشت کنند خوانند بهترین آن شیخ رنگ بود و چون با سر
 بر نایل طو کنند سودا و در و چون در جای خون بسته
 است طی که سر آن بسته باشد بر نایل خون و فطخ کند و در
 سازد و اگر در چشم کنند با غسل و سنان یا میفراید و در اندامی

آب کشیدن این باشد از نعل و تب و نعل را بقایت مفید بود
 و با و بار است که در خون بسته که در اندرون بود تحلیل
 و بر و نعل است که در خون بسته بود و نایل مساری و
 چون با سر و در نعل کنند و با نایل بود و چون با سر که
 غره کنند طو را از نعلی بر و در آور و بر کزبان سک
 و بر اند با سر یا با جلیان انا میدن مفید بود و چون با سر
 بکشد و بر کزبان سک و در نعل و در و در کزبان سک
 و فطخ و سداب چاست مانند کزبان نعل بود و چون با سر
 چاست مانند سیری که در اندرون بسته باشد بکشد از و سر و مفید
 و اگر نمد و در و نمد و سداب چاست چاست مانند و او مان کنند
 فطخ و خدر و در و مفاصل و با سر و نعل نعل بود و در و فطخ
 نعل و نعل است بکشد و مصلح و بر اشک است و گویند جوی با
 با نعل نعل از آنکه باب چند جوی نعل نعل نعل نعل نعل
 نعل نعل نعل نعل نعل نعل نعل نعل نعل نعل نعل نعل نعل
 نعل نعل نعل نعل نعل نعل نعل نعل نعل نعل نعل نعل نعل

به ن ۴ سود دارد و در غن نخود کمر اناغ بود و جذام به
 سودد و کزیدن تمام جانور از افع کند و دفع سمیت زهر
 نماید و همه دملها و جراحات به که خواهند سپر بکشاید و نکند
ح ۳۰ شنبلیله است به او ۴ در احتلیل دید و دملها
 زخم پا زد و اگر خواهند دما میل را بچند کنند و سر بکشاید
 بادار و بامی دیگر مثل آرد جو در آرد با قند و عسل خیار می در غن
 مل و آرد و بر خ زخم ۴ بچند کند چون بپزند و لعاب میر یا هر مرغ
 موم روغن کرده بر سوختگی آتش کذا آرد بکند و شقاق ۴
 نافع بود و کلف و برص ۴ سود دارد **س ۳۱** کبوتر است
 چون شکم او را بشکافتند و بر زخم بچکان در او مانده باشد
 بندند بچکان بیرون آید و بر زخم مار و عقرب و سگ و بوی
 لطیفی مذکور بندند نافع باشد **ک ۳۲** جگر خراش است چون بپزند
 و خاکستر سر به با موم یا به مرغ خلط کرده بر شقاق که از سر ما
 باشد دفع سازد **س ۳۳** کبوتر است چون به میر کلف
 کنند دفع کنند و زهره وی چون بر جای مانده که موثر است بخوبی
 بلال بود

موی برودید **ح ۳۴** گندم است عصاره غلای جراح گوید که
 چون بچکانید و بر انگشت کذا آرد که در دکن سودد و اگر آرد
 گندم را بگویند و با شیر زن مخلوط کرده بر انگشت کذا آرد و زخم
 سودد و گندم به بگویند و بر کزیدن سگ و بوی آن نافع باشد
 و چون بپزند بار و غن کاد بر دمل بپزند از غن گوشت جدا کنند
 و اگر روغن آن بگیرند و بر کرمی و قوبا مالند دفع آن کند و شقاق
 دست و غنای بود و چون گندم با اشک گویند و با آب حل کرده
 بر دمل کذا آرد که همان روز سر باز کرده باشد در یک روز
 حرکت آن بکشد **س ۳۵** گندم است چون بر زخمهای عظیم بندند
 بچکان دهد و دفع و نرم کند و چون بر زخم زهر نهند در آن
 بر طسرف سازد و بر زخم نخل و کز دمل و کپس و لویخ نیز نافع باشد
ح ۳۶ جد انجرات روغن آن چون در مریهم کنند و بر دمل
 نهند که سر مه کرده باشد زرد و سرد آکند و در مفاصل و فقر
 و در دوا نافع باشد **س ۳۷** کرم سبزه باشد که در زخم
 نمک بود چون خشک کرده بر جراثیم پاشند نیکو باشد

و در وقت که **مشتاق** شب بر سر کوه نشاند و خان
نور زری گوید که چون او را بشکافتد و بر زخم تر کند آرد که
چکان در او مانده باشد بیرون آورد و چون بیرون آید
در میان باد و غم بر آید قنیه در آن که آرد و قطره از آن در
سوراخ قنیه بچکانند فی الحال بول بسته بشکند و پس کین
و می بر قوبالاند و در و در و غن میرفت پس و در و زانو
و در و پا مالند و از شدت بسیار که باشد بر طرف
خاصه پیران را که زن جوان گرفته باشد **مشتاق** بجا گویند
و در کوه چکان خاکستر آن کرم بر زخم نازد و افتاد شک
بند کند و زخم سه روز بپاک کند بگوید که اگر کردن باز دارد
و اگر بر زخم از آتش و آب و در و غم سوخته و ضا د کنند نافع باشد
و برکت تر آن در تابستان بر زخم که آرد و زخم از کرم و
نکاحه آرد و در هر جوان خشک کند که و بر زخم در اندام چشم
خوده و غن و غن باز ساند و بچکانند و به بند امین باشد از
شر آن **مشتاق** سرکه گویند و نقش در مشتکی گوید که چون

در وقت که **مشتاق** شب بر سر کوه نشاند و خان نور زری گوید که چون او را بشکافتد و بر زخم تر کند آرد که چکان در او مانده باشد بیرون آورد و چون بیرون آید در میان باد و غم بر آید قنیه در آن که آرد و قطره از آن در سوراخ قنیه بچکانند فی الحال بول بسته بشکند و پس کین و می بر قوبالاند و در و در و غن میرفت پس و در و زانو و در و پا مالند و از شدت بسیار که باشد بر طرف خاصه پیران را که زن جوان گرفته باشد **مشتاق** بجا گویند و در کوه چکان خاکستر آن کرم بر زخم نازد و افتاد شک بند کند و زخم سه روز بپاک کند بگوید که اگر کردن باز دارد و اگر بر زخم از آتش و آب و در و غم سوخته و ضا د کنند نافع باشد و برکت تر آن در تابستان بر زخم که آرد و زخم از کرم و نکاحه آرد و در هر جوان خشک کند که و بر زخم در اندام چشم خوده و غن و غن باز ساند و بچکانند و به بند امین باشد از شر آن **مشتاق** سرکه گویند و نقش در مشتکی گوید که چون

بار و غن غن بزند و در کشت بچکانند که نور یا جو انبر دیگر باشد
در بکشد و نامور کوشش به بهتر کند و به کوبیدن جانوران
نافع باشد و زخم شیر نافع باشد و اگر زانو در حلق بچکانند
باشد پس که کفنه غرغره کنند فی الحال بیرون آید و غن
غرغره کردن سود دارد **مشتاق** پارسه سرکه را گویند از غن
در و زانو بکشد و سود دارد و چون بار و غن بچکانند که به زانو
مشتاق بکشد که خوب و غن سفید پاکیزه خشک
و در سر که بزند و در آفتاب چکان تابستان که آرد و بین طریق
که استیل را با کارد چکاند و به زخم کمان کشند
و چهل روز در پای پانویزند بعد یکم از آن در مشت من
اگر می اندازند و روزی در آفتاب که آرد و تابستان در او
سرطان تا افراسد و اگر ضرر دیند و استند باشد و خواهند زد
دست دهد در دیک بچکانند که و بچکانند تا غن حشر شود
و بر و در دیک و صافی کند و بکاربرد **مشتاق** چون غن
لندم بر و می نهند در و بر سرف سود و موضعی که نشسته زانو

و بیشتر بی خون و با سبب خیر کزدم و روغن گل در هم کرده بر آن
 گذارند ورم و درد در طرف شود و اگر موضعی ضرتی خورده
 باشد خیر بر آن گذارند تا نفع باشد و بر ورم و تورم چشم و پشت پا
 و دماغ و دهان و سپید و غیره گذارند ورم بپاشند **در آن**
 چون بپزند و بر خضار بر ملا کنند سود دهد و برگزند کی جانوب
 گذارند ورم آن بپاشند خاصه چون داخل مری هم کنند و غر
 کردن بآب آن آماس حلق و حنجره را سود دارد و اگر حلق
 بپس بوی باز خریک شده باشد کشاده گردد **در آن**
 شفا لوراکویند اگر مقرر است آنرا بگویند و بر زخم گذارند و ستر
 نشاد شود و مقرا و هم همین عمل کند و زخم درون گوش پاک کند
در آن خون بسیار شایسته چکیده و می ریشیا می
 پاک سازد و خشک بند بود از جهت زخم ستر آن که خون روا
 بود از در و مغز آن بهتر باشد و طریق شستن آن اینست
 که بایند شست و در آب حل کنند پس از آن از آن طرف در نظر
 دیگر کنند تا تافتن شود پس خشک کرده با توتیا و شادنج عدسی

و طین محو خشک دارد باشد و داخل مری هم کردن رویند
 لوراکویند و اگر زخمی را بیشتر زده باشند و از این مری هم بپزند
 لوراکویند کرده گذارند خشک باشد **در آن** خون دانه او را بگویند
 و شیر کشیده و غرزه کنند او را م و جوشش و نان و حلق و در
 کلور تا نفع باشد خاصه خنجر آب کشیده با آب گویند داخل
 بپاشند خنجر را نفع بود و مع آب مشک لوراکویند **در آن**
 چون آن نیک صلایه کرده برگزند کی سبک دیوانه طاکند نافع است
 و اگر بر سوختگی اثر و آب گرم و روغن گرم بپاشند یا با روغن
 لجن بر آن مالند زخم به شود و اگر بر ریشها ریای و رویه اطفال
 بپاشند خشک گرداند و اگر بر چهره شیر نیه به بپاشند و بر آن پا
 نافع باشد و جوشش و با و قلع با مشرب و دانه خیار شنبه بپزند
 و غرزه کنند زایل سازد **در آن** چون در محاریر در آمد
 بشوید تخمیل دهد و کزند کی افی و عسرب ۴ نفع دهد **در آن**
 چون با سبب که بر قوبا و کوریا لند زایل سازد و چون با اسچر بپزند
 و برگزیدن حیوانات گذارند خاصه سنور و راسو نافع باشد

و گزیدن اسیف و عقرب را نافست و با عسل بر جگه انداخت
 و مینان مالند باک **دانه** مویز که گویند ملک المغان علاج
 نوید چون باز پنج شپشه بر زخم ناخن بتا شده و منس
 قطع کند و چون ناخن افتاده باشد و زخم مویز
 با پیس مرغ کداحه بر آن گذارند ناخن بر آورد و مویز
 باشد پنج و موم سفید مرهم ساخته بر زخم بر کشند که نکند
 مجروح شده باشد بگذارند بزود رس الیام بزرگ و شک
 پ زرد و جع ریشهای کشته و ناصور و سبز و بر طرف
 سازد و همد زخمها نافع باشد **دانه** مرغ خانه یک
 باشد چون او را بچکدانه فربه منایند بعد او را کشند و پیس
 اوسه بر کسی مالند که خدام دارد بر طرف شود مگر بک
 و اگر با نورس زده باشد گرم نگاهداری بر موضع نهند و پیس
 منایند و در چست مرا هم نافع است خانه بکد شقاق
دانه لایمی است با استنان حل کنند بر آید
 و لکه روی زنان و مردان و مثل و کلف پاک سازد و چنان

دانه چون خشک کرده و پ نیده و یک مسین و در
 مرا هم کنند گوشت کنده بخورد و زخم را خشک کنند و در
 پنج سفیدی ناخن را بر دهریش خشک نشود خشک کند
 خانه آله زرداب **دانه** افلاطون گوید چون سداب
 زخم عظیم را خواب ببرد و پنج بر در آن سوس را خ کرده
 بر گردن او اندازد خواب کند و چون با انجیر و روغن
 حل بزند و بر زخم عقرب در بتا و زخم بود و جع حیوانا
 گذارند و در دم بر طرف کند **دانه** درخت سفید
 باشد ابو نقاسر گوید چون بیت مریم سبب بند بر اجاقی
 که زمن شده باشد پاشند بصلح آورد و اگر بگویند
 و با سب که بر بر من عطا نمایند قطع کند و باید که او را جوشا
 نیده زنان صورت به بشوید او را ام و لکه به بر طرف کند
 و چون بهر که بر جرب و شقاق مالند نافع باشد **دانه**
 غرر زهر را گویند چون ورق و پی بیزند و بر در محار غلب کنند
 نرم کنند و اگر آب و رقی و بر جرب و کله و کله را مالند نافع باشد

در دغش نیز خارش بدن را برطرف کند و چون آب بن
 بزنند و غلیظ و نجس باشد بر زخم نهند و من بکشد بشرطی که غل
 لک کرده مقابل بخودی **دست چار است** چون
 ورق انرا خشک کرده و کوبیده بر بشهرا افتاشند خشک کند
 و سوختگی آتش را نافع باشد و اگر بیزند و بر سوختگی آتش
 سود دهد و در مفاصل را صلح کردن نافع باشد و جوار و سی
 با پیه مرغ بر کرده کمر چا نوران کند از نافع باشد و بوی
 در چون بگویند و بر او سه م و لکه رو طلا کنند نافع بود **دست**
 چلی بعد از بر کوبیده از او را فوج گویند و زنان آب آن
 و گرم و لکه رو مالند سودمند بود **دست** خون مرگوش
 چون بر بهق و برص و کلف مالند دفع کند و اورام صلب را
 تحلیل دهد **دست** خون را سورا که سار و خان فرنگی او
 که کس را خنجر بر گردن فرو کرده بود خون را سوراخته
 او را بر کرده خشک کرد و دیگر عود کمر و در خنجر بر سینه
 عمل کند **دست** خون ادمه کوبند چون خشک کرده بر جرا
 بها

پای که زخمها مالده باشد و ریم از وی آید باشد خشک شود **دست**
دست خون بنزست که بشیر از وی که خوانند بهترین آن بود که از
 نزد کوهی گیرند و چهار ساکی او و وقتی که اکثر رنگ خوابد گرفت و
 سکنین بپا ریزند و علی در چرخند خون اول را بکشند و میاندا
 بگیرند و دو یک را بکشند تا معرو شود بعد از آن قرصها پزند
 در با کنگنه تا خشک گردد و از بخار می نفست کنند و در جای نهند
 که نم بود و چون خوانند که استعمال کنند چنانکه مثلاً بکند
 از مریه که شرباب شیرین حل کرده و با شامند و در قیر که هیچ
 ساکن باشد خشک کرده بر بزند و این از صیغه مجرب است و چون
 تر باشد بر دماغ می صلب طلا کنند دفع دهد **دست** خون
 را کوبند چون بر تالیس مالند دفع کند **دست** خون مرده و مرغ
 سودمند بود و خوب است که از غشای دماغ روانه بود **دست** خون
 خراست مرغ رعا ف که از جهت دماغ باشد بکن **دست** **دست**
 بشیر از وی بکند خوانند در غ و قمر با غه بر گویند بهترین کوبک سبز باشد
 مرغی رسن بکنند و چون سبز یا ده و چشم بود بکشند در موضع آن طلا

مردید و چون برون شد و خاکستر آن در پی میسند خون رفتن از دود و علی
 عباس مجرب گوید چنانکه بر دندان بزد و بماند و غیر او گوید که ضلع و
 آن بر دندان نهد بیفتد **دند** جب استخوان این چنانی از کشت
 جراحی بود از اهل کشمیر و با همادون پادشاه بخراسان آمد و او سه
 زمین بسبب از در کش گویند که در کشمیر از در پی پیدا شده بود و سه را
 بر دم گرفته بود رفت اورا کشت پادشاه از این منبت خوانده
 جراح دانا بی منبت بود گوید که دندان را آب باید کرده بعد از آن
 لوسه و باید بست و میان آن که چون زبان کجنگ بود پیران کرد
 ضلعه او سه بیزند کفی از آن بر آید آن کف که گرفته بود در مهای
 ضلع امید نرم شدن و نباشد بماند نرم بزد و تیر و پست
 مالیدن و بر دودیت مالند و دود و مفلو جراحی حال جنو آورد و در
 زانو و پا و ملا او سه منبت حاصل را سود دهد و تقریر به تیر ناف باشد
دند کرم درخت مسو بر است ابو علی مروی گوید
 که بکوتی شفا فتن و زخم حاجت کشادی سه سته باشد یا دوی و بر
 تاید چون بکیند و بکوبند و کلوله سازند بقدر شودی و بر آن سبانه

دندان

که در وقت که از دندان و از روی آن که در حقیقت اندازند بقاییت درخت
 بود در کشودن زخم و این از آب راست اما باید چنان نرم را بیندند
 که تقریر و زیاده بهر جابجاء سازد **دند** میرشد در سینه یا
 گوید بهر سینه آن طلا بار بود بقاییت پس بر نک از جمله سمومات
 قائم است و خاصیت او آنکه اگر کسی زهر خورده باشد بدین دفع
 زهر کند و نکند و اگر کسی به پهنند که توره باشد زهر فی الحال
 بکشد و آنرا بر پستک سماق صلیب کینند و بر زخم آنکند آنکه
 دندانک باشد شکست سازد و چون داخل کنند ریشمار خشک
 کند و شکین در زخم بدید و زخم آنکه از زهر ک شود و هر یک آن سه
 باید بر کاغذ مشوی کرده با لای زخم کنند و زخم آن که در دست و
 و جلا سب ق را ناف باشد و زخم دندان جانوران را سود بخشد
دند بکیند و منج خوب و نرم سائیده مثل توپا و باروت
 زیت کینه داخل نموده در آفتاب نهند **دند** که دوی با
 و بر دینیه طلا کنند و بکند از دندان خشک شود اگر آئینه رنگ برادر کش
 بود و اگر نه کشمیر باشد **دند** رغن کینه است افلاکون

زخم بند گوید بهتر از روغنهای دیگر است مثل روغن پند انجیر و مانند آن
 بجهت زخم و اگر عضوی از اعضای کسبه خواهند قطع نمایند
 مانند دست و پا یک بند انگشت فاصله آن چهار برابر یک پا محکم بندند
 و قطع کنند از آن یک قطره خون بیرون نیاید و اگر نبسته قطع کنند
 باشد که پسرو فی الحال روغن کهنه خوب داغ کرده
 چنان که بخورش آن موضع بریده و در آن گذارند نافع باشد
در زخم روغن زعفران نافع بود و جهت هر چه بود
مقصد از روغن زعفران در زمین چاهیت از انجا هر دو میراند و نوع
 دیگر هم از سر میگیرند چون پس بگذارند و آب بر روی ریخته
 چون از بوشه هر دو از زرد و زرد آن یا سب زرش کوشه
 لب و دندان که سبب انگشت و انواع زخم دیگر پیدا شود بابت
 نشین عمل کرده ببالند نافع باشد **و یک** عطر و سر که گویند چون
 زخم بشکافند و بر زخم حوله و پیکان تیر گذارند هر دو آن آورد
 و بر زخم مار و افعی و عقرب و همه حیوانات موزیه و کجسته زخمها
 اگر زده نافع بود **و یک** زردیج مقصد است در زخم و موم باشد

آنگاه در شش سه نافع بود و قطع بواسطه یک **در زخم**
افلاکون زخم گوید در سوراخ استیل یک که الوان باشد بدین
 نام خوانند چون زخم بخشد موضع به بزدنی الحال بر آن
 و در ساکن پ زده گویند ایشان از سجا است این و چون
 بهر سبب و چون با عسل جدا از آن که خشک کرده باشد
 بر جای که مویش ریخته باشد ببالند و بر من آورد **و یک** سیر
 است از یکس بر زخم و سپر رخ رنگ بود و نقطه های سپاه
 برو باشد هم مصلحت و بر نبات شرم نشیند چون خواهند
 که استعمال کنند و کوزه کواره نوکند و سر آن به لیکن آن
 بگیرند و در آن کوزه بر سر دیک که سپر که در آن جوشد بنهند
 تا بخار دگر که باز بارید و خنقشان بگیرد بعد از آن استعمال
 نمایند بر امثال عسل کنند خلق کند و اگر در موم و روغن کرده بر من
 نافع است و نافع است و نافع است و نافع است و نافع است
 با سپر که طلا کنند نافع باشد و با خردل طلا کنند موی بر و یاند
 و اگر در موم و روغن حل کرده یک مقفه در آفتاب چله تابان گذارند

پس از آن بر کمر و حلقه مالند و دفع آنست بکند و بر جوب و قوبا
 ملاک کردن نفع دهد و چون یازیت بچوبش اند و بر داء الثعلب
 من ایند موی بر داند و اگر در روغن کنند و یکت در آفتاب
 گذارند بعد قطره در گوش چکانند در گوش سه زایل کند
 و اگر بر ببرد در روغن در محلول او سه م بلغیر صلب بود **و در**
بهره یوسفی از در گوش گوید که چون زانسان سه کوزه
 پدید اشود اگر در آب کرده بچوبش تند و بر آن موضع مالند
 بر عسرف کند و بر هر زخم عسک کردن و بر زخم سه نبشت
 و کروز قوباسه نافع باشد ملاک کردن چون بر ناف بر پدید باشد
 چنان آید باشد مالند قطع درم آن نماید و بوا سپرد و لولامیر
 در غم خنایر و پشت کش و شقاق مقعد و غیره را نافع باشد
و در **بهره** یوسفی بگوید روغن زیت و ریوند را در آن بچوبش اند
 و بر هر زخم کنند زخم خشک کند زخم **و در** **بهره** یوسفی
 و بر کزیدن جانور آن خاصه سبک و بواز عسل نافع
 باشد **و در** **بهره** یوسفی می خوانند چون سپرد بود

بر درمهای سپید و در عرق النسا و در مقابل که از رطوبت بود
 چون بار و غن میزند و بدان ملاک کنند سود دهد و چون در لعوق
 کنند و دفع بلغم غلیظ لزج که در سپید و خش باشد اثر متهم بد و طبع
 دی چون پشت من بول و بیض براند و او را رام صلب را نرم کند و اند
 و اگر روغن دی بکند و داخل مرهم نموده چینه زخم سپید و پستان حنیه
 نافع باشد و در و پا و زانو سه سوگند و با انچه و مهر که کهنه چینه بر سر
 بندد و دفع آن نماید **و در** **بهره** یوسفی مرگبت از مار و زنج سپیده و انا
 پوست و صمغ و عسل و دو مشاب بود و بچوبش بکند و بی عسک زیت
 ملاک کنند نافع بود **و در** **بهره** یوسفی سر و سر را گویند چون موی آن بوزند و با
 پیو خرس بر جانی ملاک کنند که موی او ریخته باشد بر وید **و در**
 مرغی است که ویرام را در خوار گویند چون بر در بر خانه دو و کنند
 از زانان در آن خانه نیامند و سر کین مر چون بزرگ برص مالند رنگ بکند
 و اگر بازیت خلط کند و در گوش چکانند گراپه گوش ببرد و زهره وی بکند
 مذکی مار و عقرب در زهره مالیدن نافع بود **و در** **بهره** یوسفی از اجاره است
 و آن الوالت به نین دی سفید بود چون بسوزانند و بر جراحی که نکند

از وی روان باشد طایفه کف و زخم که درم بسیار داشته باشد
 بادود و هم درم باشد در دوازده و چون خلط کنند چنانچه
 از میزاج و در زخم بزرگ و بر آسن طایفه نمایند و در آسن که اندک باشد
 شود بعد از آن سوخته بر من آورند و در آب کف انداختن آن من را
 شود **درم** بیه از می قلع گویند و بهترین اصافی رنگ بود اگر صفی
 باشد از میز و بر غانه یا کرم که بخت منع استقام کند و هر ماه و در می
 که پیدا شود در ابتدا بر میزند و تخلیل برد و درم مقدس که با شیر بود
 بواسیر و درمهای قصب و زمار و پستان و ریهها را بخت سر طایفه
 با عصا که در غایت مهر و بر باشد و در غایت با در غایت کل با غن
 یا در غن مورد بوی اضافه کنند و آن معجونه بر آن روغن حل کنند
 و بمالند تا نفع بود و این زهر در خواص آورده که اگر پاره رصاص
 اندازند که گوشت در در بر آید کرده باشند بجز هر قدر اقل بر آید
 و هر کس که انگشت رصاص در انگشت کند بدین می لاغر شود و اگر
 در روغن بمالند تا رنگ بر آورد بعد از آن آن روغن را بر آید
 کنند رنگ بگیرد و صاحب فلاحه گوید اگر طوق رصاص در غن کنند

که شتر و از بود و در می میست و زیاده کرد و **درم** چون با در می
 چوب بپزند و بر موضع درم که اندک بهتر شود و خاصه درم با یکساعت
 و اگر چینی یا چوب یا در جای درم باشد و یا اندک در غن کردن و در هر چه
 بند تا نفع است **درم** انار شیرین است بهترین آن بزرگ
 شیرین رسیده باشد زخم توان داد و در اوقات دهد پوست آن در
 کنند ده روز آب بر در آن کنند و هم بر آن کنند پس خشک کنند
 و نیک ساینده بر زخم باشند به شود و خشک گرداند و نیز کل می چون
 در جراحت باشند بر بخت و انار ترش هم همین خاصیت دارد
درم خاکستر چوب است و خواص جراحت گوید چون خاکستر رسیده
 بر کرم که می کشد و بواند و کرم را بخت همه جانوران را نافع بود و چون
 تازه در بر او رام گذاشتند تخلیل دهد و خاکستر آن در آب بدن منحل
 کرده بقای نافع بود و جهت زخمها که خون از درید و آن بود و گوشت
 زیاده بخورد و ناصوره بهتر کند **درم** خاکستر آتش
 بر پسته که بپزند چون در کوزه کنند و کوزه را در کل حکمت کردند
 در مورد بر نهند و بر هر در شب و باید او بر چرون آورند و بر کرم

زنجیر و مکس و پش و سپ بر حیوانات کوچک مالمند نافع باشد
 و در دانه ابر حریف سازد **و** خاکستر گاه چون
 تر و در جسم بر جرب سیاه و کلف سیاه که بر صورت و گردن بود
 زایل سازد **و** سپر کین خراپست سوخته و ناسوخته بر کزیدنی
 عقرب و زنجور کند ازند در در بستر ف کند **و** اوده
 گویند چون کبیه یا یا دست بر نازده باشد بر تیر از اوده
 میند روز بمالند و روغن ان در مرهم کنند زخم بسیار خوبست
و ششرا گویند چون در سب که خوب است و در آب کروی
 و بریان کرده بر کمال سیل و قو با مالمند نافع باشد **و**
 شاه سپهرم گویند چون لعاب ان بکیند و با لعاب بیدانه و طبع
 و روغن بادام مرهم پخته بر چشم بر من از خنده آورده باشد
 طلا کنند سوخند و چون با سر که برود معاصلا کنند نیکو باشد
 و بر تفرس و بواپیر و لغوه و کزیدن سکت و یوانه طلا کنند نافع
 و کسی که زخم دارد با لغات بر میزند علی الصبغ طعوف دل باز
 دارد **و** پراست بوضار **و** کوبید چون بر مرغها بسوزند **و**

بش شده مالمند خشک کنند و در علقه کسبی منی بسیار نافع است
 چون کرم بر ان موضع گذارند **و** زاج نافع است بهترین ان
 و نافع ان بسیار است چون در دانه های زخم کنند و بر زخمی کنند
 له و درم داشته باشد سوخند و چون با کشیز بطریق معروف
 بر زخمها بر کنند نافع بود و اگر سوخند سفید و کشیز اعل کرده بود
 معب کند ازند نفع دهد **و** پیاز بسی موثر را گویند افلاطون
 جراح گویند چون بار و با قند و زیره بر ورم کرم کنند و در و چون بار
 مرهم پخته و بر ناضج حلیه کند ازند نافع باشد **و** کف در آب
 حین بوزند و بر زخم کند ازند نفع و طوبست کند و اگر بار و غن کل کنند
 کنند بشره ۴ صاف کنند و اگر خواهند که ان ۴ بنزد در دیک لوله
 کنند و سر دیک ۴ پیوستند و با غیر محکم کرده و میان ان سر سوخته
 اند ازند تا پخته شود بعد چرم اندازند بر بالار سکت ساق صواب کرده بر
 باشند و در مرهم کنند نهایت خشک کنند باشد **و**
 چیز است که اول بان که تولد طفل میزد از وی فرو می لید بر جای
 که بیکان حذر ده باشد که کند و بر خانی و درم حلق با شایان باشد

اما بشرطی که خوب مغسول نموده باشند **مغسول**
 مردان وی آن است که زنج و رقی بپزند و آب بپایند و از حریر
 فرد کنند و در آب باران حل کنند و هر روز آب آن تازه کنند
 تا پست روز و بعضی تا قبل روز که اندک پس از آن نوزم سالمه
 باز در آب باران حل نموده و در ظرفها بکشند و آنچه بالا را بکشند
 بریزند و آنچه در ظرفها جمع شود نهند تا آن خوب ته نشین شود و بعد
 آن در سبیه خشک کنند مانند توپیا کنند و نگاه دارند و در وقت
 حاجت استعمال کنند و داخل مرهم کرده گوشت بر و باند و بخورد
 و بازفت بر موضعی که خون مرده بود ملامت کنند و بخشد و هم چنان
 تا مغسول بر زخم نریزند کشنده باشد و سوخته مرده را بهای تری را
 خشک کرده اند **سوفتن** این این است که زنج را در روغن
 گزده که به سنور سفید کرده باشند و آتش افروزند تا سوخته گردد
 بعد از آن پاشیده لهریق مذکور مغسول کنند و خشک کنند
 و نرم بپایند نگاه بکار برند **چون** روغن آن بر سر که
 مالند که خواب کند خواب کند و داخل ریهها را خشک کرده اند و پیا

و می چون بخت برکاف دشش مالند باغ باشد و خام بر دانه
 مالند موسی بر و باند **چون** با مغز بگویند و بر درم صاب
 لذ از نرم کنند و اگر کچک بردل گذارند سر کشتاید و درم حلق
 چون غرغره کنند سر و بخشند و در درم سرف سازد
 بستاند الوجه گویند چون بگویند و بر موضع که ارند که درم و امشند
 باشد سبیه بکشاید و درم حلق و کله غرغره کردن سود دهد
زنگ این را گویند چون سوخته و نرم بپایند و ریهها
 بدر خشک سازد و قطع خون کند چون بپزند و به دست طریقی
 است که بر روی صفت این پاش کنند و نم کنند و بر آتش نهند تا بپزد
 و چند نوبت چنین نم کنند و بر آتش گذارد تا بپزد که چون خاکستر
 شود بکار دارد **چون** بر در دبا طلا کنند و به بندند و در
 سب کن سازد و طریقی این این است که حل کرده بر پارچه گریه
 آست خورده مالند و بر موضع درد بندند و اگر بایه لکه جوانی صریح
 دیگر خورده باشد و با فروخته باشد بکشته و استخوان صریح را در دانه
 و طلا کنند یا به بندند و در داخل مرهم کردن گوشتها را بخورد

و گوشت نو برویاند و کزند کی هیچ جانور از آن نافع باشد
 و چون بر میان سر کب که خوب و شش دور کنند و طلا کنند
 را گوشت در حلق بود و پروان آورد و این مجرب است و هر کس که
 دست سازد و در دماغ و در مفاصل و در دماغ و در دماغ
 بفاست نافع بود **در** خلیفه مصری گوید که چون کسی را زخم بود
 اگر پیش از آن زخم رسیده بخورد و از مردن ایمن شود و چون
 بسیار و در دماغ طلا کنند در دماغ و در دماغ و در دماغ
 مرهم کردن و بر زخم گذاشتن زخم خشک کند و گوشت نو بالا
 آورد و زخم ناصور را نافع باشد **در** جرح را گویند که با وید
 کنند مرگین و بی بر کلف و شش مالند سود بخش **در**
 چون بچوستاند و باز گرفته در آب کتد و مکرر مغزول کنند چنان که
 در دماغ خاک و در چون خشک کرده بر سینه ها افشانند خشک کند
 و در دماغ مالند و تحلیل دهد **در** انواع است بهترین آن بر طرف
 بود و سینه های بد را خشک سازد و مغزول و بی جهت باشد و
 نافع بود و سینه های زخم خشک کند و نافع مغزول داخل مرهم کنند زخم
 بنویس

مغزول بکار آید **در** مغزول کردن و بی آن است بکنند
 ز کار فرنگی در آب پنخ حل کرده یکشب بگذارند و باید آب
 آن بریزند و باز بر هم زنند و آب پنخ داخل کرده پس بر سر آن عمل
 کنند و بعد از آن با آب باران بشوید و عوارض را گوید که مقدار
 آب آن سه تاره کنند تا علم آن بر گردد و طعمش مانند خاک شود
 بعد از آن ساقه مثل غنبر داخل مرهمها کرده چون خشک دارد
 کنند ریش خشک کند بزردی **در** چون سینه ان گرفته تصفیه کنند
 ریش حلق و در دماغ نافع باشد و چون با انگه و سرکه و عسل بر سر
 طلا کنند و در دماغ را تحلیل دهد و با عسل بر کزند کی جانور آن گذارد
 دفع بخشد و داخل مرهم کرده زخم قویب و مفید و نافع بود
 و بر سر عسل طلا کردن سود دهد **در** چون بوزند و بگویند و بر
 سوختن آتش طلا کنند سود دارد و مغز استخوان و بی چون بکنند
 و داخل مرهم کنند زخم از زخم بزد و چون با پیوسته مرهم زخم نان
 ندارند ناخن افتاده به پیرم آورد و کزیدن جانور آن را نافع
 باشد و در دماغ آن خاصیت بسیار دارد و بهترین روغن است

والله طون جراح گوید که بهتر است از زیتون نارسیده گیرند و بر
 قدر که تر شود و منقشش بیشتر است و در مرامم نموده زخم را بپوشانند
 بسیار و درم نباشد و ناصیه به نافع بود زخم حلیه و بستان و زخم
 قصب که ریشتر شد با نافع بود و زخمی که بجز زخم آب از زخم
 با نافع باشد و گزند که قیام حیوانات به سود بخشد و در ساق
 ساز و بعد از آن روغن بستان بعد از روغن جلعوز بهر زخم
 و زخم سر مار زده به بغایت نافع است سیاه به خوانند بشیر
 چوبه خوانند چون خوانند چوبه به بکشند صابون گیرند و بخار بپزند
 نشسته و چوبه به در آن ریزند و بجوشانند که شکر ملود و در آن مرغی
 سازند که زخم خار و دوشمشیر و خنجر و سایر مرها به سود دهد و زخم شک
 و آبله و زک به سود بخشد و ناصیه را بغایت نافع باشد **در زخم**
 سام اینهم بهتر آن بود که در بستانها بود چون شکافند و بر زخم
 عقرب زده گذارند فی الحال در بر طرف ساز و در روغن ان
 فتن را نافع باشد **کنار است** چون بگویند و بپزند و بر
 در محاسی صلب کنند زخم کن **چون** بپزند و بر خنجر و بر ملا کنند

تخلیل دهد و ثانیاً قلع کنند و در و مفاصل را نافع باشد
 و با انجیر و مغز جو کوفته بر زخم سوم گذارند و فغ مغزت بسیم کنند
 خضر کاسک و بوانه و افغیر و زنبور و ریتلا و بوج و روغن ان
 مویر بکشد بر دیانند و او را م سیر و سه نافع است و نافع **در زخم**
ملک طوفان جراح گوید که خاکستر دی چون با پیس مرغ مرهم شود
 شقاق پا و دست به که از سر ما باشد قطع دهد و بر بقی و کلف طلا
 کنند سود بخشد و دست هم زخم جانوران را نافع و در شقاق مفید
 سود دارد خاصه نواصیر و بواسیر و پرم بدن مفید خواهد
 و غیر اطفال را سود دهد **در زخم** سوختن ان این است که
 یک پنبه سرخ بر سب آتش کنند و بپند سرعان زنده سر
 در آن اندازند و آتش زیر آن افروزند تا سوخته شود و مانند خاک
 و باید که در تابستان بود بعد از طلوع شری پاییز چون آفتاب
 در اسپه باشد **چون** برک سبز آن در ساق شک کنند
 بوزند و بر درمهای صلب ضار کنند تخلیل دهد و اگر سرک اوین
 سرکاید و ورق تا سوخته آن بر فتن اطفال با سر سبانه و باغ

عربا و اشک چکانند و طلا کنند نافع بود در مرهم کنند در پنهانی باید
 فلک گرداند **سپاه** رو خان نوز و ریکوید چون مغول کرد
 مثل س و انج و داخل مرهم کنند کشت تازه بر و باغ و بارش
 تعجب بر زخم آتش سوخته و آب گرم و روغن جو سبیده طلا کنند
 سودا دارد و زخم تازه را خشک کند کردن سود بخشد و در مرهم کپل
 و سیر نیه کند به گرداند **کپل** پوست بار است اگر بوز
 و داخل مرهم کنند زخم گوشه لب را نیکو بود خشک سازد و در
 بنشاند و ضربان زخم به باز دارد **ورق** درخت آن
 مورس سپاه کند و چون ورق آن بکشد و سیره آن بکشد و بکشد
 تا غلیظ شود و جهت شکسته عوض مکنز باشد و سیره ویرانی آب است
 و قدر صانع عربا داخل کند قایم مقام زفت رو میر باشد و کپ
 که زخم آنک باشد آب آن در چشم چکانند محافظت کند **سپاه**
 تجذ است چون گرم کرده بر موضع بینند که از اثر حر به سپاه نوز
 یا خون در آن مرده دفع آن کند جهت شقاق کف دست و پاچون
 با پیه طلا کنند دفع کند و در صلب نرم سازد و سیر نیه را

منه و گردن سودا دارد و اگر سوزند و بر سبب رخی طلا کنند
 دفع علی من اند و روغن شمشیر و ضمیر افند **سپاه** رو خان
 غار است هر چند کند تر شود و تر است و منع سم افنی و زخم
 کند و کند که بدل رسد و اگر شمره زخم زده باشد که بوز
 ایدار و هم آن باشد که بدل کار کرد شود و سوزان از بیج یا از کرد
 بپزند و درخت کاد بار ز و چوبه در آن کنند اما ز و چوبه خوب
 در آن روغن خوب دفع کنند و در سوزان بار بپزند و بخورد **سپاه**
 که میر باشد اگر بر زخم جانوران نافع بود و درم حار و شقاق
 اغفار را خاصه کف دست و با نافع باشد و تازه بر شقاق مفید
 نهند سوختند و زخم مکن و سینه زده کند **سپاه** چون پوست
 آن بر زخم بینند و در پستان زخم از سر تا محفوظ دارد
سپاه چون آب آن بپوشاند و با پیه مرغ فانی مرهم ساخته بالک
 نوز یا نوزول و شقاق غلبه شقاق دست و پا به نافع باشد
 و زخم گوشه لب از سبب آنک و آید نه مانده باشد خاصه که کشت
 خشک سازد و جراحت پشت دفع نافع است و زخم خشک سازد

در زخم کمر چون بر او رام صاب طلا کنند نرم کند و تحلیل دهد و زخم
 چنان بشمارد تا نافع باشد **در زخم کمر** چون روغن ان برنا صور مالند سو
 زخم کمر به گوشت چون بکزد و بر مرغ کرم طلا کنند
 و آب کشید بر هر آن زخم طلا کنند با قدری شب یا نه و این
در زخم کمر مرهم که بکزدن کمر به بگو بود موم سفید
 زرد و جوید از دجوه به کوفته و پنجه بروغن زیت حل بس خسته بر زخم
 گذارد و نافع بود و اگر بسیار دواشته باشد لعاب بیدانه و لعاب
 قه در بر لعاب خطره و کنان کوفته بروغن کاه و بیزند و طلا نمایند نافع کا
 و دیگر که در دهنش اند و حرارت سه ساکن کند موم زرد
 و روغن گل سرخ و سفید با فوری خوب همه به بستور مرهم ساخته گذارد
 و اگر به همچنان عافیه بر شقاق گفت و با نفع شود و در
 و اگر همچنان در دیگر کنند و بر آن شر که آمده و در شر که کوفته و اگر
 افروخته تا چون خاکستر شود با پیر مرغ نرم سائیده با سرکه بر شقاق
 لاف است و با و میان انگشتان طلا کنند نافع است
 اگر در خانه باشد صاحبان آنجا از ناخن طاعون دو باد و بر آن

این است که
 در زخم کمر
 مرهم که بکزدن
 کمر به بگو بود
 موم سفید
 زرد و جوید
 از دجوه به
 کوفته و پنجه
 بروغن زیت
 حل بس خسته
 بر زخم
 گذارد و نافع
 بود و اگر
 بسیار دواشته
 باشد لعاب
 بیدانه و لعاب
 قه در بر
 لعاب خطره و
 کنان کوفته
 بروغن کاه و
 بیزند و طلا
 نمایند نافع
 کا و دیگر که
 در دهنش
 اند و حرارت
 سه ساکن کند
 موم زرد و
 روغن گل سرخ
 و سفید با
 فوری خوب
 همه به بستور
 مرهم ساخته
 گذارد و اگر
 به همچنان
 عافیه بر
 شقاق گفت و
 با نفع شود و
 در و اگر
 همچنان در
 دیگر کنند و
 بر آن شر که
 آمده و در شر
 که کوفته و
 اگر افروخته
 تا چون خاکستر
 شود با پیر مرغ
 نرم سائیده
 با سرکه بر
 شقاق لاف
 است و با و
 میان انگشتان
 طلا کنند
 نافع است
 اگر در خانه
 باشد صاحبان
 آنجا از ناخن
 طاعون دو باد
 و بر آن

در زخم کمر مفضل کرده و بر عیانت خشک بندد و
 و در مرهم کردن بسیار نافع و بد خامه و زخم انگشت و زخم گوشه لب
 و غضب و خفیه و ناف و پستان و تمام جراحات به نافع بود
 شود و گوشت چون بسوزند و خاکستر آن بر سر کمر کنند با نفع است
 و در مایل به بکزدن و محصل دهه م بود **در زخم کمر** موی مراد میرا
 بسوزند و خاکسترش را بر هر زخمی طلا کنند سو و در داخل مرهم کند
 و بشمارد از طرف ناید و خشک سازد **در زخم کمر** در میان کف دست روید
 چون با پوست جوهر تر بکوبند و بکشتن شغال روی سوخته بآن داخل
 کرده و محصل روغن در شیشه در زیر سر کین آب کنند بعد پرن و
 ریش را خضاب نیکو بود و تا ماه نگاه دارد و بر سر کجا مالند موی
 بسیار بر آرد و شقاق را بر کمر شک و یوانه و سبیل مالند
 شود و **در زخم کمر** در منتر کبیت چون بسوزند و بر جراحات کرم
 انشانند نافع و بد خامه جذام را کله را و بار دغن با و ام بر جاب که موش
 را بجهت باشد با نفع موی بر آورد و نیکو تر از پاز عفشلی باشد **در زخم کمر**
در زخم کمر چون داخل مرهم کنند زخم که زده را خاصه انگشت را بپزد و در

این است که
 در زخم کمر
 مرهم که بکزدن
 کمر به بگو بود
 موم سفید
 زرد و جوید
 از دجوه به
 کوفته و پنجه
 بروغن زیت
 حل بس خسته
 بر زخم
 گذارد و نافع
 بود و اگر
 بسیار دواشته
 باشد لعاب
 بیدانه و لعاب
 قه در بر
 لعاب خطره و
 کنان کوفته
 بروغن کاه و
 بیزند و طلا
 نمایند نافع
 کا و دیگر که
 در دهنش
 اند و حرارت
 سه ساکن کند
 موم زرد و
 روغن گل سرخ
 و سفید با
 فوری خوب
 همه به بستور
 مرهم ساخته
 گذارد و اگر
 به همچنان
 عافیه بر
 شقاق گفت و
 با نفع شود و
 در و اگر
 همچنان در
 دیگر کنند و
 بر آن شر که
 آمده و در شر
 که کوفته و
 اگر افروخته
 تا چون خاکستر
 شود با پیر مرغ
 نرم سائیده
 با سرکه بر
 شقاق لاف
 است و با و
 میان انگشتان
 طلا کنند
 نافع است
 اگر در خانه
 باشد صاحبان
 آنجا از ناخن
 طاعون دو باد
 و بر آن

و او را هم به الفج و دگر بزدان باند سود و هر دو کوهان با هم بکنند
 و بر زانو نهند و بر سر بر طرف سازد و بچرخد مرکب دن و دل با کین
 لبر تر و اصل قنات الحل در هم کوفته هوانای کویک ساخته بر سر دهن
 و بچرخد نند سر کشاید **در** ریشهای بدنه شود و به خشک سازد و در زخم
 لکون زخمها را بکوبد و خاصه زخم الک در زخم خفیه و غیره باید که مغز
 و طریقی و غش آن این است که بکوبد و در بر مرانش سوخته کد ارد و
 در غیر کندم گیرند و در زخم مرانش سوخته کنند چون بچرخد شود و از هم باز
 کنند و در بچرخد شده باشد **در** برون برود و محال کنند
 کند و برود و هلو کنند باغ بود و در مرهم کردن بکوبد زخم
در چون بوزند بپایند و بر سوختگی انش را با غیره با آب کشند
 یا سفید کرم غلط کنند باغ باشد و در مرهم کردن خون زخم باز
 دارد **در** بپای بپسرا گویند چون بوزند ریشهای بدنه با
 صلاح او در طریقی و غش این است که بپسرا بپسرا و خشک کنند
 و در دیکت نهند و بر انش گذارند تا بوزد پس بکوبد و بر زخم افشاید
 گوشت زیاده بخورد و بر غش که ضرب خورده باشد هلو کنند و

منفذ

در انشرا که گویند چون زخم و بر آب گذارند با پخته
 و عنقران در طرف مبین کنند و سر زرد آفتاب نهند
 هلو کنند بر چرخد و از دسته بپسرا بپسرا و دوبار هلو کنند
 و زایل کند و چون با پیه شیر بر کلفت هلو کنند کف میرد و پیه و
 داخل مرهم کند زخم را بکوبد و زخمهای بدنه مثل کون در می پشت
در ابرو حال بپسرا گویند که خار پشت که گویند چون ادم
 بپسرا بپسرا چون او را بپسرا بپسرا بپسرا بپسرا بپسرا
 کشند پس که نفوس حق الناد و در پشت و در اعصاب
 بنایت باغ باشد و در اعصاب بپسرا و در عاده بپسرا باغ باشد
 و بپسرا کلفت و برص و ادم و در بپسرا بپسرا بپسرا باغ
در چون و بر آب بکوبد و خشک کنند با سر کین کیوتر هلو کنند
 برونی که پوست ان محکم باشد مانند سپرد کردن و دست و انگشتان
 و غیره از زیر کند بچرخد گذارند زخم مرکب پید و بر و چرخد و بر گویند
 گذارند بکوبد از مدهی استخوان به بر کاند و بر من دارد **در**
در چون جوش دمان به هفت هلو کنند باغ بود و چون با کرم خاویز

از منی برود و محارک را طاعت کند تا نافع باشد و دندان خشک و نافع باشد
 چون بگویند و بر موضع که خون از وی روان بود بپاشند
 خون با آب پیستند **او** سه سوسن خردند سفید و سفید
 در هر دو میان آن نازد باشد و پنج آن پیشت نازد و رقیق آن چون
 زمار کب که بولش بسیار آید یا آنکه با کوفت بسیار باشد یا در
 گرد و در موضع کردن در زخم به بر سرف سازد و پنج و یک
 چون بسیارید و بر گردن کی زنجور و عقرب و شام جانوران
 طاعت کند نافع باشد و علی می چون خشک کنند بر زخم خام
 لذاره بچرب سازد و در فعل بهتر از علی خطی **او** گوشت الاغ
 گوشت چون محلول گوشت با آب لسان الحمل برود و خمیر و اگر که سرش
 باشد مالند نافع باشد **او** جمیع زخمهایی که خون از میروان
 باشد بپاشند خون به نگاه دارد داخل مرهم نمودن زخم را یکبار
 و بر شقاق و قلیب ایشان و خمیر و بر زخم ناصور شده باشد
 در طبوت دانسته باشد بپاشند نافع بود و خاخر زخم کف دست
 و زخم اندرون شکم و پوست شکم و تیرنگ **او** بر ابرو و جمع اود

از مراد برود و در مطلق و در دمل و قنار بر نافع بود و بار و غن کهنه بر زخم
 سوخته خوار از آتش با غیره مالند و جع ساکن شود **او** کل سر
 گوشت برود و دندان طلا کردن ساکن گرداند و در دسپرسه بر طلا
 کردن ساکن سازد و بپسین او جاع او هم باشد **او** چون نرم
 گردد بار و غن کهنه بر بپسیند و بر سوختگی آتش طاعت کند نافع باشد
او طایان یا سمین بر بر اکوبند چون با سر که بر کلفت بر سر طلا
 کنند نافع باشد **او** عاقر قرحا چون با سر که بر بزند و خمیر کنند
 بر دندان و ساکن سازد **او** چون بر گردن کی جانوران
 طاعت کند نافع و بر ریشمار طاعت کند نافع است **او** نازد
 است چون بر سوختگی آتش طاعت کند و کهنه و در حنانه ان خشک
 و خشک کنند و باشد **او** بهترین آن منی باشد چون بپاشد و بر زخم
 ناصور افشاند و در **او** آن که در زخم کهنه و در زخم آتش کنند
 هفت نوبت پس از آن بر پستک سماق صلا کرده بر زخم بپاشند
 یا داخل مرهم کنند زخم قنیه و پستان و آنکه در شکم
 نافع بود **او** چون بپاشد و داخل کهنه کند بر طلا کنند و در

و بر بر سر طلا کنند ایل کنند **در** **کند** **چون** **ن** **یک** **میت** **بر** **م** **چون**
 نشسته و تیر بر او دم مار طلا کنند نان بود با سینه ای در خنک
 انش طلا کنند و خوش در بر و زخم طلا کنند در دست نه شک
 مرید بگویند و بر سر نان فک کنند نان شیر کنند و سر غ
در **چون** **در** **مها** **حق** **در** **م** **با** **اسفل** **انگور** **غره** **کنند** **و** **یک**
 بر طشت کنند و چوب بگویند و با آغ وجود آرد با طلا نیز در بر و در میان
 شکل بد و دست در دست می گویند و چندان اسپیداج و ایل
 سرخ کوبد بر سینه طلا کنند و شیر کنند **چون** **در** **خون**
 ان بر ده مفاصل اند و تیر بر دم و بر طلا کنند نان با سینه **در**
 غار معبد است چنان آب آن سه و اقل حنا کوه و در حمام
 مالند و دفع حک و جرب کنند **در** **غار** **در** **جرب** **عظیم** **چون** **در**
 یا حب میر یا لوب بر بهق طلا کنند نافع باشد و در وقت وی
 چرخ بگویند و بر گز که زخم طلا کنند سود و **در** **کند**
 غار موشه کومند چون آب کافد و بر نالسل نهند قطع آن کنند
در **ب** **کومند** **چون** **آب** **میر** **کومند** **یا** **عقرب** **کند**

و بر بر سر ف شده و چمن با یک چمن غره کنند شق باغ
 باشد و چمن بر بد طلا کنند و کز که کربا و دفع کنند و کم
 مرچین با سینه که بگویند و بر بهق در بر سر طلا کنند نافع باشد **در**
 کز که کربا و چمن با سینه که بگویند و کز که کربا و چمن بود و چمن در
 زار و غار طلا کنند و در بر سر طلا کنند **در** **کومند** **چون** **آب** **میر** **کومند** **یا** **عقرب** **کند**
 و کز که کربا و چمن با سینه که بگویند و کز که کربا و چمن بود و چمن در
 نافع بود **در** **سپید** **بر** **در** **مها** **حق** **در** **م** **با** **اسفل** **انگور** **غره** **کنند** **و** **یک**
در **چون** **در** **مها** **حق** **در** **م** **با** **اسفل** **انگور** **غره** **کنند** **و** **یک**
 بود و سینه که کز که کربا و چمن با سینه که بگویند و کز که کربا و چمن بود و چمن در
 نافع کشته تیند و چمن بر دم سپید زیند و چمن در دم ناید **در**
 اگر آب خولان می بوزند و خاکستر آن بر خم باشد خاکست **در**
 قرح کدو با سرخ و چمن آن جهت آب و زخم نافع است و چمن با سرخ
 ریت و اخگر می کشند و زنا بیهوش با سینه نافع است و بر
 شفا و کف است و انگشت و با سینه با طلا کند با موه از سکن
 و عفن ماز و با نافع چمن با سینه که کز که کربا و چمن بود و چمن در
 آب کومند با سینه که کز که کربا و چمن بود و چمن در

و درم خنجره و زکرم بر اندام را به گرم کعبه باشد که در دست
منع و گرم کند و در زخم اگر عسل کشند یا داخل موم پند خون از در
و در دهنش انداخته صاحب زخم را خواب آورده خاصه پنبه باشد نیز در
لشنته **ک** عودس در پرده گویند چون بجنبه در پشت زمار
زخم در کند از آنکه پوست گرفته باشد فرمالین کشاید و بر او سه م عسل
آوردن درم باشد و شیرین ان را گرفته در افتاب سوزان تا عسل بر آن
آن را گاه حاجت شود بگوید و در خمر هم کرده و در زخم باز دارد
و گردیدن جالور آن را نافع باشد و بارب اشک اگر بر در
عسل که در تخم برود و صمغ شکر کشند درم و در آن را بچینه کشند
بشیر از کین کش گویند پوست پخت دی قناری و مسکات
از آنکه بید و در ریشهای بدست پاک سازد چون تر بود است
پنج درم بکشد و در افتاب خشک سازند و بوزن دو برنا صورتیم تا
لشنته تان برویاند و صمغ در کند بر اسیر نافع بود و بهن و برص را
عسل کردن سود دارد **د** پیاز پی که گویند چمن بر جگر و جرب
مانند با ماست نافع بود و در ملها و صمغ زخمهای تازه و در عین و در کشند

درموشی که قلع کشند مثل است و بار برون آوردن حدقه لعل
آن که در فته با لعل دانه به و لعل اسفند و در عین و درم و درم
لمه اند و دفع در و کشند **ه** لعل آن و کرم آن جمیع زخمها را
بهر وجه بچینه کردن زخمها بنایت میخند باشد **و** پنبه می نافع
بر جمیع زخمها را که از آنکه باشد و نامور و درم غیر اشک سه م نافع است
و شک دارد و باشد بر جای که خوانی روان باشد و پنج دندان بر آن کشند
درم لان و حق را نافع باشد و زخمهای صلب را نرم سازد و جگر
از آن پاورد و جگر شد و خشک کند **ز** نافع بود و جگر
زخمها و ریشهای عین خون به بند و صمغ ریشهای بد کشند و در ریشها
و که از سر اشتاق شده باشد بر طرف ساند و زخمهای بدست
با صلاح آورد و صمغ عسل بر و چسب ملا کنند که دارد و اگر
خواهند بر کشند که کشند طریقی است و در سر که اندازند
تا حل شود سه شبانه و ز پس خشک کرده چون داخل زخمها کشند
لشنته مرده بجز و در مصلح آن در غر زیت باشد یا در غر کثیر
شکسته که سفند را چون گرم برون آورند و بر موضع درم بندد و دفع

و گویند چون بگویند و بره و زخمها طلا کنند نافع بود و خشک کنند
 و چون بر درمها طلا کنند تخمید ورم کنند و چون با شیر زنان
 در مژه بود بر موضع طلا کنند و در دهان باشد نافع و در گوش
 و چون بر درم خفیه طلا کنند و نار فاسی و نیز سوزش و با آرد با
 بر خنار زیر طلا کنند نافع بود و اگر با سرکه و سفیداج و روغن گل
 بر او را م حات طلا کنند نافع بود و بر زخم جانوران طلا کنند
 زخم کنند زیره که گویند چمن بگویند و با نیک پر کنند اشک را که
 از سر اطفال بر منز آید و با نیک نافع باشد و چون با شراب
 پاست منند و دفع مفرق جانوران زهر و دیگر کنند و اگر با عسل
 بر درم خفیه طلا کنند سود دهد و جمیع درمها را تحلیل دهد و نرم کند
 چون بر درمهای گرم طلا کنند قطع ورم کند و بواسیر را
 نیز قطع کند و اگر داخل بر مسموم کرده زخم را از زخم خشک کنند
 لادن چون با بیه خشک بر درم مقعد گذارند و در دپ کن کنند
 و چمن یا روغن گل حل کرده بر درم ملغمه مالند و در ممر تحلیل برود
 داخل مرم کرده ریشها که بهین شده و صدید یا لای خشک گرداند و زخم
 دگر

و خفیه و سینه و پستان و مقعد و غیره از سوسه رسیده باشد
 نافع باشد و خشک دارد و باشد مثل مارو **لیا** چون با شیر زن
 و بر درمی نهند و دیگر بچشم شود و دیگر در بچشم کند
 و بر خنار زیر طلا کنند دفع کند و درمها را گرم سازد و در سوزش
 دفع دهد و کند یکسک دیوانه را سود دهد و بر سر زنها و در دفع سپهر
لیا کا و زبان را گویند چون بچشم اند و غرغره کنند
 قلاع را و جوشش دهان را و درم زبان را نافع باشد
 با درام شیرین است چون بگویند و بر گردن آبک و بواسه طلا کنند
 نافع باشد چون حدقه را بر من دارند و روغن بالام و گرم کرد و بر چینه
 نافع است و طاف و جرب و مفید است بچشمه شقاق سرما که بر صورت زده
 باشد و در هم صورت را نیز نافع باشد **لیا** بالام تلخ که گویند
 چمن بوزند و بر سر کچا شده مانند پاک سازد و موی بر و باند
 مردارید ناسفته باشد هر چند بزرگ تر باشد بهتر چون نرم پائیده بر
 پشه های صدید آورنده باشد نافع بود و در شحم و همه زخم
 خشک سازد و خاتم زخم قصب و خفیه و ناف چه از سوسه رسیده یا غیر
 نافع باشد

مرهم کنگر زخم قصب در پیش خیره پستان رانافع باشد و زخم
آبله و انگشت رانافع باشد هم منع آن و سم و من آن هیچ ریشها
را که بر اعضای لطیف افتاده باشد خشک سازد
در و اعصار اصلا کردن نافع باشد و اگر خواسته شود که بر آن زخم
در وی فرو برشیر خشک دانه و روغن بادام شیرین بچند آما یا بوی
وتب صفراوی بنهد و اگر تب باشد با بقل الحما و ماه و اسفناج
و جو کوفته بزنند و اگر خواسته شود که بر بند و بخوان با پوست بزنند و آب
و آب از وی بزنند بعد از آن با ورق طماض سبب بزنند و آب سرکه
و آب نار دانه و زیت اضافه کنند و بچند حرارت ساکن بزد
و سگم بپزند و چون تابش خواهند زیت کنند روغن بادام کنند و وی
نافع بود خاص چون تابش بود و آب موی اگر کوفته آنرا اصلا کنند و غرض
گوشت با قوه دهد و وی ملازم را بیکو بود و بار روغن بادام بچند روغن
پناه و مصالح آن سبب خشک سازد و بدل آن با فلهای مغزی
بهر نشین است که بر خنای مایل بود و چشم بر زهر بود و بیاستخ
باشد محکم باج بود و مع غشوت کند تا بجای که دست دارد و اگر

در دمان کینه بوی و بان را شکر کنند و در دمان بوی رانافع باشد
و اگر با اسفناج یا بر سر با عصاره سداب حقه است و جوی براند
و بچند بزنند و اگر کوفته را با سداب که بزرگ و دانه و غیره
پاشانند سرکه بزنند و عصاره سداب در و بپزند و اسفناج
عصاره نافع باشد و چمن با شراب زیت میوه کنند و بدان
را محکم گردانند و بر ریشهای سرافشانند مفید بود چمن با انون
بپزند و با قیاس پامیزند و هم که از کفش ایر و درم آن نافع باشد
و اگر با لادن و شراب در روغن مورد و بر موی مالند از تساقط میوه
در شیر چشم و تاریکی و غشوت از ایل کند و اگر با زیت برشند
در انگشت ابرام پای راست مالند قوه مجامعت تمام بدد مادا
نه بر ابرام باشد و چون با سرکه بیکو سخی کنند تا مانند مرهم شود
مالند و در سر و صد غشوت که سبب آن را اندانند زایل کند و چون با
شراب پاشانند که زدن کی عرق و استرخای معده رانافع بود و در
اب رزد بود و اگر زن نیمه درم باز رده تخم مرغ نیمه برشت یا شامه مرغ
رفتن با فراط کند و اگر بر کلف طلا کنند و بدان اومان کنند زایل

و اگر با پنج حل کرده بر سوط طلا کنند و بان مادت نمایند زایل
 و خشک گرداند و چون با سرکه دروغن حل در عطران حل کرده بجزیره
 طلا کنند خشک گرداند و با سرکه دروغن حل کنند و بر هر
 ریش شده و حکم دیگر آن طلا کنند خود **در** چون با سرکه
 بر سوط طلا کنند تا نفع بود و در دهن را ضا و گردان بکشد
در نشسته گویند چون با عطران بکشد و بی
 با آب نان بود و چنانچه با سرکه ان آب فو در سنج با آب ام
 کنند سرکه در سنج است و چنان و فیه شش نان بود **در**
 ان سلیقه بود که شاید و محمل بود و در کین منافع و لغو و نافع
 و سفیدی که در سیم بود و نزول آب در بود و سرکه که نافع باشد
در بسیار پی می خوانند شریف گویند از قول تبار که مور
 بزرگ در کوهستان بود چون سخی کنند در برص طوطی کنند
 بعد از آنکه تشنه کرده باشند زهر می کنند و چون حد خود را ندانند
 و در و بخور دم و غن بقیق اندازند و غرق کنند و در سینه را بکشند
 و بعد از آن بر قصبه مالند لغو تمام آورد و اعصاب قصبه قوی و

و چون آب سخی کنند و در شیب بعل طلا کنند بعد از آنکه موی بر
 باشند دیگر موی نرود و اگر از یک دفعه نشو مکرر مالند **در** بسیار
 استخوان خرا گویند چون بوزن ریش سه بار با نافع باشد و اگر بر ریش
 مشول سخی کنند و پیل بر نه چشم کنند موی بر و باید و در چشم
 در چشم را بغایت نافع بود و اگر با سبیل الطوطی کنند بکثر بود و در ریش
در بسیار پی می خوانند و چون سخی کنند و در بینی و منده خون باز
در سخی در چشم گویند و برص بود شریف گویند چون بکشد و همچنان
 با خون در و یک اندازند و با روغن بنزد تا ممتز شود و چهره در مسکه که در سر
 بود و بسیار پی می خوانند و در آب گویند چون بر قصبه انداخته
 بزرگ گرداند و برل پی دی مستقر است که خوب است **در**
 بزرگ کچنه سر و زهر می گویند و بزرگ ان بنویسد در زهرم گرداند و سخی
 در زهر می گویند **در** ورق بر شیب نان بود و در زهر
 سخی از خود نیم وزن سخی که بود **در** بسیار پی می خوانند
 خوانند و چنانچه خشک کنند و بر موی سیاه افشاند سفید کنند
در بهترین آن سخی است در خواص است اگر در دهان کزنده

درم سوزش که زخم شکفته افتد بوی کثیر ای سفید ۳
 درم غوره ۱ درم زعفران ۲ درم سبزه ۲ درم سبزه ۲ درم سبزه ۲
 ۳ اجزاء را کوفته چغندر بر سر هم سازد **درم سوزش** بکبر و زنجیر
 خب کوبیده شب یا نیر میباید و آنج عدس برشته موم سفید روغن
 زیت کشته یا روغن کنجد یا روغن لبان و کند را اجزاء کوفته چغندر
 مرهم سازند و چغندر از آتش فرو گیرند و روغن زعفران و انبه در آن
 نشاند و چغندر و سبزه با آن بالند و بر جسم زنند تا سر شود **درم سوزش**
درم سوزش بکبر و زنجیر عدس برشته ۲ درم غوره ۳ درم صابون صبر ۳ کند
 ۳ درم صابون ۱ درم مرور سنگ برشته ۲ درم سبزه ۲ درم سبزه ۲ درم سبزه ۲
 اجزاء را کوفته چغندر بر سر هم سازند اگر روغن زیت کور دست نبرد روغن
 کنجد هم خوب است و ضمیر میگوید بسیار خوب است **درم سوزش**
 بچغندر زخم پیکان بکند سفید اب ۳ درم مرور سنگ ۳ درم غوره ۳
 کافور کثیر از هر یک ۲ درم سفید تخم مرغ ۲ درم سبزه ۲ درم سبزه ۲
 بقدر کفاف اجزاء را کوبیده چغندر بر سر هم سازند و اگر روغن زیت
 زعفران و انبه است زخم خجور و کار و دکل و دهان است
 انبه

درم سوزش آرد برنج و سفید خشک تر بندری کل خشکی شرب
 مقوم زرد الو مقوم شفا لو آرد و سریش مات کادیکه و اجزاء
 بعد اجزاء کوبیده و داخل است بچغندر بر سر هم زنند تا مزاج هم شوند
 انبه و طلا کنند **درم سوزش** آرد با قلا آرد جو آرد عدس آرد و انبه
 گوشت را لعاب چغندر سر کین کبوتر لعاب کتان و سنگ انور اجزاء
 کوفته با لعابها و سیر کافور چغندر سازند و نیم گرم استند کنند **درم سوزش**
 پیاز کسر پیاز و بنفشه آرد جو آرد و سفید زعفران چغندر کافور چغندر
 کشته با روغن کحل که کدازند **درم سوزش**
 روغن زیت ۱۰ درم موم سفید ۳ درم صابون ۱ درم مرور سنگ ۱ درم
 کافور مقبوری ۱ درم بستور مرهم سازند **درم سوزش** روغن زیت موم سفید
 سفید اب مغول بستور مرهم سازند بچغندر زخمهای دمل بسیار نافع است
درم سوزش کافور خوب ۳ کثیر ۲ اندک ۲ روغن زیت ۲
 موم سفید ۵ اجزاء را کوفته چغندر بر سر هم سازند **درم سوزش**
درم سوزش موم سفید روغن زیت در هم که احمر و از آتش فرو گیرند
 و لاجور و سبزه را داخل آن نموده بالند با دست و نیم گرم که در روغن

سفیده تخم مرغ زرد چوبه هر سه سازند و بکار برند
 موم سفید ۳ در عصاره انجیر اللیس ۲ ما میران چینی ۱ اسکناس ۱
 عدس سیراب لعل در کوفته بچشمه برستود هر سه سازند
 تو قیاسی سه طین محشوم کل سرخ کل سرخ کل سرخ موم سفید بقا
 موم سازند **بهره** دما میل بکند کل خطمی حله کرد و بخورد
 بچ پیا ز سپر لعل و کوفته نرم با شیر کافور بکند و بکند
 دانه خنثی و برکت آن و اسفک انکور و کرم مضفر و مقرر دانه انجیر
 و مقرر کوبانور و غنچه کافور لعل آن کل خطمی یا سادون لعل و کوفته
 نرم با شیر کافور بکند نرم بر دهن از لزند **بهره** زرد شک و آلود غنچه
 و برکت جقدر و لاش کل خطمی یا زرد شک لعل و کوفته حوب و بالند که غنچه
 کل سرخ بکند از لزند و بر لاش بکند **بهره** کند م کوفته لاش پیا ز سرخ
 و آلود شک پیدل و آلود با قلا روغن زیت بیزند و بکند **بهره**
 پنج نی و زرد و با قلا و خنثی و تخم خربزه و مرو و کند م لاش عروس بر
 رخ سرین لعل و کوفته بکند زرد کوفته و بچشمه بار و غنچه کافور بکند
 اکلیل الملک کل خطمی یا زرد شک لعل و کوفته حوب و بالند که غنچه

دانش در بند و با قلا می خوری و آلود برنج تو دوری کوفته بچشمه لعل و کوفته
 کل کوفته و آلود با قلا بکند بکند بالند که روغن کل بیزند و بکند
 کرد و جو اشوت بکند زهره کافور ما میران حله زرد بکند
 سر و شکری با پ خنثی بیزند و بکند **بهره** پوست خنثی سن با بون
 اکلیل الملک خطمی یا زرد شک لعل و کوفته حوب و بالند که غنچه
 کرد و بخورد و بر لاش کل خطمی یا زرد شک و آلود غنچه
 هم صرک ده کد لزند **بهره** در زخم توان و لعل بکند پاره چوب
 زرد شک و نرم کنند و در آب و لعل آن کرده در و یک سنگین بکند
 سر صاف کرده باز بکند متد با بغمه کاید انگاه بداند و اگر کل کز
 یا برکت کز را بطریق کل که کلاب می کشند بکند و بر بند ناف است
 موم هر که در زخم ۴ بکند و خواب لعل و کوفته بکند
 زیت الحاق ده عصاره موم سفید ۲ کد ر سانه ۴ ر شمره ۳
 همه کوفته بچشمه بدستور موم سازند و روغن تخم مرغ داخل کرده
 لند **بهره** موم دیگر که در زخم را بکند بکند روغن کل
 موم سفید ۳ مروارید شک ۲ طین محشوم ۲ جد و لخطمی یا زرد شک

زهره آدم و دین سفید است اما میران چیز ای که کوفته چینه بدستور مر
 سازند **مرهم صفای** که زخم کار و دگر و غیره را سود بخشند
 بپزد و روغن زیتون مرهم سفید کند رسائیده رفته بپزد و بر سره سائیده
 بقاعده مرهم سازند و بکار برند **مرهم دیگر** روغن زیتون
 مرهم سفید ۲ سفید لب از زیر دم الاخوین از تر و دست صبر و
 مرهم کند بر سره کوفته چینه مرهم سازند بکار برند و بنشینند
نوعی روغن کوبیده شده را بجال مخلوط و بپزد و روغن دانه خرمایی
 تازه رز و جوهر بر آن شل کند و چیزهای دیگر مثل بکرن رز و خند و کدو
 و بک جعفر و کشتیز تازه در رفته بپزد و مرهم صل که کند ازند **طی**
 روغن موم یا که زخم حرمه را بپزد و بر سره رسوده و بپزد و موم یا که
 روغن زیت کشته چینه شقال فازه را بپزد و روغن خطای ۱۱ مرهم
 علامه نموده و در وقت حاجت بکار برد **مرهم که زهره**
 از زخم بپزد و روغن زیت کشته ۱۰ موم سفید ۳ اما میران چینه ۱۱ طین
 محموم از فازه را بپزد و روغن خطای ۱۱ از بپزد و کوفته چینه بدستور
 مرهم سازند بسیار نافع و مجرب است و در زخم و بنشیند
 نوز

مرهم که زهره از بپزد و زخم بپزد و کوفته چینه بدستور مر
 موم سفید و طین محموم و جد و روغن خطای ۱۱ از بپزد و کوفته چینه بدستور مر
 و آب بپزد و موم سفید ۲ سفید لب از زیر دم الاخوین از تر و دست صبر و
 سازند **مرهم دیگر** که جراحات را از زخم با صلاح از بپزد
 روغن زیت کشته روغن کرم مرهم اما میران چینی فازه مرهم صابون
 کثیرا و در وقت فقره موم سفید کند رفته بپزد و روغن خطای ۱۱ بقاعده
 مرهم سازند **مرهم سفید** روغن زیت کشته چینه مرهم
 نیده شیر بپزد و بار روغن بپزد تا همان روغن باقی ماند پس از
 لیس موم یا که روغن موم یا که صابون خطی و فازه و طین محموم
 و عاقر قریه و کثیرا و جد و روغن خطای ۱۱ از بپزد و کوفته چینه بدستور مر
 در سفیده تخم مرغ حل نموده طلا کنند بطریق مرهم کند ازند **طی**
 مرهم دیگر که بپزد سفیده تخم مرغ کشتیز خشک کوفته و در رفته بپزد
 محموم و باز روی شسته از کدو و روغن خطای ۱۱ بطریق مرهم پس در
 کرده بپزد و آب که بر صند زده باشد نافع است طلا کردن و اگر بک
 باشد و بپزد و کلاب کافور و کشتیز و باز و با پیبر بر آن کند ازند تا

مرهم را خلیون که خنای را بر آبغایت میوه دارد و بعد از
 دایه که در روغن زیت و در پاتیل کعبه بر آتش نرم کنند و در
 برقی گرم کنند و محلول در سنگ پسته خوب ساییده و چغندر داخل محلول
 ان اصاب و اندر هر دو لعاب کرم گمان و انصاب حایه بان روغن
 محلول بپزند تا غلیظ شود و بجا بزنند **مرهم رسل** اگر خوانند
 خنای را بپزند و در دمای نوراف کشته گذارند این در دمای پخته
 باشد بپزند مقل از رزق جزوی الشیخ جزو خیار شیرین جزو کند
 سه جزو مقل از سنگ چهار جزو پیر زرد جزو مؤم بت جزو دارد و با
 بهم بگویند و صغیر را بر که صل کرده بپزند و اگر خوانند زیاد و با
 فوت آن پنج سوس و زیت روغن زرد و زرد و زرد و زرد جزوی
 بهم بپایزند و بر کنند و لک لک کنند و لک لک بزد و آرد جزو دایه با
 قلا و مغز و لوم بخ و در پخته نارسیده بهم کوفته و بچغندر بپزند و بگذارند
مرهم زکار در خنای را با نافع باشد بپزند زکار ۲
 موم و عسلک لایط از هر یک پنج درم روغن زیت ۲ بهم بپزند
 و بگذارند که محترق است کوفت مرده ۴ تمام کند و در دایه
 طهر

دارد و فی که خنای را با نافع باشد بپزند و در دایه و آن را بر طهر
 سازد و بپزد و صبر سقوط طری کثیرا اما میران لایط لال عراقی سنگ
 را پیش زبهره و دایه بهم را کوفته با آب کشین تازه طلا کنند
 چند نوبت طلا کنند نافع باشد **مرهم** بچغندر بپزند
 آرد با قلا و آرد جو و آرد شمشیر و کله خنای و کله شمشیر
 است و است خنای بپزند و خیار شیرین و آلبی سپاه
 و با بوننه انچه بهم را گویند نرم با شیر کا و بچغندر بکار بزنند
دارد و دیگر که در دایه بپزند و در دایه بپزند و در دایه بپزند
 شش اساکس با بپزد و آرد بخود آرد با قلا اسفک انکور بخ
 زرد سنگ خطیر آرد بخ پنج باز سرخ شمشیر کنند تا کاد زبان تازه
 و بپزند و گویند نرم با شیر کا و بچغندر بپزند و بکار بزنند **دارد و**
 دیگر که در دایه بپزند و در دایه بپزند و در دایه بپزند و در دایه بپزند
 و در دایه بپزند و در دایه بپزند و در دایه بپزند و در دایه بپزند
دارد و فی که در دایه بپزند و در دایه بپزند و در دایه بپزند و در دایه بپزند
 و موم کداحنه با اندکی زفت و ۴ تیاج در روغن سوس بچغندر بپزند

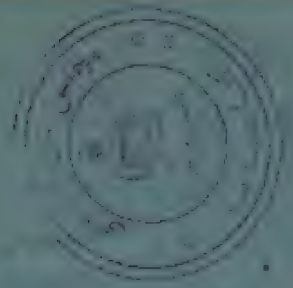
در این بزرگ و با اصل نشسته و تخم مرد میانه ناکوفته و ناسته
 بزاند است و تخم مرد و شیر کوفته بزاند است **دانه** دارد
 دیگر که دانه نشسته کند بگرد و غنچه کا و یک و قیه نیم خمیرش
 و دوقیه تخم مرد کوفته و اسبغول ناکوفته از هر یک یکوفیه نیم
 بچرخند و قیه حلبه و تخم گشاد از هر یک پنجم همه در سر
 تازه بچوب نشاند و خاک کنند **دانه** بگرد و مات و دریش و
 و مغز آن و آلبالو و مغز آن بهم کوفته گذارند و پیاز و کدو
 بپنج و آنو بخود و کنند و آنو ترش و تخم و اشق و مردک
 ناکوفته و کل خطم و خناری مرهم ساخته بپزند کوفته
 بار و غنچه کا و بگذارند و اگر اندک سرکین بپزند و داخل آن
دانه کوفته که دانه سیواغ کند بپزند سرکین بپزند و
 کرم سنوبر خشک کرده و خرز هره و مغز شفا لوبه همه به هم
 سرشته کوفته کرده گذارند و مرهم بالایی آن گذارند
دانه کوفته دیگر که زخم را سرکین بپزند و شیطون بپزند
 و ابکینه سوخته و سرکین بپزند و کرم خوب سنوبر به هم صلا

نموده آب خرز هره و زراوند حل کرده کوفته بپزند و خشک
 کرده وقت حاجت بکار برند **دانه** کوفته دیگر که کتان
 دل بپزند صابون سرکین بپزند و اصل قنار الحار
 شیطون و ابکینه سوخته و خرز هره و زراوند و کرم خوب
 سنوبر کوفته بپزند و خشک کرده گذارند **دانه** کوفته دیگر
 نصف کوفته و صابون و شیطون و ابکینه سوخته و سرکین
 بپزند و کرم خوب سنوبر و خرز هره و زراوند همه را به هم
 سرشته و کوفته کرده گذارند **دانه** کوفته دیگر عاقر قریا
 و صفح و سرکین بپزند و زکاک و شیطون و زراوند کوفته
 بهم کوفته کنند بگذارند **دانه** شفا که زخم را سود دارد و
 لعاب کثیرا لعاب دانه تووری موم سفید و غنچه کل
 بپزند و جو به همه به هم گذارند و نوبت بگذارند
دانه دارد و بکه کوفته تازه بر آورد و لعاب دانه تووری
 کثیرا از در جو به لعاب خطم اسفیدای سرب طین محسوم با میرا
 چلیز کنند در رفته بپزند و کوبیده و مغز و نموده با تخم

روشای امیری که گوشت تازه بر وی اند کپرد و غن
 کونه مردار پشنگ شسته و سائیده مانند قوتیا کند و اندوخت
 دم الاخوان و زفت مثل قوتیا سائیده و جلودار کوفته و چغندر بستو
 مرهم سازند **مرهم** شجری که بخته سوختن و غیر
 نافع است کپرد و غن کل پسرخ مردار پس مغول
 در سر که بر دوده و بار غن کل خوب بنزد پس از آن با
 رصاص داخل آن کرده با اندک کافور و موم سفید بان
 بکند از اند بقاعده مرهم سازند **مرهم** سفید آب کپرد
 و غن زیت موم سفید و سفید آب از زیر مردار پشنگ شسته
 زنجیره رسته و آب کش نیز کند و بطریق مذکور مرهم سازند
مرهم روختن آتش و فتنه و درد و خشک سازد
 و سوخته و آماس بکشد کپرد و غن کل سرخ و سفید و تخم
 و پیر مرغ بهم برشند و طلا کنند **مرهم** دیگر که سو
 خکی آتش و سود دارد کپرد و غن کل سرخ و قشایسته
 و کافور خوب و کلاب بهم صلایه کرده گذارد و بغایت سود دارد
 نور

مرهم دیگر بخته سوخته کپرد و غن زیت کونه زفت روی
 نه و چوبه شادنج عدسی قوتیای سفاله طباسیر هندی موم
 سفید طین محموم اجزای کوفته چغندر پشخور مرهم سازند
مرهم دیگر بخته سوخته که هرگاه عصب و سوخته باشد کپرد زیت
 و لعاب دانه ببرد و لعاب قودری و زنجیره و زنجیره و
 و لعاب کثیرا و دامیران و کافور پشنگ شسته و زنجیره و
 خور دانه و موم سفید بقاعده مرهم سازند بکار بندند
مرهم دیگر بخته سوخته کپرد و غن زیتون و موم سفید صاف کرده
 و سفید آب از زیر و خور دانه و دامیران و شادنج عدسی
 شسته و طین محموم و زفت و کافور پشنگ و قوتیای
 اند و بطریق پیش که ذکر شد مرهم سازند **طلایه**
 که سوخته ز آب گرم شده باشد سود و دانه اگر آبله زده باشد
 یا جراحت شده باشد بکشد گمان را با کلاب و سفید
 تخم مرغ تر کرده اندازند و اگر جراحت شده باشد بکشد
 سبز و بر این سائیده طلا کنند سود و دانه کل زنی یا کل محموم
 نیز خوب است

مرهمی که در دوزخش جراحت را نافع باشد بگرد
 ز قیون موم زرد سفید آب سرب مردار سنگ مغول قوتیا
 کند ز ساینده اجزاء را چنانکه باید گوشت چینه مرهم سازند
 مرهمی که جراحت آب گرم در روغن جویشیده یا لیمو گرم و غیره
 نافع باشد اگر آبله زده باشد این دوا را اطلاق کنند بگرد و این چنان
 یا شادنج عدسی یا جو ار سنگ یا قوتیا یا کل از منی طلا کنند و هرگاه
 ریش گرد این مرهم بگذارد **مرهم مذکور** بگرد در روغن
 کل سرخ موم سفید سفید آب قلع شادنج زرد چوبه مردار سنگ
 موم یا اجزاء را گوشت چینه بستور مرهم سازند و بخار بزند
 مرهم دیگر بجز بر طرف شدن دوا آس جلاحت مذکوره بگرد
 کل سرخ موم سفید آب سیر رسته بلور کند ز عفسه ان مردار
 سنگ زرد چوبه اجزاء را گوشت چینه در سفیده تخم مرغ حل کرده
 بر جلاحت گذارند **مرهم دیگر** که خوشگی را تسخیر و افعی
 بخشد بگرد و اینک شسته بازوی شسته روغن زیت موم سفید و
 مردار سنگ شسته قوتیا یا شسته سفید آب لعاب گمان لعاب کبرا



روغن تخم مرغ اجزاء را گوشت چینه بقاعده مرهم سازند
 مرهم دیگر که خوشگی را نافع بود بگرد و اینک شسته موم ار سنگ
 شسته سفید آب سرب روغن لارده موم سفید بستور مرهم سازند
 زنده بقایت بگرد **مرهم دیگر** که روغن و جراحت نوره را
 قطع و بد بگرد روغن کل سرخ ماز طلا کنند و اگر جوفیه و قنط
 باشد سرب و ماز ساینده طلا کنند یا ماز و سفید آب
 طلا کنند **مرهم دیگر** که نافع باشد بجز جراحت لوزه بگرد
 روغن کل موم سفید و سفید آب سرب و موم ار سنگ و کافور
 خوب و قوتیا یا شادنج اجزاء را گوشت چینه بستور مرهم سازند
مرهم دیگر که بگرد روغن زیت موم سفید کند روغن
 خنک موم ار سنگ زرد چوبه کثیرا لعاب دانه به بقاعده مرهم
 سازند و اگر جای کیه برده و جلاحت شده این مرهم
 ساحته گذارند نافع است بگرد روغن کل سفید آب موم سفید
 و خور دانه که نان خوراه گوشت سفیده تخم مرغ سرب و سفید آب قلع
 و کافور خوب و روغن زیت اجزاء را گوشت چینه بستور مرهم سازند

طایفه در این خصوص اگر که آبله زود باشد بچند کشتن آب
سفید و تخم مرغ صدف کشتن آب با روغن بجزیره کردن کب
موم و روغن کند و در عذاب بکرم مرغ و کافور باند
از آن باید فی الحال ترایف فلدوق داد و گو که با سرکه بر موضع مالید
و موضع را بپند و در روغن قطره در روغن دشت غار و صندل
و مر و فلفل و سب خور و نافع کشد و لایق بر تیل را از نافع
باشد همین معالجه **در فی الحال** موضع دارد و روغن عقیق کند
سند باشد با اند و طین محلول و هند با آب حل که خاصه اگر شیر خوار
باشد نافع باشد و با دوس و ملک گرم کرده بکند از اند و طین محلول
ساعت ساعت یاب برف بپزند و لعاب نودری و اگر
فضل شیر خوار و باشد غذا فیر شور با با گوشت خر و سب بچه با خور
و کشتن شیر و اسفنج خوصه فصد هم باید کرد **در ترایف**
و اقسام کزوم را که چون بکند سود دهد بکند جزا سرد و سب
از هر یک جزوی برک سداب خشک و کزوم و مرکبی از هر یک
هر سه با انجیر گرم نموده بپزند و جدا ساخته مقابل غنای سه عدد
از آن

از آن بخورد و در آب بالایی آن بخورد و اگر گسی عقیق بکند
یا زنجبیر نیز خوردن آن سود دهد و چمر که گویند ما انون داریم
از همین ترایف بخورند و کزوم به بر دارند و اگر بپزند در دشت
در ترایف و اگر که عقیق کزوم یا زنجبیر یا تیل از روغن
بخشد بکند با و سیر مرکی چند به ستر فلفل سفید و اگر کزوم نرم
بیس و این بر سرشند بطور محلول و قدری شینا و مثقالی بخورند
نفع دهد **در ترایف** عقیق و عقیق کزوم و زنجبیر کزوم
نافع باشد بکند تخم فلفل و کبر و انیسون رومی و زرا و نود صحت
و طحشق و همه به برابر هم کسیده و نرم کوبیده بعل برشند
در وقت حاجت بپزند و اگر بوش را شکم بشکافند و بکند از اند و
نرم شود و دیر و سیر و انجیر خام و انبر یا ریس و اسفنج و اسفنج
در روغن کاد کنند و سرکین که بوتر یا مرزنجوش و فقط سفید گرم کرده
و ملک خشک با آب مرزنجوش حل کرده و سود دهد و هر یک از آن
بامی مذکوره که حاضر باشد نفع دهد **در ترایف** و اگر که
موضع را یعنی جای لدغ را و سرب گوشت و طحشق و کک
نمایند

د آب سرد خواب و تریاق عسکری نافع است و قرص کافور
 با دودغ کا و ترش نبات سود ده و خون اگر صاحب درد
 بول خونی آید فصدک به دروغن قط دروغن سرد آب
 نافع بود و اما ترش دهل سرطومی طلاء کون سود بخش
 و سپر که و انچه سخته بر نهادن و شمع زرینی با شراب سخته طلاء
 کردن و پنج قیصوم و پنج لبلاب ترخوب است و میوه با نرود
 نافع باشد و تریاق فاروق و تریاق اربعه بر آن
 نمایند تریاق است **در حال سار و شک**
 و عسل بر آن جا مالند و نیم مثقال طین محشوم با
 سر و حل کرده بخورد و سرکه و پیا از با هم بر نهاده شود
 بخشد و کند و طلاء کردن نافع است و شراب دروغن زیت
 رنگ سود دهد با عسل و در پنج ساله سخته خاکستر آن
 گرم بکند و دشت خشک سخته خاکستر آن را کند از بدن
 بر دغنه زیت جرب کنند و دروغن سرد آب با پنج بادیا
 طلاء کون با انگبین سود دهد و آرد با قلا با سرکه بچکه سود دهد

نقد جادو و گوگرد کثرت بره و شراب بنوشند و **در** **مهر** **مهر**
 که کزیدن انب ان بود بخشد بکیرند و غن زیت موم سفید کند
 بر و از سبک کثیر از آب پیاز سرخ و آب کشتن در مژه بلور یا
 مخلوط مل نموبین مرقی که از ار از نرم گویند و چنان که رسم است
 رسم سازند و تریاق فاروق یا طین محشوم و اوان نافع
 است **در** **مهر** **مهر** که زخم دندان و جنکال یوزر اسود دارد
 لیمو و لعاب کثیر لعاب حلبه و لعاب دانه و محله و طین محشوم
 با دروغن حب طنان و سفید کرم مرغ و جید و از خطای همه که کوشه
 و در هم کشته گذارند **در** **مهر** **مهر** که شای علفی که در همان بابت است
 و لازم بکیرند و دروغن زیت و در موم یا در موم چوبه و گلاب سنگ
 و موم سفید بطریق رسم مهم سازند و بجای برند و در کزیدن موم
 تریاق معالجاتی که در کزیدن انسان مذکور است دفع و بد اما با قلا
 باید سفاکت که نبات نافع باشد **در** **مهر** **مهر** که کزیدن سنگ
 سان لعل نمک برک خیار با رنگ پودنه کوشه با فایده طلاء کنند
 و گوار سنگ شسته خاص شود کردن تریاق باشد **در** **مهر** **مهر**

و اگر با سه گوشت انداختن خون زخم بند گوید که او را دندانهای
 خود و دست و پا یک سیاه باشد چون بر بانی زخم زند
 آن مساند و در و خارش عارض شود علاج چنانست که یک
 تخم ابریشم را از پنجاه در از بران جامی کنند و بچ چیز دیگر
 بمانند پیردن توان آورد و چمن و نازنا پر فتنه که در مجله برهنند
 و بمکنند تا زهر از آن کشیده شود و طشتق خوردن سودده
 و تریاقی که در کردن ریتلایا و کرم نافع باشد
 هر که از نذفی حال باید سه گشت خنک به مان او کرده
 نه بنجاید از کشتن امین باشد و یکد رم شک مرزبوس بر کنند
 بخور و در و بنساند و اگر سیاه فی بردارد از پنج در در بر طرف شود
 و بنجازی گوشت طلا کنند خاصیت تمام و بد آب خطمی آید
 روج و بقله یا نیه سودده و رو پاس و کچک گوشت در بر آن
 کردن شود بخشد و آب خورده طلا کردن مفید بود و افیون
 و سونوکان و کافور بعبصاره خرفه طلا کردن نیز نافع باشد
 و خرفه بر بران پوشند و حوالی آن بکل و سرکه طلا کردن سودده
 البانی

و سرکه کچک و در برکت ناله سودده و طلب با سرکه نهادن کردن سودده
 باب کرم کلمید کردن در آب کرم نهادن سود بخشیدن
 خانه زنبور عسل که درین کدو باشد سودده **سود** کردن
 و مورچه هرگاه کس کسی بزند خرق اسود پاییده بران زنند
 فی الحال خارش و تبخ را بر طرف سازد و زردی شسته طلا کردن
 سود دارد و مالیدن کندش نیز نافع است اما معالجه مورچه
 معالجه زنبور است **سود** کردن لوح باید در موضعی که ستر خوا باشد
 یا اگر مفید بسیار باشد بیزند و شیر اسب غلیظ کرده بر آن مالند
 یا قیقل را بخوابانند بر آن طلا کنند و سود خارش بر طرف سازد
سود کردن صفیج در یاغ بدیاق فاروق علاجش کنند
 باقی معالجه از جنس علاج لسع ریتلاست **سود** مرهم
 سفیداب در زخم را بپاشند و آماس بر طرف سازد و بپزند
 روغن زیت موم سفید در روغن کل سرخ و سفیداج و زرد
سود منق و کافور را بخور که گوشت بپشتور مرهم سازند
سود رسیدن ضربت بچشم فی الحال زرد چوبه و کستیر

تازه و دهنه برود و غرابه بزند بعد از اینکه موضع را بر و غش چرب کرده اند
و غذا شور با چرب یا اناج چرب منسجم نماید **مرهم دیگر**
له زخم ۴ زودتر کشند بپزند اسفند اناج سرب و قوتیانی گشته
و آب بقله الحما و آب اسفند انکور و لعاب اسفند
و آب کند و مرهم سازند **مرهم که قطع دست ۴**
بکار آید بپزند روغن گل سرخ و عصاره پسته و سفید اب
رصاص موم سفید و سفیده تخم مرغ ۴ کوته سخته بقا عده
مرهم سازند و بکار برند **مرهم که قطع پا را نافع باشد**
همین باشد و اگر انگشت را قطع کرده روغن زیت یا کنجد ۴
و آغ کرده فرو برند و سوجه جفانند و محکم بپزند و اگر آب
دیر روز بر روغن کرغلا و در زخم را چرب کنند **مرهم**
زخم حدقه که بیرون آورده باشد فلاتون زخم بند
جراح گوید که فی الحال بطین محوم و ساد و اناج حدسی پسته
گرم کرده بپزند نهایت خوب بود و پا زنده روغن زیت
گرم کرده یا بار روغن بادام بد و حدقه کند از چنانکه زخم از آن
آید

دندانشور با چرب از ماس و برنج و اسفند اناج و روغن
و بپزند و آب گلاب بخورد **مرهم کشنده چشم را**
بود و بعد از بچرکت آن روغن حشره و نیز همان ساعت گذارد
در دهن و زخم چشم بپزند و بچرکت پاک کند و اندرون
طایم سازد بپزند لعاب به دانه لعاب دانه خنجر لعاب کیم
آنان لعاب اسفند لعاب بالنگو همه در هم بپزند با روغن
بادام یا دهنه یا گلاب یا تخم گندم و پس بطریق مرهم بالایی
بپزند کرده چرب کشنده نافع باشد و در زخم و دغه
گذاردند و سپهر را بر روغن بادام چرب کردن
و پسته ۴ نیز چرب نمودن نافع باشد **مرهم**
در چشم و زخم آن که باشد رفع کند و در دهن و زخم
و بخوراید را نیکو باشد بپزند روغن بادام شیرین صاف
و لعاب کشنده و لعاب به دانه و لعاب نو در می و لعاب
خنجر سفید و لعاب بزگمان و اسفند و بالنگو و کیم
همه ۴ در روغن بادام بپزند و کند رسائیده داخل شود

بگذارند و اگر خواهند بهتر زرد چوبه و موم سفید و سفید
 کرم مرغ اضافه کنند **مرهمی** که زخم کبک را نماند
 باشد اگر چیری خوبه باشد مثل منج یا حربه و جوب بکشد
 روغن بلبان یا روغن زیت انفاق و زرد چوبه و موم
 پسک مغول و لادور و مغول و توتیای سفاله است
 و لعاب به دانه و امیران چینی و سادج مغول و لعاب
 شیرا همه خوب ساینده بهم بزنند و با سفید کرم مرغ
 حل نموده نیم گرم بگذارند **مرهمی** دیگر که زخم کبک را
 زود خشک کند و همه جراحت را نافع باشد بکشد روغن گل
 سرخ مودار شک توتیای سفاله دم لایخین چکیده زرد چوبه
 سادج عدس بکشد ساینده امیران چینی همه نیم گرم و چکیده
 با موم و روغن بدستور مامور مرهم سازند و بکشد **مرهمی**
 لعاب و روغن کبک میل کشیده را زرد چوبه و نافع است بکشد
 لعاب به دانه از لعاب کبک خنجر از لعاب اسببول
 کرم گمان از روغن بادام یا روغن زیت ۲۰ یا بلبان ۲۰
 اند

هزار از موم کوفته بزنیم کرم بگذارند بقایت نافع باشد مقدار
 شود بای ما ش و برنج یا روغن بادام بزنند و بخورد و آب
 که آب دهند **مرهمی** که میل کشیده را نافع است
 بکشد روغن زیتون و موم سفید و کشد و روغن بلور
 نرم کوفته چکیده با موم و روغن بدستور مرهم سازند
 و بکشد از امیران سوس و زرد چوبه را نماند
مرهمی که زخم کبک میل کشیده را خشک سازد و در ده
 بر طرف کند بکشد روغن بادام یا روغن سرخ تازه
 و موم سفید و مودار پسک کشیده و سادج عدس
 ساینده و دم لایخین چکیده و توتیای سفاله و کند ساینده
 و امیران و روغن بلور از جمله از موم کوفته چکیده با موم و روغن مرهم
 سازند و بکشد از امیران سوس و زرد چوبه را نافع است و زخم را زود
 اند و پاره نماند روغن زیت یا روغن بلبان یا روغن جوب
 کرده بالایی مرهم بکشد از موم و مغان صاحب خمر را
 مکان معتدلی قرار دهند و غذا نوری یا حربه و آب کباب دهند

سته جهات و جهات ایوان روح حیوانی و مجمل و خود است
از نوید افضلیه قدرت او گفته است جامع و کافی و همه حق و ثابت
صلوات منایات و شقه شقه در روی سخات زاکات نثار در بار
در بار و ایثار در حق نثار دره الناح تا زکات انباء معطر و مقدس و نوح
او میاء کرم غامضه مجبوره افروشی و مقصود تمام شای ال کتب است
غایه عالم اسکا و نجه صغری و کبری و مبد و معاد و بین نژد و خدایان
فایده ترکیب مفرح اشپهان رنجوران علت کنی هر اطلب آگاه و خستفا
مرض خلالت ادا و دی و ره نامزه پیش رس گفت نیا و آدم بن المار
و الطین متوج تباج و لاج و لکن رسول الله و فاتم النبیین محبوب حضرت
رب العالمین سید الثقلین محمد المبعوث فی السموات و الارضین
صلی الله علیه و آله و نفاس فنون تسبیحات و نیجات نثار در همه
بهینه مرفد سنبه باب مدینه علم و فکر سفینه علم ای عم الرسول و زوج
النبول سیف الله الملول ضرغام الغالب و خیر الزمان و مطهر النجا
و منظر الغرابت ناظر ای شئی لوانیسی علی ابن ابیطالب علیه السلام
و برال و اولاد و پشاس که راه نمایان راه دین و حافظان شریعت سید

المسلمین ند و پیروی شریعتشان بهترین اسباب حفظ صحت از ادراف
حسالت دارند و باعث بهبودی احوال عباد و در روز معاد است
نوشیدن شربت زلال طالعشان موجب سکین استقامتی تشنگان
سبزه مرمان و نوشیدن لباس از اذن ان باعث یمنی از عذاب نراک
سلوات الله و سلامه علیه اجمعین و امت الاقامت کتب و الغام سکب
چنین گوید کمترین پاکر درگاه شریار جم اقتدار و حمد قاجا
که روزی در پیشگاه حضور ساطع النور پادشاه مجاهد سیمان با کمال کمال
درگاه حسنه و عادل خد بود ابرکف در یادان خیرمان المت و الطین
عزت الاسلام و المسلمین مصدوقه السلطان العادل فضل الله فی الدن و الآئین
حامی عباد الله بالبرهان اللع ماضی انار الظلم و البیع عن طراد الله
بالسيف الغرابت که هر بحر و فیه یاب و آگاه بی دره الناح سلطان
عالمی شمس خورشید جهان کشاید پیرایه پوسل عرالیس و اوجیسی
و ملک آرا و الحجاب فی سبیل الله و الفیاضی لیدی الله سلطان
السلطانین ملک ملوک عالم صاحب قران مؤید مظفر اعظم المسلمین
ابن السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان ابو الفتح

والتصنيف الطاهر صاحب قرآن عظم فصحيا شاه قاجار لازالت رايات اجلاله
واعلامه نصرة ما دامت الافلاك الدوار والنجوم السيار يسرهم رام
وحجب انش بكام باد وكرمي ازنا ليف كتاب برء الساعه محمد زكريا
رازي كه لكان عقل فواش مشهورا طبعا است بزبان دحي رحمان جرح
قرآن كيتي بستان فت در حربه نمودن ان از زبان عربى بفارسى باوجود
حضور ساير شاه زاده كان كرام بغيره كمترين جان شامقرر كرده و چون
كتاب برء الساعه مذكور حاوى مراتبى كه حايلىغى تحفة بارگاه خرد ويرا
شايه نبود نهد كمترين طاهر جان نشار آنچه از قوتن معالجات محبرة اطباء
كه تنج و استقراء نموده بود و افعال لافرو لاشرف لافزار ساله ترتيب
خانى از اطباء بعبارة قفى و افصح مؤدى ساخت و از امنى تنج خافا
نمود اگر چه اسرار ساله نيز چنان چه بايد قابل عرض بلكا خسر دى نيت
مگر آنكه بزور قبولي بغير بار عظمت و صاحب قرآن عظم را استمه شود
كه تا ظيرن از مظارغه ان بهر ياب و با وجود اين كتاب البليغ محتاج
در سید خوبی علاج کردند و ان را مرتب داشت بر مقدمه دى
فصل خاتمه والله الموفق والمعين

[illegible]

خاتمه در امران محققه زمانه الله الموفق والنعیم **در حفظ صحت است**
 و حفظ صحت حاصل میشود بیش چیز **دور زدن از هوای بسیار سرد**
 و از هوای بسیار گرم و از هوای بسیار بد و همچنین کیده فقه از هوای گرم و
 رفتن از هوای سرد و گرم آمدن **استراحت از آبهای سرد و غیر قوی**
 چنانچه در طب الرغایه کور است **مناوبه از متزل سانی از برای**
 دیگر بردارد و قدری از آب متزل سانی در آب آن متزل که رسیده است
 داخل نمایند و بجزر و دیگر خوردن آب بدون تشنگی مضرات است **بعد**
 حرکت شد مثل جماع و غیره و آب خوردن نامستحب است بدو نیست و بجز
 آب خوردن بلکه آب با بستند و بند کج خورد و مثلاً لغزش **خوردن**
 غذای نفوی مثل زرده تخم مرغ و امثال آن و تاخیر در غذا خوردن
 در حالت کرسکی مضرت و صلیح از خواب برخاستن و قبل غذا خوردن
 نکو است **غذای دوامیت** **مناوبه از برای** و در زمان خسته
 خشکی مزاج خوردن آب نمک وانه با شیرست و در فصل بهار و تابستان
 خوردن مرغ و گل سرخ و فلاه و آب الو با شکر و غیره مفید است
 و اگر تبی در مزاج باشد چیزهای قابض مثل زراک و سترت خوردن مفید است

ب **خواب** بسیاری بعد از اعتدال و تخمایدن رز و اگر خواهند که خابند
 پس از ظهر بفرست چنانچه حدیث هم در خواب قبل از روزه است
 و بهتر آن است که شامت بعد از خوردن غذا بخابند و در تخمایدن اول
 شب است و بعد بدت شب خابند **حرکت سکون بدنی**
 مثل سواری و ریاضت جماع کردن و این قسم حرکات در کرسکی و بجز
 مضرات و اقل چهار ساعت از خوردن غذا آب است بکند و در وقت
 کم مثل راه رفتن بعد از غذا خوب است و این همچون کینه حفظ صحت است
 نیکو است **خوردن با دانه** فلفل از هر یک یک مثقال کند
 یک مثقال نیم بادیان یک مثقال نمک و دانه مصطکی و مثقال جوز
 مالش شش مثقال صلا میزده لعل برشته بعد از خوردن هر صبح بخورند
 و اگر سوال کند از حفظ صحت مثل و علاج لفسد جواب گوئیم که غذا بر جنبه
 قسم است **در وقت خواب** در دسرسات و اقسام در دسرسات
 علاج اگر سبب است مثلاً اگر از حرارت باشد از قبل آفتاب و آفتاب
 و خوردن چیزهای **مار** مالیدن صندل سرخ و کلاب و است
 بر سر است و اگر شدت داشته باشد با کافور و آب گشنیز و زراک نیز نافع است

کتابخانه است در حالتی که پسر برزرا کند باشد **روغن بنفشه**
 با قدری ترباک و عصاره بنفشه و کوبیده بنفشه **روغن بنفشه**
 و شش خشک کاه را بوداده در کوبیده بنفشه و با بونه و جویا بویانیده و باغ
 بنفشه دهند **روغن بنفشه** اینک روغن بنفشه در روغن بنفشه بجا را در روغن بنفشه
 سزاف نالند در کوش چکانند در روغن بنفشه ماند خوبت و خوردن حتی از تریاکی
 نیز نافع است این معجون مفید است **روغن بنفشه** بکوبند برزرا بنفشه و عصاره
 بنفشه و ترباک و عصاره بنفشه و کوبیده بنفشه و شش خشک چهار مثقال
 ترباک دو مثقال با بنفشه و روغن بنفشه سازند در وقت ضرورت بقدر
 بخوردی فرد بزند و افسانه نیکدن خیال صبر شاعری گفته **روغن بنفشه**
 آورده افسانه دافانه عاشق هر کس بخورد کوش و خواب نبرد
 و صدای آب با و نیز طبع در روز بجز بیدار باشد که جمیع تر منوم
روغن بنفشه و زنا خوشی است اگر خواهند که بداند شخص گفته کرده
 مرده است یا زنده است آب بر روی سنگ او بزنند اگر آب حرکت کرد
 زنده است و علامت بهتر است در چشم آن نگاه کنند اگر در چشم
 او شعله دم که او را در دکن گویند پیدا باشد زنده است و اگر مرده است

روغن بنفشه اینک روغن بنفشه در روغن بنفشه بجا را در روغن بنفشه
 سزاف نالند در کوش چکانند در روغن بنفشه ماند خوبت و خوردن حتی از تریاکی
 نیز نافع است این معجون مفید است **روغن بنفشه** بکوبند برزرا بنفشه و عصاره
 بنفشه و ترباک و عصاره بنفشه و کوبیده بنفشه و شش خشک چهار مثقال
 ترباک دو مثقال با بنفشه و روغن بنفشه سازند در وقت ضرورت بقدر
 بخوردی فرد بزند و افسانه نیکدن خیال صبر شاعری گفته **روغن بنفشه**
 آورده افسانه دافانه عاشق هر کس بخورد کوش و خواب نبرد
 و صدای آب با و نیز طبع در روز بجز بیدار باشد که جمیع تر منوم
روغن بنفشه و زنا خوشی است اگر خواهند که بداند شخص گفته کرده
 مرده است یا زنده است آب بر روی سنگ او بزنند اگر آب حرکت کرد
 زنده است و علامت بهتر است در چشم آن نگاه کنند اگر در چشم
 او شعله دم که او را در دکن گویند پیدا باشد زنده است و اگر مرده است

باشیر و خمر مزوج ساخته بر چشم مالند و کل از غوزه و کلنا رو
 بخورد و مندا یا بادیان خطائی و مرزنجوش و برسیا و سنان و
 خشخاش و اسطوخودوس بخورد و مندا و اسپرزه و بهدانه و
 خطمی شیر و خربامسفیله و تخم مرغ مرهم نموده بر چشم نهاد کنند
 و نمیه کهنه را فود و چوب گردا که در چشم نهند بچشم در دشت بیدار
 و زیره و مغر که دو برابر هم کوبیده با آب من بر کف دست نشاند
 تا اینکه مثل مرهم شود بر روی نمیه گذارند و شیر و خمر بر او نشاند
 و بر چشم گذارند که بسیار نافع است خصوص در و چشمی که از سرما
 یا از باد زکام باشد خاصه در اطفال نافع می افتد **در چشم**
 سرکه کبریا که تازه متولد شده باشد با عناب و تریاک و
 شیاف نموده در وقت حاجت در چشم کشند و نیز سفیده تخم
 در میان چشم گذارند تا سبزه شود و بقد هر ساعت بعد
 از اج سفید و تریاک را سائیده داخل نموده بر چشم نهند و اگر
 در و چشم از برف باشد غسل خام در چشم کنند و در تارهای
 و غذا نامی نرم و تر خورند و گاه کهنه را جوشانین چشم را بخورند

در چشم

که مفید است در زکام و در آب کرم بر سر ریزند اگر در چشم
 از سرما باشد این علاج نیز نافع است و اگر چشم سرخ شود و آب
 و در و کند آب کشیده حنظل یا میا بر و چشم مالند و کلنا و چشم
 و مشک و لاسخ با این چشم که در آتش نهند تا سرخ شود و بعد در بول
 شیر نهاده بزنند تا سبزه بار بعد با آب پاک بشویند و بایند بر چشم
 کشند که بسیار نافع است در و چشمهای غریبه را این نوع هر اگر
 خولت آسفرن یک مثقال مغر چشم یک مثقال کنجد یک مثقال
 سفید یک مثقال نرم سائیده در چشم ریزند و ان الله اعلم
 مغر چشم سه مثقال سورنجان مصری سه مثقال تریاک یک مثقال
 کنجد هفت مثقال که در شیر لایع خلیا نیده خشک نموده باشند و بنا
 مصری سه مثقال این اجزا را کوبیده و نرم سائیده در چشم کشند
 و حدیث هم وارد که در وقت دیدن ماه نو دست چشم بزدازد
 هفت مرتبه سوره مبارکه الحمد را بخوانند البته در آن ماه در چشم
 نخواهد دید **در ناخوشی زکام و زلزله است** آنچه از نا
 دماغ آید از زکام و آنچه از خلق سینه فرواید آید از زلزله خوانند

در چشم

چنان گشته غناب بنفشه را جو شایین بخورند و یا آب
و بهدانه و لب خلجی را جو شایند با شربت بنفشه بدیند یا آبکه شایین
تیرا نشاسته صمغ عربی مغرک کرده و بهدانه بقدر بخورند و بهدانه
و حورون شربت خشخاش حلیم خوب است و این حب تر از لب است
چاشنی تر پاک بزرالنج مهر کیا و کرم کا موری لب و لب و لب و لب
تیرا زعفران این اجزا را برابر هم کوبیده با آب حب سازند بقدر بخورند
و بخورند و در غناب بنفشه در غناب بنفشه و کد و در دماغ چکانند تا به است
و کجام رفتن و سر تر استیدن و جرب کردن سر بر بدن بنفشه
خوب است و یا بونه و شربت و اکلیل بخورند و بهدانه یا آب کرم شهاب
که سر و صورت عرق نماید که فکلی دماغ خوب کرد و سیاه دانه
در آب جو شایین سر را بخور دهند و غناب بنفشه مفید است
تر کفایت داده بنفشه غنوه از آب خشخاش کند و حورون تر یا کرم کا
و غناب بنفشه را با شربت با اسفنج پاکد و بخورند و در شربت و جلا
من الله و غناب بنفشه در غناب بنفشه و کد و در دماغ چکانند تا به است
آب باشد در کرم یا لب کاغذ آید که از دانه و با آن است که کد

بعد روغن گل سرخ در گوش چکانند و از مزر بخورند و اسطوخودوس
و یا بونه و تاج زیری بخورند و اگر در دانه آماس بیرون گو
بود در روغن گل بویسته در درون گوش چکانند و شیر و شربت
تا در دانه گوش باز دارد و اگر سبب در از رفتن حیوان باشد در گو
ش آب برکت شفا او یا در مژه ترکی را جو شایند و آب
کرده با روغن بادام در گوش چکانند در ناخوشی در
دندان اگر از کرم باشد قدری بزرالنج را کوبیده ضمیر کنند
در بیهوشی خوب گذارند و در پیش جراح نگاه دارند و کاسه
آید در زیر جراح گذارند سر را پیش برند که دود بزرالنج بدین و دانه
سبب مجموع که هر دو در کاسه بریزند و اگر در جراح روغن بخند باشد
بهتر است و اگر در دندان از ماده تر باشد معالجه تر کند
و باب گوشت را و اسفند ضمیر نماید و اگر گوش دندانها برود و گو
ش این را در دانه باید هر روز کلنا و دانه است از بخار شربت و باید
در دانه اینها را مساوی کوبیده جو شایند و ضمیر کنند و کد
و کلنا فارسی کل از منی با فلفل سفید و خاپای دندانها بید

و باین قسم مداومت نمایند و از جمله محافظت دندان آنست که هر دو
 بجای هر روز دندانها را با خاشا شویید و اگر خوانند که دندانها را با
 آب یاغی بر آید آب ریشه لوت را در ظرفی نموده در آنجا بکند ازند
 تا بقوام آید در روزی سه بار بن دندان را با و بمالد با آبی
 کنگر شود لیکن احتیاط بسیار باید نمود که بیدانها را با دیگر تر نشود
ط ۱۲۲ در ناخوشی درد کلو است علاج آنست که عدس
 و جو قش را در کنار سادی جوشانیده بعد صاف نموده قدری
 گل ارمنی داخل نمایند و غرغره کنند و اگر درد کلو از حرارت باشد
 با عسل غرغره کنند و سرب و سفید اب و گل ارمنی و شک
 شک و آب کشینز تر بجای مالند و اگر درد کلو از خون باشد
 خون گرفتن لازم است و در آنشای درد کلو غرغره از عدس و جو
 و کنار و پوست کونار و گل خیل و آب تاجری و مغز فلفل
 و آب کشینز نمایند و با باشد که درد کلو از خابیدن و تشنگی
 باب بند دانه و متفرخوار و امثال آنها علاج میشود و مالیدن
 کلو با روغن بادام و بر داشتن کلو با نمک در وقتی که از بند خابیدن

ط ۱۲۳ در ناخوشی درد پینه است اگر در دلبیب و روم کبی از
 نجات باشد علاج خون با سیت گرفت و ماء الشیر با لعاب بیدانه و
 شربت بنفشه نوشند و بعد از قطع هر مسج شیر و مکر خوردند
 و لعاب بیدانه با نبات کاهی بخورند نیک است و در شب بیدانه
 با کبریا در زیر زبان گذارند و از جمله مجربات تمامی که نفع دارد و بکند
 مرکبی که مثقال میغ زخم مثقال آب السوسج مثقال نیم نبات نیم نبات
 ثناب نیم مثقال منظر بادام فلفل نیم مثقال صمغ عربی عسل و خردل و زرد
 نه بخورد و حله را سودا با لعاب کمان خمیر کنند و خوب سازند
 بقد رنوده سی در وقت احتیاج بخورند و گاه میشود که پینه را در
 حاصل میکرد و در آنچرخش را جوشانیده ناشنا بنوشند یا آنچرخ را
 با شیر شسته ناشنا بنوشند و صاحب خلاصه التجارب بگوید که
 جمیع امداد اعلی که در بسیار فقید افتاد و در ناخوشی پینه
 اطفال دانه سیاهی چشم که سفید را خشک نموده با نبات کوبیده
 بخورند و دهند که عظیم نافع خواهد افتاد و خوردن آب پیاز هم خوب
 و این ناخوشی را عوام سیاه سرفه گویند و دیگر کتفه درد سین خورند

شربت تباشیر نیکوست **در** آن که کمر درد داشته
 و کثیرا و تباشیر و مغز تخم خیار و مغز حلغوزه و صمغ عربی و تل زیت
 و منقذ سفید از هر یک بمقدار نیم پائیده با روغن بادشیر
 نموده با چیل غیر کند و زنی کمشقال بخورند و غذا کدو و گی که
 باب کدو است مزج نموده بخورند و شلغم بخت و کدو و کلمه یا کدو
 شود و نافع است و شام تر چلو یا قلعه کدو و اسفنج و سیاق فی
 خورند **در** زنا خوشی و نفقت قلب است علاج آنست
 که بمرق کاه و زبان و عرق بدشک و کلاب و فرنگشک و قند
 شربت نموده بخورند و دیگر اینکه مرقه قی را در عرق بدشک
 شیر کشته و حب فادر هر را در او حل کرده بنوشند و آب
 سبب و آب ریح مر و در بد نیز نافخت صاحب خلاصه
 التجارب میگوید که شخصی است سال این مرض عارض شده بود
 هر چه نمعالجه کرد نمفید یافت تا آنکه فتنه او را کلین حمام بپوشید
 و او را گرم گرم و ورق نموده و نبات کوبیده و میان و در قهوه
 پاستیدیم و در قهوه را به روی کد کدو در میان ظرف چینی گذاردیم

تدریج آبی از آن حاصل گشت آن آب چند روز نداشت تا برنجی
 بسیار نافع افتاد و چند کس کوی را هم باین قسم معالجه کردیم و گفته
 افتاد و صاحب قانون نیز باین طلب اشعار می نمود و است
در زنا خوشی در دمعه است علاج آنست که آب
 جوشانیده تا نصف شود و بقدر یک فنجان بخورند و دیگر اینکه لوبان
 جوشانیده با نبات بنوشند و دیگر اینکه ریشه ایر ساراجوشانیده
 با نبات بخورند و خوردن کلاب هم نافع است و آب گرم بار عین
 بادام تلخ و شکر خوردن خوبست و اگر غذا تخمیل نزود و زبان را
 در پس که خیسانده تا روز بعد خشک نمایند و روی آتش کمی بپوش
 داده هر وقت که غذا خورند نیم شقال این بخورند و صیقل را با نبات
 لوبان اکثر اوقات بخورند که از برای تخمیل غذای را خوبست
 و خوردن طحله و بادام هر روز سه نیز نافع است و نموده زکریا
 درمن بقطر طب میگوید که هر روز صبح بیدار شد و صبر را بخورند
 و بعد قهوه و بادام رفع در دمعه میکند و بعضی گفته اند که چای
 دانه فلفل انگشته بخورند که کشته در دودل که نه بسیار نافع است

و اگر ناخوشی معده از غم باشد چربی یا لطیف از قبل حلیم و شیرینی
 نافع است **نشا** من **نشا** در چیزهایی که باعث اشتها
 و قوت معده میکند و همچون میوه است و طریقه آن این است
 که بزرگ بچیل در بنا و در فصلی که یکی از هر یک دو مثقال صندل و زرد
 سائیده و وزن مجموع او دویست با عمل همچون سبب است و بقدر
 فدیقه ناشتا بخورند و خوردن این همچون نیز مفید است
 آن بزرگ روز و فانیان و لغاء و سبب دانه و زیره که باقی
 پنج مثقال اگر ترکی و سبب دانه و زیره و بچیل و جوز و بوا و کرم
 لکش از هر یک سه مثقال عاقل و مثقال این اجزاء از هم
 لوبه با سه وزن عمل همچون سبب دانه هر صبح و عصر بقدر فدیقه
 بخورند و این همچون نیز نیک است **نشا** آن بزرگ عود و خام نخک
 و بچیل جل و کربک و در فصل زعفران از هر یک دو مثقال و در
 لوفه و بخت با سه وزن عمل همچون سازند و بقدر فدیقه بخورند و در
 بخت است و باقی اجزاء و در ده مثقال نبات و در مثقال
 در کرم نموده هر روز صبح بخورند که بسیار نافع است و دیگر

و خوردن نیک است و خوردن این اجزاء را می نرم گویند با دانه
 نبات سفوف سازند و ناشتا بقدر نیم مثقال بخورند و عرق
 لغاء با غذا خوردن خوب است و عرق گوگرد نیز با غذا خوردن نافع
 و غذا کباب کبک و جوچه مرغ با دویست خوردن نیکو است
نشا در ناخوشی میوه است و علامت دانست که غذا
 در معده بمسازد و نفخ شود و ناسپد کرد و دانه لطیف بود
 باقی رفع شود و دانه غلیظ بود با سه مال **نشا** در غنای دام و
 کرم خوردن و آب سبب کرم با طاب بر تبه خوردن که میوه
 و اگر قوی نشود با دانه و مرغ قوی کنند و طاب را کرم کرده
 یا تخمک جو شانه بخورند و خوردن تخم با خاکشیر بسیار نیک است
 و خوردن کلشند نیز خوب است اینون و زیره و صندل جو شانه
 صاف نموده بخورند و ترشیه ها از قبل ریت انا خوب است
 و ترشیه انا خوب است و بهترین معالجات در این ناخوشی
 است **نشا** در ناخوشی اسهال است و علامت
 آن رفتن شکم است بدون درد و **نشا** خوردن این

نخود سفید و نه سفید کهنه متفاله شغال عسل و زرد موم
 به سوره معجون سازند و سه ساعت پیش از غذا خورند بقدر فتنه
 برش عشا هم نافع است تر مغز سبزه بره بر کف مالند ماکه
 بر زمین نرسد اترال شود **در نفوس** باد و تپه
 با خوب زردان ملاقات کون ملاعبه نمون و نکات از این
 قبل گفت شنید کون و گاه ماه و زردی و ان غذا ایست
 مثل تریای زردک و سبزه و آب گشت بر زرد و
 و با قلا تر و ناصیل و تخم خشک و مثل اینها و خوار از شیر تان
 بنده بخورند و بر مران کبر خورند و مغز جویان صلال کون
 خورند و نافع است و تر خشخاش خورند و شیر تازه کا و یا کوفته
 با سکر خورند و تر قلم کوفته نیز خورند و تخم نیم برشت و زرد
 و شمع خورند و مراد است نمایند بسیار نافع است و بایشته
 یک استخوان از ده ساعت پیش از جماع خورند و عظیم دارد
 و چون بگذارد است **در بواسیر** هر صبح یکبار مفید است
 صاحب قله صه التجارب میگوید در حد کس بر تریه عین بود

بوده نصیب کا و جوان را سود و هر دم با تخم مرغ با غسل و او برقی
 و او و سبی اطباء به این قول که او ای دانه و دگر آب سازد یک بار
 عسل نیم نمک بکوشانند تا قوام آید و در وقت خوابیدن
 شغال خورند که بسیار نافع است و این معجون بکشد یا دی مزه
 کلیه و مثانه در رفع نسیان و بگوید رخسار و وقت و باغ و حکم
 نمودن در امر مجامعت بسیار نافع است مکرر و معتدبه انظار
 بفارسی بن گویند و معتد به غوزه و معتد به الظم و معتد به قدر
 بسته و معتد به جیل تازه و حب قفل و خشخاش سفید و قند و سرخ
 و سفید و تخم تره شرک و تخم پیاز و شبت و بهمن پسر خ و سفید
 و زنجبیل و دار قفل و کباب چینی و خرقة و دار چینی و شفا قفل و خور
 انبان و تخم بلون او و به رامپاری یا به کوبند و با سه روز عمل
 باز جو معجون سازند و در نسیان و شغال و در نسیان کثرت
 در وقت خوابیدن خورند و بر مران طلب نبات بخورند
 حتی دیگر که به سفید است تخم پیاز سفید و شغال مصری و معتد به خشک
 و زرد کس خرا که کوه نخل تر است و کند را از هر یک جزئی کوبیده را

چشمه آب نم که قند رتخو و بخت و نه در وقت صبح
 دو ساعت قبل از جماع خورند و دیگر مویانی کافی در شغال
 منع و در غم است نبات هموزان با صلب حل منتهی سایر
 بقدر شش شکر و آب غسل بعد از جماع بخورند که باز فواید
 حالت اول خواهد گردید و نیز بهره کار با بار و غرض است شاید
 طلائع و دیگر حوال را که سپیده بار و غرض طلائع نماید و نیز
 در غرض طلاء با سیر که سفید طلاء نماید و گردید که به راه کجاست
 بر دریا و دره را و دریاخ زبور گذارند تا اینکه شش بسیار را در
 بعد بر غرض طلاء شش کنند و در غرض طلاء با سیر نبات
فصل پنجم در ناخوشی و دل است علاج بجمام بسیار وند
 دست کچم قمر بند بر آب آب جوشانیده مرهم سازند و بر نو
 ضع و دل گذارند و نیز غمزه ترش و در غرض که جک به سرشته نیم
 گرم بر دل گذارند و در چنین غمزه ترش را با آب شاد سرشته
 عطر بدل نمند و دیگر کنند را اما شاد خاکیه نماید کند و باز
 بچشمه سیم بر دل انداختن خوب است و اگر دل غمزه ترش و در

و

منفجر گردد و دیگر که دل بر آن است است باید کشود و بعد از گرفتاری
 خون دل را شش زده جماعت نمایند **فصل ششم** در نه بر فربه شدن
 از لایانیت در اوقات کوشش بجمام دست و در غرض سینه
 گرد که اگر کسی حالت سیری بجمام رود و فربه شود و کاه می باشد
 ناخوشی میگرد و دماش در حمام نیز نافع است و غذا با لطیف
 خوردن و کاه کاه بریدن را در دست م بار و غرض منتهی با دام و سب
 مناید دین بخورن کچم فربه نافع است و شش شغال و در
 شش شغال است و در چهار شغال کچم بجان مرقه قند است شغال
 مرقه قند است شغال قند و مرقه قند شغال اجزا را از هم گردیده بار و غرض
 کاه و سیر سازند هر روز صبح است شغال خورند و غذا خورند و دیگر
 این سبب منتهی است مریز با غرض عفو غام نامرکت شغال
 دل بزرگ کل سبب کثیر اصنع عری را بجماد سازد و گردیده
 با عمل سیر کنند و در وقت خواب کچم شغال خورند و در غرض
 بستان در غرض قمر با دام و در غرض مرقه کاه و در غرض نازجیل و در غرض کچم و در غرض
 قند و در غرض شغال از هر یک است شغال دما به شش چهار شغال و در

حل کرده چهار دفعه میزنند در میان در تمام بدن باشد
 که پاره سفید است و تر سفوف بکشد فرقی اثر عظیم دارد و خود
 سفید بخاه مثقال در سه که خیسایند و خشک کرده و شش
 سفید و خفیه الثعلب و صمغ سرخ و سفید و قرقندق و قزبا و دم
 و حوز و قشدر از هر یک ده مثقال آن خشک است مثقال پنج بقیه
 ده مثقال اجزاء را بافتند نرم کرده هر صباح صوف مثقال بکوبند
 و یک پیاله شیر کاه در میان بکشند و غذا معلوم حوزند و نوزاد
 کرم خراطلین پنج سیر روغن زیتون پنج سیر شراب پنج سیر حمله را
 با هم جوشانیده تا آب برود و بایست که ترکیب مثقال داخل نموده
 در حمام بر بدن مالند و بدن را مالش دهند **در سینه**
 در مصلح حرم خنجره و افسالک شده از اسباب باندی و غیره نفع و صحت
 از آن خوان گرفته و جهامت کردن است از جانب مخالف و تلین
 در طبیعت نیکوست و لاله طین نموده و نیکوست عرق طاسینی
 در غنچه بادام با شیر قندق حوزدن و بر آن غنچه را زدن و
 نمودن نافع است و نمایی است مثقال یک سیر و مثقال طاسینی

نخ مثقال صبر و مثقال ماش پت مثقال جمله را کوبیده با آب کز
 سر و سرشته شمال نماید و اگر حار و آری در آن ترشع ظاهر کرد و کل
 از سر و مثقال فلفل ده مثقال سبیل ده مثقال جمله را کوبیده و صندل
 و میا و خالص را در کباب حل نموده بکوبند و اگر ضرر در سرد واقع
 شده باشد با شش عدس کلنا را کوبیده و در روغن حل و داخل کرده
 شمال کنند و اگر ضرر بسینه و کیم باشد کل از سر و سادشان با
 عدس بکوبند و غذا را با هم و کیم نیم برشته و زنجبیل خورند **در سینه**
در سینه در سینه هر صفت و اقسام آن در اهر حرقاده کلاه
 این است که بر سفیداب قلع ۳ محارنگ ۳ انزروت
 کف دریا ۴ خون سیاوشان ۳ جمله را کوبیده و بخاه مثقال
 روغن که در ابقدر بر روغن پیاز و بعضی قطعه بار کو خشک از روغن
 که در میان حوالا کرده با آتش ملایم جوشانده ابد از یک
 چهار بار پیرون آورند و قدر بر سر در آن روغن اندازند تا قوی
 آید از سر آتش بردارسته جمله او در پیاز روغن ریزند و با روغن
 کوبند و در وقت احتیاج بجا ریزند و بچند بوی آتش آفتاب

دندان و خرفه در کتب دولت درخت به حد نماند
 و کمال از شیر آب سر که بماند تیر خلاص کند و کافور با سر که هم نماند
 و همچنین اسک و مروارید سنگ و خارا نیز که بده و جابر و سوسه را
 بر و غش مل چرب نموده این اجزاء را بر او بپاشند و بچکان
 مروارید سنگ و ششمال سفیداب و ششمال موم سفید و غش او را
 بلع و ششمال سفید و ششمال مرغ عدو و با قدر زعفران و اجزاء را که بده و در
 روغن که احسنه و این اجزاء را با سفید و تخم مرغ مرسم سازند
 و بجای روغن بنهند و تیر بکشد و کاش آنش عدس را نقشه نمائند و بنهند
 و سفیداب و سر که داخل کرده بر آن موضع گذارند تا خوب شود
 از آب که مر را پیش از آنکه دانه زرد آب انار ترش بر آن
 موضع طلا کنند و بطلد نمانی سر که مذکور شد و او ایاید
 و فاکت موریس آدم باند و تخم مرغ مملو کون نافع است
 در تیر بکشد و از کوار و سوسه و کافور و سوسه را
 علاج او در ترک زنا باید که درخت بوق و در ختام رنود و آتش
 اغماط و در میان آب که در نمان و روغن جابر و سوسه را

مانند و در آب تن با بار امیان آب سر که دارند و در شش
 با آب گرم و قهوه بکشد و خوردن نیز نافع است و اگر کسالت بکند و زرد
 باقی باشد بپواری با جگر کنی که عرق را و علاج نماید **در تیر بکشد**
 کردن است آب نم گرم بار و غش خوردن چند اگر توانست و اگر
 شست بار و غش آتش خورند بهتر است و چون فی ماست موم
 تازه خوردن نافع است و اگر تخم گذار با روغن کافور و زعفران
 یا با آب مال و دفع شود و اگر اضطراب شدید است به لاله از
 سفید بار و غش بابت نمود و نبات گذاشت غاب رود و او را
 گیرد و اگر معلوم شود زهر از جمله زهر بای حاره باشد بعد از قی
 با آب سرد و قطاب و کافور و آب کشتیر و قطاب اسفزه
 سر که دره خوردن و در دل و جگر و دماغ نهادنای سر که دارند از
 متبل جل و زعفران و کافور با اسفزه بار و وجود و تیر مرغ سر و خو
 ردون مفید است و اگر ستم الفار خورده باشد بعد از قی
 ساعت آب و عمل هر گرم کرده بخورند و در ششال مرغی را در غرت

کشته عمل نموده بپوشند و نیز تمثال جبهه و درازم ساخته با شراب کشند
 و اگر تریاک خورده باشد قیر را بر دهن و آب گرم بنماید یا شراب غلیظ
 و آده قیر بنماید و تخم نانج یا تخم ترنج یک مثقال که سده با شراب کشند
 و اگر کسی زهر از مار یا عقرب یا رتلا رسه علاج بخشد در آن که مال
 انوضع را محکم بکنند و حجامت را بر قمر آن موضع که از زهر بسیار میگذرد
 و بپاوی که ذکر شد علاج کنند و اینک را با زهره تخم میخ صلابه و زهر
 سیر و یاز و لوت از سر زهر نموده در آن موضع بکنند و بجهت شکم در
 آن را با قنار یا با شراب سرشته بکنند و زهر چرک کشن خلط کردن نافع
 با قنصت و دیگر کوزه و زهر و شیر جهم که سبب کندن زهر و کافور را سبب
 رکزن یا عقرب بنهند در در آب که کندن و بجهت کندن زهر را بسیار کوه
 ضلالت کشند و خورس که کشته گرم گرم بر موضع زهر بنهند نافع است و زهر
 فاد زهر و مالیدن بسامق است و بجهت زهر زهر آب عوف را بپزند
 و بخیچه عمان کل را بر آن موضع بنهند و نیز سیر که سبب بر موضع زهر زهر
 بنهند و اگر فورا کف کشته خلط بخورند در دوا که کف و آب خنثی طل
 نماید نیز مفید است و این لایت کرد بجهت دفع سموم و کزیدن حیوانات حشر است

سلامت قوت که من است رحیم سلام علی الفرج فی العالمین
 سلام علی موسی و هارون سلام علی آلین
 سلام علی حتی مطلع الفجر **علاج** در علاج آب
 افاده است اگر بپوش لب و او را گون آویزند و هر ساعت باز آید
 و آویزند تا آنکه آب بیرون آید بعد از آن آب فربه بسیار باید چاش
 و در هر ساعت بر سر آب افکند که از زهر و خیان کندن و نفس را بر سنی
 و حلق آن در کمر تر و خیان کندن تا بهوش آید و غلظت کوبیده با سنگین
 مخلوط نموده دهند و سر تا سر را بکشد و او را گرم نگاه دارند و باید
 گرم نموده بر سر او نهند و یا در دماغ او دهند **علاج** در حلق
 مریت اگر موریز باشد در تمام خوار آب برک مره خمیر کشند و باید
 تخم میخ بپزند و در وقت هر نفس که در دهان میگذارد که از زهر خارج
 گرم آتش زهر بر سر زهر و بجهت طه شدن موفا کتر است خیار
 و برت و حنظل و فاکتر موی سر او بر و یا آب را غلظت را
 روغن بنفشه با امه خل که در دهان میگذارد و تر جوارب کشند
 نیم کوب نماید و اگر جوشیده در یک کعبه با کد در زهر کشند و از زهر

از رشتن که از آرد با قلا و آرد خود در قلاب است **نوشته**
 در قلاب و رنگ بزره و سبک کوزدن آن و بد بودی عرف اگر خواست
 و رنگ رخسار سفید و سبک رخ خود هر روز صبح را بخورد و سبک چنان قلاب
 و شربت سبک قلاب نه است نه شربت و نه دانه و با قلابی صبری
 و جو بادام تلخ از هر یک پنج شعل کشیده شعله ای با هم کوبیده و بزر
 نموده بر بالند باغچه و تخم خربزه و عسل و نشان سبک روی هم اند
 که کشت در اطراف که در ابا جبره جو کینه و بزرش منقذ آنچه شود
 و بعد سردن آرد و سبک و قدری آب حل آن شود بر سر بالند و اگر سبک
 بزره از صنف کبک یا سبک زربا لجه آن که از اند اگر بزره حزن دن غذا
 که در بر بالند مثل باله نجان و خیره با قلاب و مار سبک و حل خنجر و آبهای
 باید از سردن اینها اجتناب نمایند و اگر سبک سبک از رزق گرفتن باید
 و جاع بسیار شدت که با بعد از لایم ناخورد کشت سبک و زغاک
 و ما بر تان روز ده تخم مرغ و انکور و آنچه بزره و خور دن هیل بود و در
 نیز نافع است قلاب بر قلابی حق هر روز شربت فرستد بر قلاب
 بزره یا سبک چنان قلاب بخورند و موند و شربت یا زربا لجه و انور وضع
 است

بشوند مندل و غنیمت در آب سبک را با هم کوبید و آن موضع بالند
 یا که کوف کاغذ را با قلاب سبک بالند و مالیدن شکست و قلابی
 نافع است و اگر عرق انگشتان پای بزره با سبک کشت و بخورد
 مرطوب و هیل نافع است و اگر عرق سر بزره باشد قلاب و سبک
 و خورد و در شک و کینه را کوبیده و با آب خورد و سرد و بزرش شود
 بالند نافع است **نوشته** در امر صبی که مختصه بزرش است اگر چه پان
 از مر قله بعضی است لکن اگر اذیت بعضی از امر ایشان را عارض شود
 اظهار آن بجماعت طبا فوج است و شرم و حیا مانع اظهار آن سکون
 لهذا بعضی از آن امر اخص و معالجه آن بپان مر قله نافع احتیاج است
 از اظهار اظهار که اما سبک یا سبک بر قلاب و قلاب یا سبک یا سبک یا سبک
 پاک شدن اخف یا سبک حل کرده پیشم یا سبک بخورد و بعد از آن
 که تر و کمی که موجب حل سکون **نوشته** زهره امرو شیر و کرک یا سبک
 بخورد آید و باعث حمل میشود و گویند تراشده عالج را بعد از پاک شدن
 از خض مت صفت روز در قلاب بخورند و بعد از آن گویند بزره یا سبک
 سبب حل خواهد شد و گویند بزره یا سبک بخورند و اگر خنک نموده بخورد و در آن

اغت حل شود فاضله بجهه آن سکت و اگر کدو کفار که از عظیم دار و در چنین
 یک نخود غیر و چهار عدد و عت بخت و یکد آن رزده تخم و قدری نار عت
 بار و عنی با سیم داخل موده با پارچه کشان بخورد و در اندک که موجب حل خود
 شد و اگر خون جفن نادرانی کند نشد با سلب و حیات کردن و اینها سلب
 در هر صباح قرض که یک شغال و حل از منی نیم شغال آب برک از یک
 خرنه و ماژ و دو گن روشت یا زده و در وقت درشت نشانی از یک
 سه شغال نه صاف و صفا از هر یک دو شغال و در وقت تخم خور
 شده و کاقد سوز از هر یک چهار شغال یا آب مورد داخل شود
 از ششم بخورد و در اندک و در شغال رت به یک شغال قرض فلان خرنه
 که باغ است و اگر خون جفن سبده آید هر یکی و برونه و ماژ سبده و اگر
 و صواب و برونه این جزا است و می گویند باز هر که کا و داخل موده بخورد
 خون کشاده شود و بکراش نشان و عاقر قرنا و سباده آن و خرفون
 سباده می هم گویند و با قند داخل سازند شفاف کرده و بخورد و
 که بسیار راحت و قند صاف و حیات ساقا و بحدین را نهاد
 هر روز با رجه فاضله نزدیک بود مفید است و اگر تخم حنظل و سرکه را

ادویه

و غرق موده بخوراند و بخورد و بحدین سباده است و اگر جانی را که
 چسبیده و در زبانت که کم از اندک بجهه شود و بار و عنی که یک داخل باشد
 که در در اندک و با یابی خود را در میان لب نهاد و خوابت حقیقت ده
 شود و اگر شخی در رحم دید باید سه گن کا و بار و عنی کا و بار و عنی کا
 لی که در در اندک و در تخم و قند بی شغله کجده و سرخ مجروح را داخل موده
 نموده و رشت ز بار و شکم به بندد و برک جنک در شیره کا و جوشانده
 بخورد و بحدین از پاک شدن از لقا پس خود صلب نزد ما و را در
 عجب در زبانت ناید و بعد از ساعت برون اورد که بدهد یا
 نه بی زبده و تخم شیت را با دیان و معزل و ماژ می بکشد که بدهد یا
 داخل موده شفاف که یک سباده بخورد و در اندک و اگر شیره در نشان
 زن سبده که در روغن بنفشه و کشت تر در یک خرنه یا گویند و نهاد
 گشته و با سرکه در روغن حل سرخ ناله و شنبلیله را گویند و با سرکه
 در روغن حل سرخ نهاد نماند و برونه را بجهه با نوم در روغن نهاد نماند
 و اگر شیره زن کم کرد و نماند که با دیان را برونه باشد با شیره برین
 بخورد که مفید است و سرخ قند و سرخ از خرنه سباده است

[illegible]

برکت است و شفا
فوز و شفا آب نفع است شفا برکت
است شفا برکت است شفا نبات است شفا عرق
است شفا عرق است شفا که انشا الله نافع است

۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳

الکلیات و شایعات و سایر احوال و در احوال جناب است که در روز
عبادت از او دیده شود از حرارت که در چشم استقال کند به دل شوق
بچیزی و در او آنچه با آسای مخصوص سرشته بماند مانند روز استقال کند
مثل زبانی عذره و امثال آن و مخرج آن بین طووس است و چون اول
از کافور و بزرگات تربت با یکدیگر میسوزد و بعد از آنکه عطرها
از او به خارج تربت آورده اند بفراسم زده و در باقیات حل کرده و مثل
غایتی و گویند مخرج او بفراسم است و در کتب و کتابیست که قاعد میگویند که مثل
او قالیق باشد و کل مخصوص است با سنج و باس و چشم کشند و در روز کعبه
باشند و مخصوص چشم نیست قطع زلف الدیم و احاطت کند او را ب
در جسم نیز زکری شود و در میان حل بقبولس و گویند که موجب است
تربت کل شده و گویند مخرج او قیاح و خس است و شرط است که استقال
آن بعد از نیت باشد و صاحب مزاج حار را در وقت مسج
نمانند و اگر کل حار باشد و مزاج مریض بارد و در آخر روز چشم کشند و اگر سرد
بارد المزاج باشند در وسط روز هرگاه بچینه ترول آب امثال آن شمال
کنند باید مریض پشت بکشد و برگاه علت در اینجا باشد باید که بعد از
بکشد

الحزب هر يك دو دم را تحت پا دو دم سینه آب قطع نمک زکی فصل سواد
 سینه که فرمودن باشد نوشار در فصل هر يك دو دم و نقل سینه هر يك دم
 کاغذ نیم تم سارنج هندی یکدهم و نیم چند پند سنبه اظفر سبز هر يك دم
 بلیون صیبر سارنج او شل سارنج کبر است اقلیم از بهی دو دم کاس محرق
 با دو دم سفیداب هندی یک زکی هر يك دو دم نوشار چند فصل سواد
 هر يك یکدهم کله در بر از تالیف در سبب بجهت صحت و دفع دمه
 و از سبب که از بهر سده نافع در سبب اصل سارنج او شل با سفوف است
 اقلیم از بهی ترال الفاس فنیای هندی و نقل صبر یک فرجه یک
 یک آلی طبع هندی زبده الجوز نوشار هر يك آلی و نیم ملک یکدهم ملک یکدهم ملک یکدهم
 سرب از مقیاسات که برای فی عبارت از دمه حکم باشد در قرابادین
 بود و سبب است که بقول در حجاب در هم است فصل و طلق و عیالی
 و جبهه او آخر ارض صیبر دانه نام نافع است از دمه و بر سبب
 نشانه سکه سفید هر يك نیم تم و تفریق نیز یک یک دم که در جبهه و عیالی و طلق
 شفاء و انتقام و صاحب شد که گویند عجز است زغال سپند دوس که در
 جراح بار غش و منسج سر زانیده باشند با قدری ملک و صبر تخم نیم

احول یکشنبه گذر با ص که البته ناسی روز ایل کند هر چند که صبا
 عفت یا رس از فصاح باشد منقول از فصاح زبده الجوز دوسه پسر کین
 و سارنج سفید سفید سفید با سبب با یک رطل آبی که با میران و دج هر
 ده دم حرشاید و باشند تا ربع رسیده باشد کرد و اقباب سائیده
 پس شک کرده از ناسه بر دین کند و استعمال نماید
 جالینوس دجه دمه و خلط صبر و حکم و هشاد نافع و حافظ صحت
 است سفید آب هندی هشت آلی اقلیم فنی صغ هر دو سارنج و اگر باشد
 مضطرب محرق منقول هر يك چهارم افیون سبب سده کاس محرق
 زعفران هر يك یکدهم که فوریک قیراط کدر سده از تالیف قدما
 و عجب الفل است در رفع باض و دمه و سکه و ستر فای جفتی و اکثر
 ادرام چشم و جالینوس است و گویند چون در سینه و جالینوس
 با میل مله در چشم کنند از کوری ایس شوند سر سده صفیافیه و مشک صحتی
 هر يك چهارم اقلیم فنی باشد هر يك در دم سارنج هندی یک دم
 مر و در زعفران هر يك یکدهم ملک چهار قیراط کدر سده و دمه
 بغایت محبت و از قدماست فنیای که با منقول چند دم سبب است

مهر بر یک دم فلفل نمیدرم کدر معوی از قاضی است و بغایت جبه
ضعف با صبره و غلظت روح و زوال آب و جلالهات مفید است و در جبه
قوی تر از مدارات و بجهت ادب است ل قویای کرمانی مغول و آب
مرسوخش ز که او را یک شب کوفته گذاشته باشد تا به شش شود و بجا
او غیر که در خشک کند و باید در سبیل فلفل در فلفل امیران بر یک دم
و شاد یک ل مجروح و کوفته با آب را از نایه تر به است و در خشک کنند
پس با قویای مذکور از جوی هر دو که در استغناء نمایند کدر اندر
جبه و باید در مژه و انبوه کردن و بغایت مرطوب است و از غمائی
بسیار مفید و خاص الکنه چهار ل سبیل الطیلس مجرب و جبهت بسیار
یک ل با میل بر فلفل مژه یک ل کدو از اشراف و متافیر
و جبه تقویه با صبره در رفع غشاوه و تقویه طباق عین و اخفا و دفعه
و جبه و سبیل رفیق و نشا رافع و حافظ صحت است سر مره اسفند
و دم قویای هندی که غیر سبیل خوار است مر قشیا و بهی مرغان
لاجر و منول سازج هندی فیروزه در قنقره امیران فلفل سفید
و بهی تر با ناسخ شایع و اگر باشد مفید محرق منول بر یک جبه

سرطان بچری شش درم با قوت لبه لعل زمره و زبرجد و رقی عسل
در فلفل عقیق یعنی از حرکت و در دم زعفران است درم و در بعضی
لخته و بهنه در یک چهارم بنظر رسیده و در بعضی سر مره مساوی بسیار
است و صنع ع و کثیرا متفرق مزج صنع الی هر یک یک درم انیون سیم
افزاده کرده اند و جبه و دانه غیر این نسخه استعمال نموده و با عسل الی
و طریقی داخل کردن در قنقره و قنقره است که با صنع ع و یک کثیرا
سرشته بر روی سنگ سماق چند الی با سینه که مصلح شود کدر باقی
جبه رفع باض و بعد طیت و در اندک زمانی قطع نماید شیه بر محرق
منول دم و به از منی زده الحجر هر یک یک درم و در جبه مر ساج
بغایت نافع سراجی اشیاء است اس بیل و اید قی و شفا و در مقام مفید
قلعی چهار درم اقلیمای قلعی صنع ع و هر یک دم و دم نحاس محرق منول
ناشته انیون بر یک یک درم بالباب بر قطونا سرشته خشک کند و با
سائیده و در در نمایند و در دانه ایضا جبه مر ساج و کثیرا شیه
آن در رنگ در دستنای سیم شده سفید آب قلعی و در مقام مفید
صنع ع و یک ل و در اندک اندک نیم ل نحاس محرق انیون هر یک

شاید پنج چهار و یک اگر باشد معانی حق منقول بدکشد در
جهت پانز رقت و جوب و مکه و مکه و بقایای دود و حرقه و مع
عاده نافع و حافظ تحت و نبات از موده است پت شغال شمشیر
یا پت شغال گیاه یا شمشیر شانه دست روز در آن آب کداز شده
پروان آورند خشک نمایند و از مفر مفر او ده درم صمغ عربی مساق
صمغ آلو از روت نبات هر یک در درم کدو در قوطی ناکه از کدو بد
او جدا شود پستور و شغال اخضر و بخود در درم شانه در درم
منقول از معالجات بقا علی که جهت رفع حره و دمه و در چشم که غلیظ
خون باشد بسیار نافع است نائنه کثیر صمغ آلو کدو صمغ عربی
شیاف یا شاف او نیم درم از معالجات بقا علی جهت اختلاج و ایم و
مراض بارده مزمنه و تقویه بصر نبات از موده است زنجبیل ۳
میران از قنصل حر و قنصل از روتای کرمانی او نیم منقول صمغ
عربی او نیم شایب پنج از محرقات حیرات جبر صمغ زردت حره
و جوب خط تحت چشم رسل دودمه در درم من حبسیدن ملک
و مراض عاده مجربت از بای آب ناسنج پر در ده و جزو کثیر آن نائنه

از زوت طریخ مبرخض یک از هر یک جزو فیض آب قلی عینه
رو دانه در هر جزو افیون نیم جزو در در اقلیم حبه یا ضی صدامی بصرا اقلیم
خیز زید البحر بورد ارمنی سرکین خفاف امیر آن سازج نوشادر شب یانی هر
و در صد شوشه شد سوخته روی سوخته اقلیم ای طریخ که کثیف است
شحم مرغ سه مثقال از زوت صبر زرد در طفل که نیم مثقال با عسل شده خربا
العیس تعال نمایند بسیار امراض با دویه مناسبه در در اقلیم بسیار لطیف
در حش در محقق و طبیات و حبه امراض چشم اطفال بسیار نافست از
قشرینج از هر یک جزو ای حبه التودان است از هر یک نصف جزو فیض
قنی بیج جزو در هر جزو مانع اوشل منان در در اقلیم است در قطع
و منع از ازل عینه از زوت جزو صبر زرد و غفران شحم طریخ
از هر یک جزو افیون و دانک با فیض جزو در در نصف جوی در در
نه گویند را با با نصفه ترکیب کنند باین ارم نامند در در که در ای حبه
حرارت عین در خفیف حدف محرق مردارید می نشته آکا خور
دانش در در حبه نورس یا ح و دوه و ثبور بغایت نافست فیض
اقلیم ای قنی معطایس محرق مسلول منع حولی که در نشته کثیف

مفید است سینه آب قوی و صغیر که در آنست که در چون
 ربع غم ایون اضافه نمایند شبها با بعضی افیون یا منس و چون در قراط
 تا نیم مثقال کند اضافه کنند که در ری خوانند و کند ری جهت فروغ احوال
 بعد از سایش مال با لب زرقطه یا شافا زنده و بقیه که کشنده شد
 جهت اقبایای رمد نافع است کثیرا صنع حر و شاد رخ مندی که یک جزو در مضاف
 دم لاخون زعفران که نصف جزو شیدا درین از مالیف این رضوان
 را وسیع و محض مشک بر آرد و نافع زکات و تقوی اعضای عین و جهت
 رمد و در دنج و عظیم الاثر است در امراض عاده طریخ و اتمام ۱۲
 صندل سفید در سحر و حفظ کثیرا صبر شفاف یا شاکه آما بکشد
 سازند شیف پیرایه معنی محض است از مالیف عالیست و خیال
 اسبخی ترجمه نموده جهت طفت و سرد و بخیله و اوجاع و قروح و زخم و
 و طول رمد و اگر امراض بغایت نافت اقبایای دهمی و بیال است
 صنع حلی که در مضاف بنیون ایون زعفران سانج که در فضل
 قراط با شراب بر کشند و با سفید تخم مرغ استعمال نمایند و در
 جهت سدن و جوب و عک و عک و دبل و باض نافت صنع حلی سفید

قوی اش که یک جزو در بخار شاد رخ که نصف جزو و اگر شاد رخ باشد
 مضاطیس محرق مغول کند و به سحر و سحر و راج حد از الحدید
 که جزو در بخار در تو بال الخاس محرق که نصف جزو باز هر طوره
 شافا زنده شفاف و در رات و پیرایه با سلقون بنس پخته طوی و در
 که به که از مالیف اسطیغیات و قشش و سبب قیت جهت زول
 و قروح و عک و در طوبه مفید است و سریع النفوذ سجدت که در طبقات
 تاثیر میکند اقبایای محرق و صغیر در رمدی و فصل سفید که در
 سفید اب قوی و اش سکنج و در شال عا و شکر که در اگر در شال
 مناسب در جزو آفر ایون آن زهره کفشار آن زهره مایه شوط زهره که یک
 در زهره باشد و عکاب که در و جوس و کرک و عکاب و باز که در نصف
 و شج ابر و عکاب ستره میفرماید که در زهره سبرط و یک است دریا
 و ایر و در است و باید با آب از زبانه اکتال نمایند و محقق و قریح که نموده
 اند که زهره حداره که لغاری غلیظ است و درم که جنبه گویند و یک
 در رخ زول آب و عک و در حرجت و در زهره غلیظ را با آب از زبانه
 اکتال نمایند جهت اخراج سیم حرجب و استند اندیشه و شافی

بنات الطیف و بنایم و جبهه قروح و ضربان عشاوه و شور بسیار معده است
 اضمحلالی محرق مطلق در شیر بلغم یا شیر و خران و سفید است منقول
 زعفران و کثیرا آب باران سرشته و سفید و تخم مرغ استعمال نمایند
 شیاف ساق کبیر جبهه رطوبات و دمعه و کله و ملق و جوب و باطن قریق
 حاره نافع است سماق و ده جز در یک سواد و جبهه زرد و غشقی که رنج مجوی را
 باوه چند ان آب بچوشانند تا بر رنج رسد پس صاف نموده بچوشانند
 فائدت با نذ و این ازیه را با آب آل برشته و بناف سبانه شیاف
 مایه سر سر و نیای که مایه کشای محرق سفید اب کد آ جز و اقای بظفر
 کثیرا افرین نماند مگر رنج جز و شیاف ساق سفید جبهه حاره چشم و التهاب
 و کله و دمعه و جوب و کسل و جحوظ صدمه و مایه و انفاق و کله شیاف
 و دیگر جز و رسیده سماق پدانه و ده جز و سفید اب آ کثیرا اضع جز و ده جز
 رنج جز و در کله و ساق را بچوشانند و آب در آن با طبع نمایند تا
 غلیظ گردد و بهتر و پنج جز و او کافیه است شیاف و سواد از محمد بن و کرا
 جبهه جنب نامور و جوب حشرات صبر کنند از زودت کله و سر و بنایم
 دم و ده جز و بنایم و پنج رنج یک آب برشته و سفید بنایم و جبهه چشم

و منع قبول افات و حره اجناس و جدی بصیر سفید است فطرخ صمغ الکو
 صمغ عربی و صمغ اقلیمای لغوه آن نشسته و قویای بنیدی منقول است
 و نیم اقایا و نیم آب برشته و ستره و ملق جبهه رنج باطن کله
 سرش است جبهه و تخم مرغ و مایه و ملق نشسته و را خالی کرده آب
 رنج در اثاب که دارند و کرا این عمل نمایند تا هر روز که در او باشد
 جبهه و آب را استغن کنند پس خشک کرده بپایند و چند رجه از آن نشسته
 پروا کنند و با صدف سوخته و سب سوخته و سر کین خطاف و سر کین
 و بره و ارمنی با بنویه مخلوط نموده با سر بره و ملق سرشته و شیاف نمایند
 و باسل شوند رقیق استعمال نمایند قبل از استعمال چشم را به بخار طبع
 با رنج و اعلیل الملک سد اب و صلبه دارند و در سالیات بقراطی
 مذکور است که پوست تخم مدبره که در آن که حرم صغیر نامند با سر کین
 و سر سار و خطاف از آن با صمغ چشم که از ابله به رسیده به بنایم
 و حرم منقل ساقی و نیز است شیاف صلبه جبهه جدی بصیر و لغوه چشم
 و منع افات و کسل و باطن رقیق و دمعه و کله نامضت قویای که دارند
 منقل ببله و زعفران کثیرا کد و نشا در یکد انگ و ده جز و یک رنج

و مانند آن رقبه و مانند مثل روغن کهنه در روغن کل در تحت کز اصل آن در آید
مغز و نه کمر است مع خالص و افعال و مزاج آن هر چه در حکم عطریات
در اعمال عصبیه است مانند روغن عنبر و شال آن بیشتر در بر و ستر
اول مسطور گشته و قواحد بقیه و ادیان مرکبه در این ثابت گرداننا طریقی
استخوان روغن نیز در است که آن تخم را که پخته قدری آب گرم بر آن می کشند
باعتل گرم کرده بقیه از روغن و اوراق و اعضاء و از با خشک گشته
باید باشد در آن آب بچاشند مایع رسیده صاف نموده با مثل آن
روغن زیتون و امثال آن بچاشند تا آب برشته روغن بماند و هر چه از طبعی
تازه و مانند آن گیرند بهتر است که گویند و آب او را گرفته با مثل آن روغن
مناسب بچاشند تا روغن بماند و آنچه متعارف است که کل را در روغن
گرفته با قباب گذارند و بعد از هر هفته صاف نموده کل را تازه کنند تا
مرتب و اگر زیاد تر بگویند عمل کنند قویتر شود و این سه متعارف ضعیف
در قسم اول و طریقی استخوان روغن تخم مرغ در روغن کشند و در شال
در قسم اول و سبورات مذکور است بلکه اکثر ادیان بر روغن
شکر ج می شود مگر روغن حب البان که هر چه را که بر روغن او در است بهند مگر

و مانند و در روغن و عصاره شکوفه خنک که گوی بماند باقی می ماند
و در روغن است این راه خواهد بود که روغن را بحد کشتند بجهت طریب
و نمود آن باید بازای آن هر چه در روغن شال آن آب می گویند مگر که در روغن و نیم
در قیبه ملک که با هم مانده باشند اضافه نموده بچاشند تا نصف
رسد پس سرد کرده روغن را از آب جدا کنند و بار با آب بستر
بچاشند و صاف نمایند و اگر عمل کنند بحد که خواهند و بچ نادرین
روغن سبیل روحی است در کل امراض بار و مثل ناله و لقوه و عصبه و قوه
لنج و ضعف معده و جگر و هیله و شانه و کرازی سم و در روغن روغن حب
در روغن عصاره و عصاره باغ است شرب و ضار و احتیاطا فایده از
عود و شال سعد درق الفار قطع شح نار وین مزه سنجش زد مانا سار
از خوراک است اهل رک مورد و از آن الفار مکه و اهل نیکوب کرده با
در چاه شغال شرب کنند یا جودری یا عید زب حاصل و در بر روغن
در چاه شغال آب با شش صاف بچاشند که نصف رسد بعد از آن
که یکشنبه روز صیانه باشد پس صاف نموده با کل شرب و حما و سبیل در
سور و تازه و در صاف مکه است و در شغال تا سه ساعت تا با بچاشند

نماز است و با وضو و مرقه ق و دست و پا و آمشیر و کتبه و حشر
و مرقه کتبه و مرقه با آمشیر و کتبه و کرم کرده و فشارند تا خون از
جدا شود و این بابت منقول از شفاء الاسقام و درین القوه باشد
جبهه لقوه و فالج و کزاز و عرق النسا و دایه و نفوس و کتیل و ریح و تهیج با
و استنهای طعم نافع و قطره جبهه که بی درانی سمع و سبب مباح
در روز نوزاد و فرجه او جبهه عین امراض هم نافع است و غولف مذکر که کوبیده
متبث ارواح و عاقد است جبهه شویز با شویز کوبیده و تقیه و روغن زیتون
بطریق تحمیل نمایند تا بر روی شش نرم شود مثقال روغن را حذب کند پس لفظ
کنند و این الموم و حن الا اصب همند و از جبهه و زبانان لطیف
یا فیه در کل مرض یا در حجب و احاده باه مایوسین میکند و جبهه لقمه
عصب و در که و عصب و بواسیر و قطره بول مرغ کردن یک چبار
از نموده است و چون در میان استعمال کنند محتاج به پیش نشاندن گوشت
یکت جزو و فمونی عاقد و از هر یک ثلث جزو و فمونی سداب هر یک ربع
جزو باشد و زن آن روغن زیتون بکشد تا ثلث رسد صاف نموده استعمال کند
و این الخ موقوف به دارا است و جبهه شویز که در اصول شمر و پیام

بهر مد و جبهه جمع موی غلیظه تحت جبهه و خرازد و جبهه حکم نافه تیل
روغن فورا با نودل سر که بخور شامه تا روغن بماند و فمونی شیطانی
بندی که با این پنج حرکت این که در نوحه مد و صینی آن پنج نوحه را
هر یک نیم آن جل نموده استعمال کنند و در بعضی که ماه مانند
اسرار کنند و نموده اند و در تقویه باه مایوسین و چون حاصل میاید باه
طبع دهند نافع و در انجید میوان نموده و چون با شویز استخوان و چون
نمایند در جمع از جاع بارده بنایب شش است و استخوان روغن شویز
مختلف است و بهترین لفظ اوست که خود را نیم کوفته در قع سطلین کنند
بطریق که کلوی قع خالی باشد و از کیف مانند آن در کلوی قع کنند
تا در وقت ماکوس کردن آن را بخورد از شیشه پروسی یا در کوزه نریت و نموده
و طبقه و کلوی قع از سورخ طبقه اول بطرف افضل بپزد و کنند
که یکم قع در طبقه اول ظاهر باشد و قاعه را جبهه قع وصل نمایند و
اطراف شکم قع شش سرکین بازغال کمی را فروزند تا روغن از لیفی
کلوی قع بقا بکشد و در آنجا از مالیف جبهه ریح و در خند و ریح
و فالج و امراض بارده و تقویه اعصاب و لقمه مجاری ضيقه و ادوا

بار و تهنیل موا و غیظ حرج است حسن لبان مصل سیه یا مکه که دل اشق
 فریون حب لبان غریب یغذ زینت کما یطرح ماهی زهرج کدشت
 جز در انجیل خالجان در صحنی عدد و کدنج ل کد ز سبب ایدرس تخم کد تاثیر
 تخم زیزک نامخواه قسط تخم شبت کد مال عدد مر خوش صبه اسفند مغز
 دانه کرک یک مغزین اشته حب الفار کد مال یک مغز در از مغز عرق
 در ملک ان بختانند و بختانند تا در غریبانه اسکن و جابویر و دریائی و سیه
 سائید فته و عکس البطم کد سته شفا در آن حل کد سبیل الطیب و صاف و غلظ
 قصبه لایه و غلظ کد سدل و در صحنی دل حبه فلفل فریون و فلفل کد
 ۲ ل از حر کد زانیده اضافه نمایند در این المختار تالیف الذخیره محمد
 نال شکانی حبه تقویه و نظیر در فلفل یاب سده و کد سبب مصل
 سبیل الطیب صیف عکس البطم کد سته شفا اش اسار و قصبه الذیوره از
 کد تا در صحنی با و نه در غریبانه و غریبانه و غریبانه و غریبانه و غریبانه
 که اندر هر روز و هر چند ماهه روز و دانه در غریبانه کد که اندر روز و دانه
 بچه سبب فلفل دانه و کد سبب حرج و صفا است که کد در غریبانه را
 با لایه صفا مائیده تقویه و غریبانه کد کد کد کد کد و با قریح و غریبانه

و در صحنی تقویه باید بر روی انشور می باشد روغن دوزخ حبه در دانه و کد سبب
 نباتت آموزده است هرگاه از حرارت باشد دوزخ را با سیه و کد سبب در انجیل
 شانه تا حجتا شود در غریبانه که بر روی آب بعد از سرد شدن آب سیه شود و در انجیل
 و اگر دانه با دانه را سبب سده اضافه کد حبه و کد سبب بار و نه غریبانه است
 و در انجیل کد ان و این خضر و نضر دست چپ حبه فلفل و کد سبب فلفل و غریبانه
 حبه ریح بود کد سبب از حرج است و در غریبانه کد سبب فلفل و غریبانه
 در انجیل کد حبه فلفل و کد سبب فلفل و غریبانه کد سبب فلفل و غریبانه
 ستم را سبب سده با کد سبب روغن ان کد سبب تا اندک غلظ شود و با ملک و غریبانه
 کد به مالند تا موضع آید کد سبب و کد سبب و کد سبب و کد سبب و کد سبب
 حرج سبب کد سبب فلفل و کد سبب فلفل و کد سبب فلفل و کد سبب فلفل و کد سبب فلفل
 و کد سبب فلفل و کد سبب فلفل و کد سبب فلفل و کد سبب فلفل و کد سبب فلفل
 که هر چه بار و غریبانه زینون سبب شود و قش سبب سبب کد سبب و کد سبب سبب
 زینون سبب قش تا یک سال باقی سبب سبب و غریبانه که سبب زیاد و غریبانه
 روغن و کد سبب از ریح ان باشد بلکه از ریح سبب و در غریبانه حبه سبب
 اقم از سبب و کد سبب حرج است و کد سبب حرج است و کد سبب حرج است و کد سبب حرج است

روغن زیتون رسیده کشته و در غیر آن روغن زیتون نارس که زیت لقا می باشد
 و در سواد یا به روغن کهنه کشند و مورا اولاد با روغن و شکر هم کیده اند و این
 آتش بریزد و از آن آیه صیغه را اول در او حل کنند پس از آن مسحوقه را مخلوط
 و طریقی حل غیر مصحح و عکس البطل و بنویسند و کنگ و مثال آن چنان است
 و در قدح مضاعف باشد یعنی ظرف آب در او کرده بر آتش کزاند تا آب بخار
 آید و ظرف که چکه از روغن مخصوص کرده در میان آب ظرف اول کزاند تا بخار
 از حرارت آب گرم شود پس چکه در مثال در او در روغن ریخته تا حل شود و بعد از
 آن بسیار از این را مخلوط نمایند مرهم اللذی منون و فاعله مجرب و
 فصل تیز حواس و روانه شود و هر یک از این سه کفه اند که به معنی شکر یک کفه
 یک کفه و در آن سنگ است چنانکه از پروریدن شکر به یک کفه و در آنانی
 بعضی افند عظیمای که است لب لب سفید باد و از تالیف جالیس
 و عظیم النفع است و بجزه خیر کثیر و صمد و عصب که فی الشجران اللحم
 جراحات و تحلیل و آرام و در فوج بفتح و کله رطوبه و نکه و جره و انکه
 سفید است یک کفه مراد سنگ الباقی که است که آنقدر که ساخته شود پس
 و در آفتاب کزاند تا چهار دقیقه را جذب کند پس بدو دقیقه در زیتون نقیده

دو دقیقه به کا و صاف در ربع دقیقه فقط را اضافه نموده بر روی آتش نام
 جسم زنده تا منعقد گردد و این را مرهم اللذی که مرهم اسودمانند
 جبهه شفا می حکم رطوبه و در حرطه و العلب و سفید ناعنت مرکه روغن زیتون
 بالتدویه مراد سنگ مسحوق ربع روغن زیتون زخم کجاست و پوسته بریزند
 که مراد سنگ رسوب نماید تا منعقد گردد و مرهم رسوب جبهه انقطاع و
 و تحقیق قروح و در دینان کشت جراحات و لکون کشت زبانه و رفع
 عفونات و موافق است و بالعینه سفید است مرهم زیتون و آتش محمول
 بآب سداب مرکه و در زیتون زخم زیتون زخم مجروح اصل کشند و سجاد
 از آن را تانچ آبنم را اضافه نمایند مرهم مراد سنگ بلغم مرهم لایق
 و از تالیف بقراط است جبهه آرام حاره و او جاع شده و لعنه و عصب
 و خراج و صدمات بغایت سفید است چهار دقیقه مراد سنگ مسحوق
 با یک طل نیم روغن زیتون زخم حل کشته و شکر خطی و زیتون و شکر مراد
 کپرنه و از مجموع بقدر چهار دقیقه بالتدویه اندک اندک نقیده و سجاد
 تا منعقد گردد و در هرگاه زخم خاکستر جبهه و مرصاف هم صد الحیدر ال
 اضافه نمایند بغایت قوی الاثر می شود مرهم زیتون و تحلیل و آرام

البهره دار و سلطان و درم زمین اثین نافه کدر اشق و عکس
العلم و در سنگ قنه و شرف شرح علم موم و روغن زیتون شفت ل
مرهم حواریون و مرهم رطل و مرهم شیخا مانند حبه اصلح خراج و
و شقیه و تخمیل و فنج و انزال آن و شقاق و رفع لار و عکس و جوب و کبیر
و زوایر و عقه و رفع کرم نافه است موم عکس العلم و اشق و مقل و در
عقل زرد و زیتون کدر و جاد و شیر و زنجار و صاف قنه و کبیر و اشق و مقل و
در کرم که حل کرده با یک رطل روغن زیتون یک شاسته تا سرکه بر زدن و با صمغ
و سوراخ و زدن و در پیاله مخلوط سازند مرهم اینجی حبه و تخم و اشق
و انقباض و جراحات و درم مقعد و عرق و حمره و شقاق قبل که از جراثیم
نافه است موم و روغن کبیر و زیتون با عصاره که از صفت موم از سرش و زیتون
با سفید و تخم و زیتون و اگر تیرید زیاد و خراشید بجای روغن زیتون
روغن کبیر و کندر و حش و سفید و تخم و روغن اضافه نمایند و حبه و تخم و کبیر
حش و افیون کنند مرهم بستیون حبه و جراحات مزمنه و درم ابو قحط
و در خواص رطل مرهم نخل است زفت و اشق موم و یک جوی قنه و روغن کبیر و
زیتون و در روغن بر روی آن مخلوط سازند مرهم عکس حبه و تخم و اشق و

و صلابات و انعام استقامت و صلابت بخت جلد و اخراج کرم بهشت
نافع در حجرات دانسته اند ترس سرکین کبوتر دانه فرما شیم بالتوبه و
مثل مجموع در سه مرتبه که اخفه سیرا رتیه را محفوظ بماند مردم عذاب
از تالیف ابن کلبه منقول از مثل حبه افواج بجهان و خار و انچه در حضور فرشته
باشد حجب دانسته اند پنج ضلع شگافه طویل بالتوبه سائیده با عمل
استعمال کنند مردم مقدر بر کردگان شوخه دانه رز و الو بالتوبه بار خرم
نکوانه شتر سرشته بالند و بخور به غم کوب هر که کنند مردم سینه خیز
خار و دریا نیدن گوشت در رفع بخور طحینه و امثال آن نصبت نافست مردان
با سرکه بمایند و بارغن گل لقیقه کنند تا غلیظ کرده ام بحد آب قلی و اندکی
کافور اضافه نمایند مردم نادر نادر ضربانی و غیر ضربانی زرد و حبه مال
مردار سنگ آمل نرم سائیده با آمل و غیر گل و آمل نرم و آب خالص بقدر که
اضیه را بپوشاند باشد نرم چند آن بپوشانند تا کرم ششم مردم هر حبه که نکا
نامند حبه زخمها و اورام ریشخ و تند و در اجابت نافع است حبه حبه را
نرم سائیده با روغن کنجد که سوم که مردم سائیم مردم کافور حبه گل قروغ
خاره در سنجش و حبه و دانه حبه است سوم سوم را در روغن گل که دانه

با سداب غلی آم کافور مقبوری آم هر ستم سه سال منقول از خطای سداب
 جده جاحات منزه و غیره از به بخت مجتبی و بخت قریح انگشت مناصرت
 نافع و منبت کم در آن کشت فاسد و صلیح عضو ضعیف و طاهر اعیان و کشته
 باشد و غیره که در تجربه در قریح مایه کسین نموده کافور مقبوری رال هندی که لعل
 بصری شجره و تنقه نامند کات هندی هر یک نعل کوفته و بخت در را
 با روغن کافور و تار و پد کف که شادی مجموع باشد و در ظرف آهن که احسن
 اول رال ایچنه و شش کسین کات را به پستوس کافور را بریزند و در
 جوش نهند و در قریح منزه قدیمه تا سه روز با قدری از فلفل سوخته بپزند
 نمایند و بعد از آن به ششانی سه تا پنج از تالیف و آنکه خبر بر حمت زبان
 ششانی و جده جاحات منزه بخت مجتبی و در تاثیر کز از هر سه و آن
 و با عدال اقریب از زودت که غده کبود و رخته است و جنت و در این
 کات هندی هر یک با سداب منقول که در دار کسین منقول که کافور
 مقبوری آبا موم سفید که روغن طریح که هر ستم سه سال از جنت
 و از اسرار است و در کیشانه روز و روغن و آنها و روغن آن کسین و توتایی
 هندی شسته و شجره آ که در جنت هندی نیم و اگر نباشد باز مژنه است باز زده

خام مرغ که در زیر کشته بخت باشند بقدر کفایت مرشته استعمال نمایند
 و اگر بای که در جنت جنت زریق را که از کز کز با کسین بگذراند تا بقی
 در آن ناپدید شود پس کز با کسین را بوزانند و در کشتراویم ششانی و افضل کنند
 بعد ملت به ستم سه سال و بخت مجتبی و جاحات منبت نافع است
 کز اتم مردم کتان سریش بر جبه کل با بونه کل خلیج با الوبیه که به به ششانی
 نیم گرم کز استعمال نمایند سه سال و بخت مجتبی و جنت با کز کز
 چک در روغن درم جاحات از زود است اگر دکنم را با قدری روغن کل
 و اگر نباشد روغن طعم و زود و روغن مرغ و جنت آن روغن مخلوط کرده استعمال نمایند
 سه ششانی و جنت جنت است و بخت مجتبی و جنت مجتبی و جنت مجتبی و جنت مجتبی
 در قریح و جاحات کد احسن استعمال کنند و در کز با کسین و ششانی آن و ششانی
 لب اطراف و کد و جنت خم انگشت و ششانی چهار بابا یا از موده است
 سه ششانی از جنت و جنت است و در کز با کسین و جنت مجتبی و جنت مجتبی
 از موده است سبب الطیب همانا قودمانا و فضل که به سبب قطع حاق قریح
 مصطفی نقل مضاف جنت طبا انی جنت زود و جنت سبب سبب سبب
 طویل و در جنت سبب الطیب نقل ایر سار و جنت زود که هر یک یک قریح

از جنت

لاون فل رعفر آن نصف ارقه عک الطم موم هر یک بمال روغن نارین
 مثل جمع بر هم سرطان که در کفیه تحمیل مرقه در جلدت کند حواله بر
 الاخره که بریت زنده الیچ زراوند طول اشق مقل البسویه حرکت کچر زردین بر
 گفته مثل عسج موم سرخ ربع روغن زرد عرقه یافعی بر هم رشته که پیوسته باشد
 و از بیا و غلیظه و آهویه کشفه بهر سد خورما دریده و لار و بند و اکثر ازین
 مانند خطاط بر وزن میاید بعد از درم مار و در روغن و هر چه بر وزن آید باید
 و مانند آن هر روز بر روی جبهه تا تمام شود و بار نه که هرگاه قطع شود از جای بر
 بردارند و این موم آسان میکند بر وزن آن را در هرگاه باره شود باید مریض را
 بطل سکنه و موم را استعمال نموده موم قه م بر وزن یک الی سه
 یا مال آهک آل موم را با روغن گل که آخته اجویه را مخلوط کند بجهت
 التماس نظر نار با روغن بنفشه مخلوط کرده استعمال نماید بقدر حاجت
 از موم در غایت و اقسام او با اعتبار در اصل کردن اجویه مختلفه است بجهت
 التماس سینه و ذات الصدر و تنهای حرقه و اورام طعنه باید موم سفید را
 در روغن گل که آخته و آب خیار که در آب برک خورده بکشد و در هرگاه که
 خورنده بکای روغن گل روغن بنفشه کند و آب برک بهر در کفای بنفشه نمایند

هم حبه سرطان منفرج و غیر متفرج سفید آب قلی نویای که آخته
 با بسویه با روغن منفرج با بنفشه و آب برک خورده یا لایب بر نظر با بنفشه
 و آب خیار و آب که بقیه اندر هم گفته اند خب الرقاص با روغن زیتون
 بر روی پیش مخلوط سازند و عک الطم را در آن حل کنند آینه جهت سحر
 قروح که محتاج نیست به بنفشه عیز یا به نوره ارنی یا شیر سرکین که بوزن
 و قی مفر ۳ احکاب بنفشه ۲ حابل ۳ بار و در هر روز بر سرشته نمایند
 ایند هم جهت مفر زراوند طول رایتانج کلار اقایا بسویه یا لایب که
 در سرکه ساینه بر هم بر آید در روغن گل یا بنفشه شاق مفر و در آن
 موم روغن کچر به مریخ آید مفر ساق کا در روغن کمال شتر زرده شمع
 مقل را در آب بنفشه با در لایب شمع کمال صندوفه ترب و بهر موم نامور
 ضرر باز و در ضرر باز زرد و چه جوهر رنگ ساینده با روغن گل و در سر آید
 خالص سفید آنکه اجویه را بپوشاند با بنفشه نرم بچشاند تا حرم شود در آن
 در روغن و در اجاجات زمین را دفع و التیام دهد و چون بکشد و عذو
 با بنفشه و لایب زایل سازد و در حجات و در سر آید
 کند ۲ مضاف انم جفت بلوط اعل ارنی کل رخ حرکت و لک

از حر که زانیده استعمال نمایند در در اعظم جهت الکله و قروح ساجیه
و دال و کله و قصبه مایه اعضاء مجرب و تالیف جبر است و عدل از
در جهه امراست و قطع خون جراحات در و باید که کشت و منع دم
قروح و القاب بر آید از نموده است سوی سوخته کله را شاخ کا و
سوخته و اگر نباشد استخوان سوخته یک غلاب کل از سنی هر یک
کند و سفید آب قلعی قویای کرمانی شسته هر یک یک جزد از حر که زانیده
استعمال نمایند و هرگاه در غیر مملو و دال استعمال کنند صبر زرد یک جزد
و در سنگ باش که سرخ کرده و در سپهر که انداخته و مغول نخود جزد
افزاده نمایند و هرگاه خراشند که قبیله ساخته در بر یک شعل الله قدر
و ایک افزون محفوظ کرده با سفید بجم مرغ سرشته قیسه سازند و در مجرای
بول که از زانیده بماند سکن در و در اف سوزنک باشد نظیر زانو در در
بجهت الکله و قروح ساجیه و کتیر لطف و از صبر مجرب جبر است و استخوان
ریم با سوخته صبر زرد بالتویه زرد کنند و بمجلی یک غلاب خشک را و
نمایند جهت الکله معطل است در در دیگر جهت قطع زرق الدم جراحات
چای ۲ ایک شسته ۲ زاج اسحاق ادم لاجون الکدر نیم صبر زرد نیم جزل

فاز ساخته استعمال نمایند و مغز هر یک از این اجزاء پایی از دانه زرد و دیگر
در یک و نیم انچه جهت قروح شاکله و سرطان قروح بعد است و بلوغ
در در دیگر در رفع الکله و تخفیف قروح از جرب است سوی سوخته هر جزد
پست باز سوخته یک جزد نیم یکسان بوداده نصف جزد که در قیصری
ربع جزد در در دیگر سفید از جرب است حکاء قدیم در اندام جرب است
عمر ابره و تخفیف آن در رفع الکله و قروح ساجیه و بول کشت زانو
و اسقاط بر کتیر نام مناسب است و زنج سرخ و زرد هر یک
و جزد ایک آب بنده زاج سفید هر یک جزدی زاج زرد زاج سفید
هر یک جزد زاج سرخ ربع جزد با سر که سرشته است چهار روز در پایی
جکه داشته پس بقیه کنند هر چه سفید است جهت اندام جرب است
و الکله و هر چه رسوب است جهت اسقاط و کتیر و بول کشت زانو
استعمال نمایند که بهتر از بول فایله است و اصل فرنگ شراب و را
نیز در بعضی امور بسیار نافع و بسته اند اما حذف دافع سینما
از مغول سفول از نگر که جهت تخفیف و طریات بول کشت زانو بسیار
مجترب است و بعضی شب بایز سعد کا فذ کبر و سوخته است و از کتیر

مضاف کند روم او خون برکت از دوزخ بر سر آرد و در آن مال
جراحات بگشاید سرخ الاثرات و عظیم الفل صبر و کلن افار کند
بالتویه از دوزخ جهت قرق حار المزاج بگشاید سرخ و از عجب این
صفت ضدل سرخ سیر و صبر و زده بالتویه و زده ناسینه
مجون جهت قوه باده متراجل و تقویت متوجزه متوقف متعجم که در
سنگ بند و آن متعجم خاویز متوسله و زده متوجزه از هر یک ۵ ل هن
شفاقت خضه الثلب ۲ بیاض ۲ رب التوسل مع عود ۲ شکر ۲
در حبس ۲ جزیر ۲ فاقه صفا کبار ۲۱ با دوزخ و صفت متعجم که در
شرعی ۳ ل بر شسته ۵ بخت در دوزخ از دوزخ فل سرخ و در
زده و چه از هر یک ۳ ل زم سائیده با نج عدد زده شکر سرخ مرهم زده
بر روی کرباس کنند و بر کمر بندند غار جهت جرب که بخور شده است
که در زده با مات که در جسم زده بعد از آن بر بدن مالند
در سه مرتبه که جرب با بر طرف سازد و غوغه که با س زبال را بر
برک عنب الثعلب زده با آب که بر داک کشید و عود با طبع عودس یا
طبع لازم است بزرگ بر ففات غوغه ناسینه غوغه که از جهت

در دوزخ است که باشد کل سرخ کلن دوزخ بگشاید و صاف کنند
و پیش از خواب غوغه نمایند غذا مثل مفر و عودس مفر و مفر
با سرخ بسل نمایند جهت دوزخ سرکه کشته عنب الثعلب بگشاید
و صفت کشته سرخ لدر است جهت قطع عرق بدن و رفع بار و من مفر
بر بدن مالند جهت دوزخ در هر نوع عودس مفر و دوزخ آن
انسان با جیره و سر زبال و شکر خشاش و است خشاش جرب شده
بالند جهت حرقه البول که بر داک باشد و جرب که با دوزخ لفظ البول
و سسل البول باشد بطوط براده ۱۰ ل کل ارنی کشید خشک صمغ عرب
شکر خشک بود آرد که از هر یک ۲ ر با دوزخ آب سرد و صفت
کشند که حافی که عرق الثلب ۲ رک باض رک جل الزراع
رک اسیم رک با سلق رک ندر البون رک ففقال رک مباد رک
که از چشم رک چهار لب رک زربال رک سرداغ رک متوسر
رک سر با بزرگ کلن بند کنند حتی که بجه انگ از لاهی فزنگ رسد
و طایفه استقال او است که قبل از خوردن تا در دوزخ بگشاید غذا ای
تخورد بعد از دوزخ یک حبس کشته و غذا امان شیر بخورد و شیر را بگشاید

صفت حب مجرّمه شریف بکینه که در فضل یک تولد اهل بکینه که زبان بکینه که
فصلی نیم تولد اجزا گرفته بجهت حب نمایند هر یک در یک تولد و بعد از
خود و حب تا سه روز بیشتر بخورند و هر چه مناسب روحاات بخورند که آن
مفید است اینها در عهد الک حکیم علامه الدین محمود گفته این معنی
اگر از خوابی و موی باشد عدت آن و آنهای رزک در رخ حواله است
و اگر از خوابی صرف بزرگ از عفت است و آنهای خود و سر بر در آب بماند
و باز خواب که هر جا رسد زخم کنند و دانه ها مانند جرمه و غلّه و باقی غلّه
صفا آید است باینک تیره کی و اگر از خوابی عفتی است و آنکه کم و بزرگ
و چون و بجهت بی مایل و در آب که و سنگینه بدن و خورد بسیار و اگر از خواب
صرف باشد و آنهای تیره و کم آب باشد و در صحت بزرگ و نه این معنی
بر آب از جماع یا رخت برین خوب بشیند یا بسپای و بکر عهد عهد
خون که عاشق است در فحاشات و در این معنی بعد از مقبضه و اصح معنی نراج
نقد از اشربه طله عینه تحفیل داده کند و اخراج داده بقرق یا بجا برتر نماید
عهد و رتیق است گفته مجزعه و در حاشا گفته در صفا در میان قسط
صفا زراوند که در رزق الفار مر کما مقل ازین سخن جای بیشتر زیناد

و در قمار از هر یک ۲ رحابون عراقی نیمه قلب برک خاصه را بکشد
بعد از نصف عین شدن اجتهاد زین ۲ رحابون بایستد زهر خمری و زهر سون
روغن زیت روغن گل موم زرد و بهر موم را در روغن که احسن بخواهد
بکشد با ساقه صندل البر که حل کرده زین را به بهر یک سال بکشد و هر
ز یک کشته و بعد در سبت زین نماید و بهنگام در سبت کردن سبزه که
در تاون بیکت گرفته خد روز که اند که مزاج نام باید سه حصه کرده بجا
ببشد و بدن خرمین کوش و پنج فصل و پنج ران در ششم باشد و در ششم
و در بیست و نه روز از آبی سرده را بکشد دارند و قد اشک در پنج در کوش
خود سبزه بخورند و از زینشی و لبتات و بر زین اجتناب نمایند و حق
کا در زبان و نبات بر زین اوشند و بر که و بعد آب کشیده تازه
صنعه کنند و ۳ روز بکشد بعد بهنگام روند و با روغن سو بماند و بعد از آن
با بهنگام روند و بدن سو بجا بول نشوند بعد با آب خطی و منقش نشوند
و هر که مرض قه داشته باشد زین را اشک شغال کنند و در غم بماند که به
بفته موی رو بماند بهر موصی که بماند خور ماموی شش طریقه آن خورند و
سور آخ کرده و کش تا در آورده و سب و در زده و شش در آن بزنند با

در حق نیت در کت مژده کوفه در آهه آهین ببالدین از هر کس
 درم و سوراخ خورده را شکم کرده در کل حکمت گیرند و یک شب
 مژده نیت در روز دیگر در آورند و دل را از آن پاک نمایند و خورده
 بار دهن نیت ببالدین نازم شود استعمال نمایند نیت دیگر که در این
 باب انظر است بهترین ایت و ذکر به تجویر رسیده است بگردد
 خلخ سیاه که او را خواب گویند و برای او را غام بکشند و در روز
 سر کین آب تازه چنان کشته تا منقش شود و گرم در او افشند و در
 محاکمه گیر را بخورند گرمی که در آغوشان او را در نیکی کرده در آغوش
 که از آن که شکست شود بعد نرم ساسیده بار دهن نیت در وضعی
 که خواهند خضر ما در رو بایند پیش لایمی باید که در دهن را با چوبه باند
 که ببالدین بسیار در این باب که مراکت و کف دست موی بر آرد و در
 دهن بسیار بسیار نیت و آن سوره و بهترین چ آن است هر که بکند
 منافق است نیت جلاد سنا کی هر شیر یک عار یک سنا را
 در میان شیر بکند از دهن خوب بچشاند و شکم که جازک بشکست
 و بعد از صاف کرده و شب بعد از آن بخورد و بخورد نیت دیگر در این

محرکت از خسته داده در دل عیت بد بر آید اندوت ملک از آن که
 نقل باشد بدو با سر که حب کشته و چهارم کشته و هر روز که از آن را
 خود به عیت کرم پنج لایه در بیلند و در آغوش نیت در روز
 اخراج کوفه نیت باب حب سازند و باب کرم خود به عیت کرم در دهن
 در روز یکشنبه در خواب صلیه نموده و نیت در وقت حسن بخورد
 نیت حب حقه قوه ماه و در صحنی حوز و در قفل و قفل افیون
 کوفه یک حب صلیه کوفه نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 با نیت در صبح و در عصر و در نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 کرم نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 ضعف با نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 مصحح کیدم مقام قدیمی بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید
 روز سه درم صلیه کیده را قوه و در دهن را قوه کیده و دهن را نیت
 سازد و آب از دهن رخت باز دهن و سردی ببرد و گرم شکم بکشد و آب
 در آغوشان و در دهن را قوه و در دهن رخت ببرد و سردی ببرد و گرم
 در دهن نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

اینکه بیکین حرکت که در اخشب مانده در منی کشند ایضا فجاج بسیار
 خود خون باز و آرد ایضا که در منی کشند خون باز و جگر که جبهه
 تر که بسیار نافع است تر یک نبات زعفران که کج از هر یک امثال
 که فته و پنجه و باب چهار ساله صبح و عصر دو دانه با نه دانه خود بر
 دانه تر شنبه با خرازا نماید چند دانه که دانه کیدرس و شیر و شراب و خشت
 را بپزند و قدری زرد و داخل نموده و بقیه با لیده در آه بول گذارد
 فادیکه از برای در یکجه همه اعضا اگر فته باشد بکمرند دانه رسند
 لیکن و در شش من آب بپوشانند تا بکین آید بعد گذاشته معتدل شود
 در اقباب بریدل کنند بسیار مجرب است جبهه عیدج و دم سبب
 زمان بکمرند مان کندم و آرد و تحلیل الملک و آرد و قدری خطمی سفید سفید
 از هر یک امثال زعفران نیم لای نیم درم که فته پنجه بزده شخم مرغ
 برستمان با لند فیکه که نافع است جبهه در کوش و رفع یرم
 اندر دست شخم در در کف بپزند و خیل را ببال آلوده کنند و در
 کوش گذارند جبهه آس شکم شخم کوش را بپوشانند و آب آن را
 بخورند هم تب را نافع و فوج بکین آید و در شکم بکشد

همچون که فته باه ز باد کف و منی غلیظ که در آرد و فوج جلیع بسیار
 صفت آن مغز ادم شیرین مغز قند مغز جمل متحرک الصنبر و
 از هر یک امثال مغز صلیح از مصلایه که ده شکر بقدر آنچه معجون توان
 را نش که از اندر آرد و بهر طریق مرسوم داخل نموده و الصبح
 شش می سه تا چهار امثال بخورند فته اگر ریشه دخت توت سیاه
 از خاک برون آورده و پاک بشویند را با فاده هرگاه مرا با بتر رشتند
 قی آرد و اگر مرا با بپاشن تر است شده کار صلب کند و لیت آرد
 و اگر زیاد کار کند چهار شخم حوز و عیدج عیدج خون شکم هر روز
 و امثال شخم ریحان زبان کرده بخور و خون باز و آرد و در عیدج
 مار کرده با در و خوک را در شکم ادا پاره کرده بر زخم ادا که ارد و شفا
 باید و عیدج سرفه با در و شکم رزوک و بگوید و با شیر کا و بپوشانند بعد از آن
 قدری رنجش که فته بر آن با پشیده بخور و در عیدج شافع کا که گویا را
 در نهایت با لند صلیح کرده در شکم کشند شکم که بر ارفع کند معجون
 مغز جبهه بند کردن شکم مجرب است بگرد و عوط ۳ در سمانی ۳
 مورد دانه بوداده ۴ مار زرد ۴ روست فار شش ۳ روست سبزه

جزه بنطیک شمال است جزه یکم شش درجی است بنده کیده رستم
 و نزد بعضی یک شمال طعنه در او نیمه مراد یک شمال است و در عمل چهار
 شمال سارنابین موهکب غراما و نیم است فلجباری بقول بنف
 ریدس یک درجی و نیم است برادر مانند طعنه عمل چهار شمال و در
 یک شمال برادر صغیر یک درج است جو کیم در آبی حمله و ثلث شمال
 و نزد بعضی یک ثلث غامای صغیر بای حمله و شمال غامای کبریا
 حقیقه سه درج است خرمنه بای حمله و زای محله و ثلث شمال
 و گویند قدرت که کف دست را بکند خدای بای محله یک و آنک نیم
 از شمال و یار یک شمال و ثلث است کف شش شمال است و آن
 قضا نیز گویند اوقیه که وقیه نیز مانند هفت شمال و نیم است ستار
 چهار شمال و نیم است و نزد بعضی چهارل و خجندی گویند خدای ان اهاها
 شمال و آنکه اطل و اطل و ستار است و نزد خجندی و وقیه و در هفت
 هفت شمال است سکره از مطلق و مراد شش ستار چهار و آنکه سکره
 سکره کبره مراد و اوقیه است سکره صغیره مراد و اوقیه است و آن
 سه و وقیه است فطون برز جزه یکم است که شش یک درجی باشد و آن



در دهیم هشت و آنک بوده و در زمان جدید شش و آنک است که و در ده قراط
 حتی باشد و بطرح است چهار و جبهه چهل و هشت و آن از شش شعیره
 و یکصد و دوازده و آنکه شود در هم ناقص که در هم طعی مراد است و آن
 از چهار و آنک و نیم شمال صیرفی عبارت از در هم نام جدید است شمال
 طعی یک در هم ناقص و شش و هشت و آن شش و آنک است که در هشت و چهل
 باشد و صد و هشت شعیره و هشت جبهه است و چهار طوح است قراط است
 شمال شرعی عبارت از در هم ناقص طعی است که چهار و آنک نیم باشد
 و آن موافق و در شرفی و حتی و شمال است در هم شعیره و آن
 سه و شش از شمال شرعی که است صد و چهار و آنکه در مطلق آن
 و طل فید ادر است که در شمال سه و هشت صد و هشت و چهار و شش
 و هشت که در زوده اوقیه باشد و این سراسر گویند که طل و ثلث و طل
 بقدر ربع زیاده است و ثلث بر وزن بقدر نصف و طل ثلث و ثلث و ثلث
 ربع زیاده است و طل یکی صد شمال و صد و هشت و ثلث شمال است
 از مطلق و مراد و طل است که در زده یکصد و شش و شمال است و در
 فقه و است و بخواه و هفت در هم و شش و هشت من یکی یکصد و هشت



باید سنجیده در آورند و شش او را اندازند پس آنچه بماند جات مشغال خواهد
 مثلش هر گاه برسد که چهار دانگ در هم چه قدر مشغال است باید سنجیده
 حساب نمود آن سبی در وجه محسوب کرد و چون شش خود وضع گردد بر پشت
 جبهه بوزن مشغال بماند و آن نه قیراط وجه از مشغال است تحول با در
 مشغال با در آن در هم چون بدستورند که یکجه در آورند و بد آن سنج آن اقرار
 مجموع آن جات در هم خواهد بود مثلش چون که ده قیراط و نیم مشغال خواهد
 به چند چه مقدار در هم است باید سنجیده در آید و آن سبی و یک جبهه نیم مشغال
 سنج او را که چهار جبهه و نیم است بر آن افرایند سبی شش جبهه در هم خواهد بود
 و آن چهار دانگ و نیم در هم است ۵



همه این مرقع را
 صفا و دقت با حق
 در این راه به پیوسته



بجای هر سنجیده در
 حواس

طریقه که شش در هم موم
 شش موم و در شش موم چند سنجیده بماند از بارم
 کند سنجیده در قرح کرده بدستور با اضماع
 با شش موم بپزند
 طریقه که شش در هم موم
 که به سنجیده کرد
 حواس و شش که در شش موم
 بپزند و در شش موم چند سنجیده تمام
 بعد استوار کنند و به سنجیده بپزند

طریقه سنجیده که شش موم
 شش موم و در شش موم چند سنجیده تمام
 بعد استوار کنند و به سنجیده بپزند
 شش موم و در شش موم چند سنجیده تمام
 بعد استوار کنند و به سنجیده بپزند

بجای هر سنجیده در
 حواس

در روز دوشنبه ۱۳۰۱
 در روز دوشنبه ۱۳۰۱
 در روز دوشنبه ۱۳۰۱
 در روز دوشنبه ۱۳۰۱

در روز دوشنبه ۱۳۰۱
 در روز دوشنبه ۱۳۰۱
 در روز دوشنبه ۱۳۰۱



۲۷/۱۸
 ۲۷/۱۸
 ۲۷/۱۸

